

اهدائی

سرود

چاپی	اهدائی
۸۴	سرود

هم وجوب غير ذلك أصالة. حق التوركا الحق عليه علماء الإسلام حتى فيما لا باحقيقه فيكم وجوبه خاصة.

کتابخانہ مجلس شورای اسلامی

سنة المذبح في سنة ١٢٠٠
كتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۸۰۴) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود



جمهوری اسلامی ایران

15 VIVA

والافراد فيما لدى التسمه لا حصص المندوبين مطلقا في اعدادها كـ:

بنا على سر عليم - او سرودك - اما من سر عليم

کتابخانه خصوصی
غلام حسین - سرود

۱۲۷۸۲۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

چاپی	اهدائی
۸۴	سرود

مهم و جویبار غیر ذلک اصالة. حق الوتر کا حق علیہ علماء الاسلام حتی فیہ الا باحد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

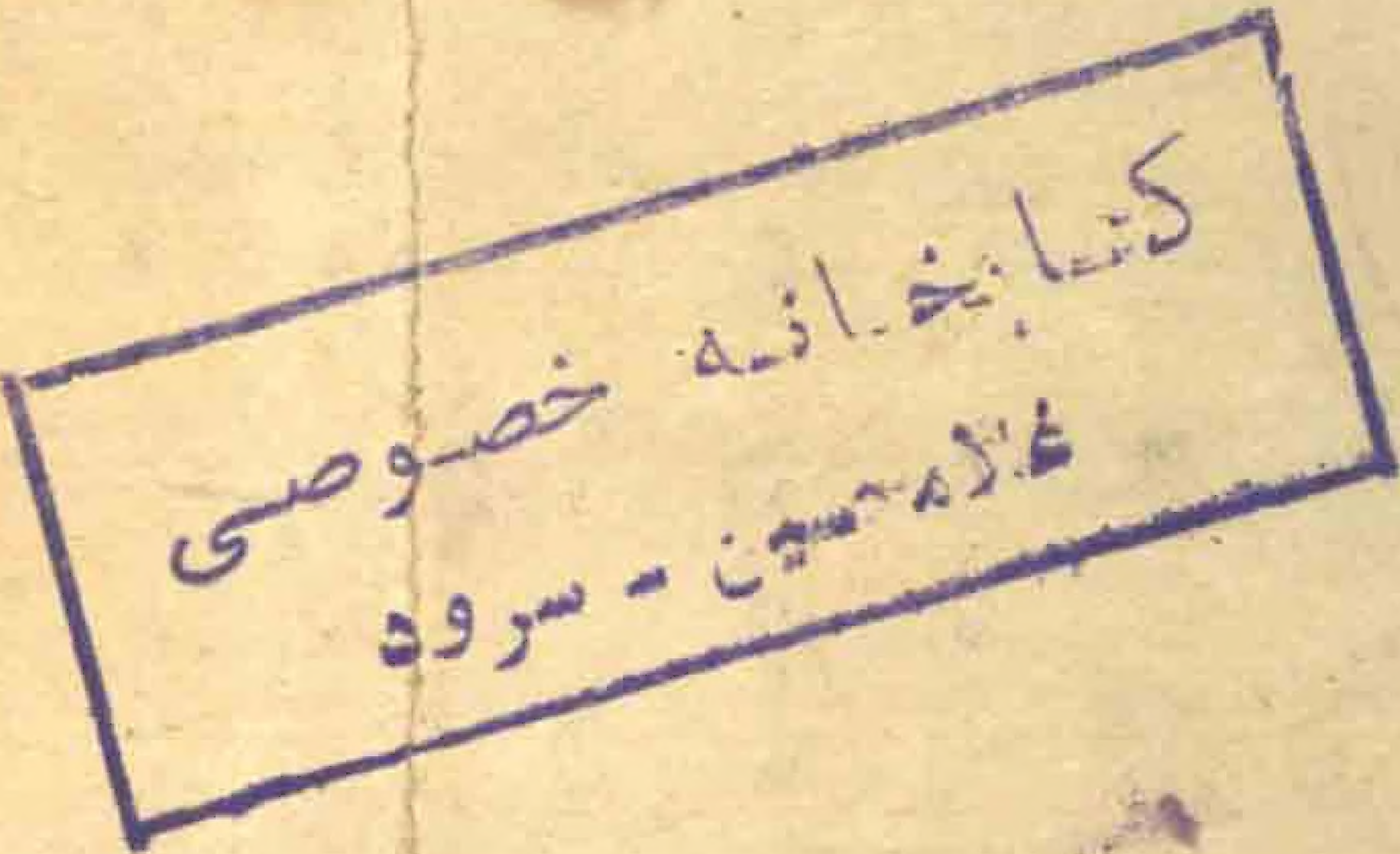
کتاب ترمذی الراعی فی شرح جہنم المکرم

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۸۴) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

بسا، حتی سر عظیم - او سر و ذلک طاعت افرص حسیب سرود
والا افراد فی اهدائی التسمیة لاحص المندوب مطلقا فی اعدادها کتبه



۱۱۲۱
۲۹



مجموعه جوید غیر ذلک اصالة. حق الوتره کافی علیه السلام. حق فیه الا با حنیفه خاتم جوید به خاصه

کتابخانه خصوصی

غلامحسین - سرود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 فمحقق بنام کرد در چند سال قبل جناب طایف امامت
 آقای حاج میرزا آقاسی خان در امری این بنام بنام
 گفت این خط است و منتهی شد که این عوانی و
 بر چاپ و جوید بود که جمع بند بجهت رجوع
 کار بر سر و افتاد و در این اقوال و باقی فیل
 در در عهد بنام بود این بنام که حضرت
 (آقای حاجی امام غرا) و امت موفقی طبع نشانی
 مصباح المنهج و این بنام بنام الشیخ اسید
 خام طر و من سر و در این بنام بنام
 مطبوع البشارت در این بنام بنام
 و صدق و این در و من بنام و از سر بود
 جزئی و من سر و صدق و این بنام بنام
 که مولف و من سر و این بنام بنام و انتشار
 این بنام شد و در این بنام بنام از میان
 ایندای فراموش فرما و این بنام
 غلامحسین



۱۲۷۹۲۸



کتاب دیباچه

فاسما جنو للفتوب البینه و بصر للعلماء و سجع للضما و
لفظاء و لاجرم جماعتی از علماء و شایسته شکر انده مساجد و مجامع
همت عالی خود در بر آن کلمات و پس از شرح و تبیین بسیار
این عبارات گران بهار از محال مختلفه و مواضع
مقتضیه جمع آوری نموده در قالب تصنیف در آورده و
میان مردم بانی که مشتند از جمله کتاب سعد بن الجوه
تألیف شیخ عالم حلیل و ثقه و فقیه ربی بیل ابو الفتح
محمد بن علی الکر اچکی نموده شیخ سفید و علم الهدی است
علیهم الرضوان که واقعا سعد بن جابر و محمد بن
بهره از اصدا ف حج طاهر است فاما اخذ بوصف
من قال ففی کل لفظ منه رد من المنی و فی کل
سطر منه عقد من الدرر لکن از جهت آنکه الفاظ آن
عربی است کسانیکه از لغت عرب بهره نداشتند از
آن بهره نداشتند تا آنکه در این و آن سعادت آفرین

نزهة النواظر

توفیق سبحانی شامل حال جناب فخر امت مضان فخر
اقامین را ازین العابدین تاجر نوری ندید تو فیقه گردید و محبت
خدمت برادران دینی رصد در آمد که این کتاب خطاب
را ترجمه نماید بر یو بر طبع در آورند تا آنکه باقیات صیحات
و صدق حارقه شسته باشد که پیوسته کافه ناس از عوام
و خواص از آن بهره برند و فیوضات غیر قنایه آرند
و بمقادیر الدال علی الحقیقه کفایه نیر در آن فیوضات
سبیم و شریک شوند و در جبات و ممانت خطی و اوراقی
مستکار برده باشد پس بصلاح و صوابه جناب سبک
ساد العلماء و عماد الانقیاد فخر الساده و منبع النعمه
سیدنا علم الهدی است بر کانه این امر را ارجاع
فرمودند باین فقیه ربی مضاعت و متمسک با حاد
اهل بیت رسالت عجب اس بن محمد رضا یغمی ختم است
لها بحسن الساده پس آخر حسب الاقتال نکشت قبول

بر دیده نهادم و گفتم نصرتی بکم معده و این نسخه شریفه را
بفرد روح خود و تحسین نمودم و باندازه بکن و بضاعت
خوش بخت برادران دینی نمودم و در جاء و اثنی عشر
اهل فضل دوازده عشره و لغرضی بدند مر المعذور داشته
و اصلاح فساد و ترویج کساد نمایند چه آنکه اصل نسخ
بی نهایت مغلوط و متعسب بوده و نسخه دیگر نبود تا تصحیح آن
نمایم با آنکه این نسخه شریفه در زمانهای سابق در برود علماء
سابق و لاحق بود و از آن نقل نمود و اند چنانچه نسخ شبیه
در ضمن اجازه محمد بن محمد از آن نقل نموده و علامه مجلسی کا
درج از آن نقل کرده و جناب آقا سید محمد باقر
اصفهانى مرحوم در روضات الجنات گفته نسخه از آن در نزد
من است لکن چون وزیر و علم میل تنزل کرد و بارش
رو بکسادی آورد تا زمانیکه بالکل آثار آن محو و کس دیده
و کباره جبل بر روی و جلای کشیدگان لم کن بین الخون

الصفا انیس و لم یسر بکذا سائر از این جهت کتب دینه در زمان
خمول محو و نابود گشته و منوج غاکب لسان گردیده تا یکی
از برای این نسخه شریفه دومی بستم تا بجا و نت او از
بصحیح کنم تا جرم بذل جسد نموده بقدر امکان بجا و نت
کتاب حصال و غیره بعضی جای از این تصحیح نموده و ترجمه نمودم
و جائزیکه بیاض بوده بیاض باقی گذاشتم و بدانکه این
کتاب مستطاب مشتمل است بر ده باب باب اول در
حصال است که متعلق بلفظ واحد و یک است باب دوم
در حصال اشتن است باب سیم در حصال ثلاثه و مکذات
باب چهارم که در حصال عشره است و در هر بابی ابتدا میشود
بکلمات و مواضع حضرت رسالت یا صلی الله علیه و آله
و بعد از آن از ائمه اطهار علیهم السلام پس از آن از حکما و عیون
و علماء شایسته و غیره هم نقل میشود و در اواخر هر بابی
ذکر میشود و صیت جامعه از حکمی و غیره از خود چنانچه

باب اول

معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اینک شروع کنیم ترجمه
کتاب فتوح باب الاستعانه فی کل باب باب اول
فرمود سید ما رسول خدا صلی الله علیه و آله ایها الناس
بدانیکه پروردگار شما یک است و پدر شما یک نفر است
پس فضیلتی ندارد ب ربحم و عجم و عرب و عجم هر براسود
و هر چه در هر یک است تعوی پر نیز کاری چنانچه باری
تعالی فرمود آن که کم عذاب اتقیکم بدستیکه گرامی
ترین شما نزد خدا پر میر کار ترین شماست و نیز فرمود
یک خصلت است که هر کس ملازمت کند آنرا اطاعت
کند او را دنیا و آخرت و سود برد فایز شدن بقرب الهی
در بهشت گفتند آن چیست یا رسول الله فرمود تقوی پر نیز
کاری است پس هر کس میخواهد عزیز ترین مردم باشد تقوی
تقویه و از خدا پر میرد و این آیه تلاوت فرمود و من یتق
یجعل له مخرجاً و یرزقه من حيث لا يحتسب ترجمه ظاهر لفظ این است

در یک خصلت است

هر که ترسد از خدا و پر میرسد از چیزی تا سیکه خدا نهی فرمود
حق تعالی معتر فرماید برای او راه بیرون شدن فی وجه
در هر کار و در هر امری از امور دنیا و آخرت و روزی
دهد او را از جای که گمان نه داشته باشد و بخاطرش خلوت
نموده باشد و نیز فرمود وجود یک مرد فقیه نیست
برای پس از هزار عابد مگر حم کوبید ظاهر امر از فقیه عالمی
که در امر دین بیاد صبر باشد چنانچه در جمله از احادیث
باین معنی استعمال شده و نیز فرمود مردیکه یک کلمه حکمت
شنود بگوید و را عمل کند بمضمون آن بهتر است از عباد
یک سال و نیز فرمود یک خصلت است که هر که ضامن شود او را
برای من ضامن بشوم از برای او و در حد خوبی در بیع موارد
عرض کرد آن خصلت کدام است یا رسول الله فرمود
پس بدستیکه را ضعیف نشود احدی بقضا حقش مگر آنکه قرار
میدهد خدا از برای او خبر و یکی او نیز فرمود یک خصلت است

اکنسی است که بخشش کند از زودی و پیری و این سخن
یافت شده از قول سولحد اصلی اند علیہ وآلہ کہ فرمود
افضل الصدقه حب المقل یعنی بهترین صدقات بذل
مال نمودن مرد فقیر است با آنچه ممکنش شود و بد حالترین
مردم اکنسی است که اعتماد داشته باشد به یکس جهت
بدگمانی که دارد مردم و عمت سادند داشته باشد به یکس
از جهت بی نظری و با صبرترین مردم اکنسی است که راز
خود را با دوست خود نگوید و از ترس آنکه مباد از روی
دوست دشمن شود و راز او را فاش کند و عاقلترین مردم
اکنسی است که در طلب برادران پسند طبع کند یعنی
بهر کس میجو ز او را دوست برادر بگیرد و عزیزترین
مردم اکنسی است که بعد و میان او مردم عتماد داشته
باشند و چون غایب شود از جهت او بکون و جهت باشد
یکی از فضل و سحر بود بهترین چیز از دامن بگرفت که

افضل بخشش کردن بر برادر است فاضلی را گفته
چشمه شیر خوشحال میشود گفت یک چیز و آن تو هستی
بر طلافی کردن یکسکه احسان و نیکی با من نموده و نیز از او
پرسیدند افضل اعمال چیست گفت یک چیز خوشحال کردن
دل مؤمن حکمیرا پرسیدند از بخل و بخر یعنی هر کردن
مردم و هر چه در جواب گفت غشای جمیع یک چیز است و آن
سوداغن است یعنی بدگمانی بحد بعضی از حکما گفته اند هیچ
چیزی نیست که ضررش بیشتر باشد بر انسان از یک چیز و آن
حاجت باطل است و هیچ چیزی نیست آدمی را از ترقی
و مراتب عالمیه باز دارد مثل یک چیز و آن کمی است مترحم
گوید از این کلام معلوم شد که مهمت بلند رسیدن مقام
و مراتب عالمیه خلقت دارد و لهذا گفته اند المرء بطریق
کماله بخواجه یعنی آدمی بسبب عزیمت و مهمت بهر جا که خواهد
طیران میکند چنانچه پرنده کان بالهای خود را پهن میکند

لکن مخفی نماید که منت وقتی مرده و آدمی عجب از او بگریزد
و بعد دسی طبع نماید تا بسبب این دیال بهر جا که خواهد
پرد از نماید یکی از حکما گفته که من سنجیدم حضرتهای مرد را
پس یستم شریفترین آنها را بجزو آن است که موت پس
کیسه زبانش است که نباشد مصیبت زده شده و بگرمی
ترین اخلاقش یعنی بستن اخلاق که صدق و راستگوئی
باشد از دست او رفته و فوت شده و زشت ترین قیام
یکمیر است و آن دروغ است و ابتدای منازل حسد یعنی
اول صفی که از انسان ستایش میکنند یکمیر است و آن
سلامتی است از دهم و بدی و بگشتن چرخها
بآدمی ضرر بسیار بیکمیر است و آن کمی و انانی است
بسیاری از حکما گفته اند بزرگترین چیزی که روزگار نوافایده
سازد چه بود گفت علم بود ظاهر امر دانش از علم
علمی است که از تجارب و سیاحت در روزگار پیدا کرده

بزرگترین حکیم گفت که گاهی حکیم بجز از درخت حکمت نشاید
و بواسطه او زندگی میکند سلاطین بسیار پس از او پرسیدند
که ام یک از دشمنان دشمنی او شدیدی تر است فرمود
عمل به گفته پسندیده ترین چیزی است گفت ثم عمل
صالح و شایسته یکی از او در گفتند که ما را پندی بدی که
از هر پند و موعظه در ما بیشتر اثر کند گفت پس است شمارا بر
موعظه نظر کردن در محله مردگان پس مردی باز را
گفت مرا وصیت کن گفت وصیت میکنم ترا یک چیز و
اوست که همچنانکه شب و روز در تو کار میکنند تو نیز در آنها
کاری کن بعضی گفته اند اینست و خواجه نصیر از برای
از عمرت بگوید بجهت آنکه روز پیش گذشته است و روز آینده
نیامده است پس اگر صبر کردی در آن روز یعنی خود را نگهداشتی
از کارهای و صبر کردی بر تحمل کارهای سخت پسندیده گای
کرده که ثنا گفته میشود بر آن و هم توانایی و قوت یافته بر

فردای خود را که عاقل شدی از روز خود و جلوه کردی بر آنچه گفته
 شد که همیشه کرده کار خود را و ضعف پیدا کردی ای
 فردای خود و نیز یکی گفت تفاوت باین من و پادشاهان
 بگرد نیست و آن پادشاهان نیست که در او میباشیم چه آنکه در
 گذشته گذشته است دیگر پادشاهان لذت و رانی نایند و
 من نیز سختی و رانی بایم و اما نسبت به و آیند من و پادشاهان
 هر دو در خوف و ترسیم که نیندایم چه خواهد شد پس فرق
 باین من و ایشان در همین روز حاضر است و بگذرد چه خواهد
 بود یعنی چه ارزش دارد که کسی حسرت بآن بگذرد و بگذشت
 و باین نیست که آدمی نفع میرد از عمرش و هر ساعتی
 که باشد بهمان کیساعت با آنکه روز دیگر در پس خدایت
 و پلید است آنکسی که بفروشد خلود و در غیم که حاصل شود
 از برای او بعمل که در یک ساعت بمحضت در آن ساعت
 با آنکه زود بگذرد و داندی نخواهد داشت بجز پشیمانی که

حکمی و صفت کرد و فرزند خود را و لغت ای پسر جانم
 از یک حسی تا سالم بمانی داخل شود و جای که سهم
 شد و متابعت کن بخیلت و بر امانت بری سبک
 و سگ نعمت اگر بماند و دائم بماند و بدان بست که
 در اطاعت کردن خدایست از لذت و رانی خدای
 و فقر و کم شدن نعمت آگهی است به آنکه بداند بر یکدیگر
 فصلت می نماید بسبب عقل و از دیگران محبت ساز شوند
 بسبب علم و استقامتی میرند بعمل و ببادت پیدا میکنند
 علم پس بخواهد که هر کس در دنیا بدارد و بداند
 کاری کن که دینت محکم در یاد شود و بداند و در عمل دنیا
 باقتضای غنی میباشد و روی کن را و معیشت خود و حکمی
 باشد که خود گفت با آنکه ترا بگذشت است که از یک
 بخت خدایست و آن عقل است و ترا بگذشت است
 که از یک بخت خدایست و بداند و آن عقل است

تو هست و بدانکه راستگو ترین رسولان پیام آورندگان
بر تو اجل است و دروغ گو ترین عده دین به تو اول
از روزی است پس حفظ کن دین و دینای خود را بوجه و
باز بستان از حرام و عیب کن بر طاعتی نازل بصیرت
یعنی شکای که در آن شکوه نود مردم نباشد و در حقیقت
دل خود را بر ترک حسد و عنیت ده و خود را در میان مردم
بکرم و دوست کن مردم را با خود بسبب خوش خلقی و ایثار
یک مرتبه و مرتبه است که بلند ترین مراتب اهل ایمان است
که هر کس تا ندرجه رسید بفوز و طغی رسید و آن درجه است که
چنان باطن و پنهان خود را شایسته نیکو کنی که باکی نباشد
باشی اگر ظاهر آشکار شود و از عاقبت آن نیشی اگر
مستور و پنهان بماند باب دوم در دو خصلت های مرد است
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علما بر دو قسمند
یکی آنست که گفته است علم خود را بر اینی متابعت علم خود میکنند

پس و سخات یافت و دیگر آن عالمی است که بزرگ علم خود کرد
و بان عمل نمیکند پس آنست که شوند است و نیز فرمود
که علم بر دو قسم است یکی آنست که در دل جای دارد
و آن علمی است که نفع دهنده است و دیگر علمی است که
بر زبان است و آن حجت بر بند است و نیز علم بر دو
قسم است یکی علم ادیان که متعلق بدین و دین است و
دیگر علم ابدان که متعلق بسبدن و بدن است و نیز فرمود
خبر و خوبی نیست در زندگی مگر برای دو کس یکی عالم
که آنچه گوید بشنوند و اطاعت او کنند و دیگر متذلل
یعنی گوش کنند کلام عالم که خط مطلب کند حاصل
آنست که باید مردم عالم باشند با ستم و در هر فضیلتی
نمیشوند یکی طالب دین است و دیگر طالب دنیا مگر هر کس که
در ذات است دیگر دارد شده که دو حرف پسند بر نشو و
حرف در مال و دیگر حرف در علم و نیز فرمود بر نشو و

آدم جوان شود از او دو صفت یکی حرص و دیگری طول
 اهل که آرزوای او در دنیا باشد پس گرفت آنحضرت دو
 سبزه را بگفتند یکبار در برابر خود و سبزه بود این سبزه بمنزله
 اهل و از روی سبزه زند آدم است پس سبزه دیگر را در
 او بگفتند و فرمود این بمنزله اجل بنی آدم است پس آدمی
 می بیند آرزوی حق در او عقب او می رسد و نمی بیند اجل
 خود را که در دنبال او می آید و نیز فرمود آبا خبر دهم
 شما را بیک بحث نرسد به بختان گفتند بلی یا رسول الله
 فرمود آنکسی است که جمع شود بر او دو چیز عفت در دنیا
 و عذاب در عقبی و غیرت شود که دو صفت است که بالا
 اذان خبری نیست و آن ایمان بخداست و دیگر نفع رسان
 به بنده کار خداست و نیز فرمود دو صفت است که بالاتر
 اذان شری نیست و آن شرک بخدا و ضرر رسانیدن
 به بنده کار خداست و نیز فرمود مردم برداشته

یکی است که راحت می یابد و دیگر است که راحت میدهد
 اما اول آن بند است که اطاعت خدا کند ما را بسکه
 نذره باشد پس چون میرود میرود بسوی رحمت خدا
 و نعمت فی اشهاد و راحت میشود و اما آنکه راحت میدهد
 دیگر از آن پس آن بند است که مصیبت خدا کند ما را بسکه
 نذره باشد پس چون میرود میرود بسوی عذاب الهی
 پس شما خود را در اهل و غار کنید نزد این دو قسم مردم
 یعنی کاری نکنید و در قیامت نزد مردمان نیک و مردمان
 بد رسوا و خوار شوید و نیز فرمود مؤمن با این دو صفت
 در رس است یکی زس بدت که نشسته از عمر خود که نمیداند
 خوابا کارهای که نشسته و عملهای نا شایسته او چه خواهد کرد
 و دیگر ترس نفس بدت عمر خود را دارد که نمیداند قلم
 قضا و تقدر برای او چه رقم کرده و فرمود با نود و غفاری
 که آبا رنجانی کنم ترا بر دو صفت که مشقتشان کم و باری

سکست و لکن در میان اعمال سبکست و عرض کرد
 بی یار و یار و فرمود خوش خلق پیشه کن و سکوت بیا
 کن پس بخت اقسام که عمل نمکنند خلافتی که حضرت که مثل این و چیز
 باشد و هم فرمود که حضرت است در مومن جمع شود
 یک محل که در دیگر خلق و نیز فرمود کسی و حضرت است که
 محبوب خدا و رسول است علی علم و بردباری و دیگر حیاه است
 و نیز فرمود حضرت است هر کس دارای آن باشد خدا
 او را شاکر و صابر نویسد و اگر در را نباشد از سره شاکر
 و صابرین غایب باشد و آن حضرت است که نظر کند در
 وین دنیا و بالا تر از خود و باو باشد کند و دایره دنیا نظر
 کند است ترا خود و همه خدا کند بر آنچه با و زیادت
 عطا کرد و نیز فرمود هر که باز دارد و چنانچه در آن کند
 حق تعالی از او چیز او را سبک باز دارد و زبان خود را از عرض
 کند و حق تعالی از او لغزشهای او را و دیگر کسی که باز دارد و غضب

خود را نکند از دشمنی او را از غضب خود مترجم گوید و دست
بسیار دارد شده که سر که خواهد ایمن باشد از غضب و خشم الهی
کظم غیظ کند و خود را از غضب بجا نکند و در وقت حادثه قافی

گفت عیسی ایکی بوشیاد سر
گفت ایجان صعب تر خشم خدا
گفت زین خشم خدا چه جوابان
گفتم غیظ است ای پسر خدا انان

جست در مهنی حمده صعب تر
که از دوزخ همی از زنده ها
گفت کفتم غیظ است ای پسر خدا
خشم حق از دوزخ همی از زنده ها

و نیز فرمود پس سیرید از اند در امر و ضعیف کی زن دیگر
بنیم و نیز فرمود و نعمت است که عین دارند در آند نعمت
بسیاری از مردم کی صحت بدن اعضا و جوارح دیگر در
و فرصت و مجال یعنی در این و نعمت غریب نفس میخورند
و غنیمت نمی شمارند و میگذارند تا از دستشان برود و بعد
آن حسرت میخورند و توبه گوید اصل حدیث نعمتان منون
فیهما نفین پس در بار موعظه بود لکن در احادیث دیگر بیافا

[illegible]

و تا مقتضایین است یعنی دقت است که بسبب آن استحال
و آزمائش میشود بسیاری از مردم کی صحت دیگر فراموش
پرسیدند از آنجا که چه چیز است که بسبب آن مردم فراموش
جهنم میشوند فرمود و سوراخ در دست که شکم و فرج باشد
که بیشتر معاصی باعث پیش ایند و چیز است فرمود حضرت
امیر المؤمنین و عیوب الدین صلوات الله علیه که مردم
در دنیا برد و منتقدی است که خرید است نفس در آزاد
کرده است یعنی نفس در آزادند کی دنیا و قید بوس و
هوای برون آورده و دنیا کرده و دیگر عکس است یعنی فرجه
نفس در و عیب دنیا کرده و او را و نیز فرمود که افضل
عبادت است و دنیا و چیز است یکی صبر و شکیبایی و دیگر
اشتغال و مشغولیت ظاهر امر است اشتغال فرج آل محمد علیهم السلام
باشد که در جمله از روایات است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که افضل اعمال امت من اشتغال فرج است

و نیز فرمود که شست و شستن مراد و مردی عالم برده در که
بنگ ناموس شرع کند و دیگر جاهل و نادان بیکه مشغول
بعبادت شود و آنکه آن عالم مرد را عرض میسر به علم
خود بجهت پرده دری حفظ کردن ناموس شرع و آن جاهل
مرد مراد عورت میکند بجهت عیب عبادت خود و هم فرمود
سخت ترین مردم از جهت بلا و رخ کسی است که قبل از
به و چیز یکی زبان طلق و روان و دیگر و بیکه گرفته باشد
و رخنای او مسدود شده باشد پس اگر سکوت کند چنین
کسی پسندیده نخواهد بود سکوت او اگر تکلم کند نیکو نخواهد
بود تکلم او حاصل مراد است که یک در مو غلط و پند دادن
مردم خوب تکلم میکند و زبان فصیح دارد و لکری کلمات و
در دشت اثر نمیکند و بقول خود عمل نمایند سکوت او خوب
و نه تکلم او بجهت آنکه اگر سکوت کند با وی گویند که با چنین
زمان فصیح و بیان طبع جریا است نشنیده و اگر تکلم کند

سخنان او را بخوبی شنیدند و قی نهند چه آنکه خود شریک
 بآن نمیکند تا چه رسد بیکران و تیر سر بود از حق است بکنی که
 این دو صفت ادا را باشد و از خود دیگر کسی آنکه بسیار
 التفات کند بچیزهای معنی در راه و خانه های مردم و غیره
 پیوسته تا شای چیزها و این در آن نماید و دیگر آنکه زود
 جواب مطالب بدهد بدون آنکه نهیده و سنجیده باشد
 و تیر فرمود که دو کس در باب سبلاکت رسیده بلی آنکه
 در محبت من غلبه کردند که مراد نصیر بآن باشند که آنحضرت را
 العباد بآینه بخدائی گرفتند و دیگر آنکه محبت مرا کنار
 گذاشتند و دشمن من شدند حضرت امام حسن علیه السلام
 فرمود مروت و مرواکی در دو صفت است یکی در بگردان
 از چیزهایی که آدمی را بیخ و زشت میکند و دیگر اخبار کردن
 چیزی که آدمی را زینت میدهد حضرت صادق علیه السلام
 بسفیان ثوری فرمودی سفیان در دو صفت است که

بر که ملازمت کند آزاد داخل بهشت شود سفیان عرض کرد
 آن دو صفت کدام است باین سؤل اند فرمود قبول کردن
 و تحمل شدن چیزهای ناخوش طبعی هرگاه خدا آزاد است
 داشته باشد و تو که کردن محبوب را سرگاه خدا آزاد شمن شده
 باشد پس عمل کن باید و خبر و من شریک نباشم حضرت باقر
 علیه السلام فرمود دوم برداشتن است که بر خدا از هر قدم
 برداشتنی محبوب تر است یکی قدسیت که برود در سایه صفی که
 در راه خدا آراسته شده و دیگر قدم برداشتنی است که
 بجایب رحم و خویش قانع خود رود تیر فرمود که دو صفت
 که نزد خدا بهترین جرحه است یکی جرحه ششم است که در
 کند مؤمن آنرا در سینه خود از روی علم و بود باری و دیگر
 جرحه هفتم است که نوشتن آنرا از روی عبرت و شکیبائی
 و بهترین قسط در چکیده نهاد چکیده است یکی چکیده اشک
 بند است در بار یکی شب از جبهه خدا و دیگر چکیده نخواست

در راه خدا و ترسناک بود و خیرش گوی بود و خیرش بیک
عجله در خیرش از امکان آن و دیگر باز کردن بر سلطان
روایت شده از یکی از ائمه علیهم السلام در تفسیر دوحه که در
این آیه شریفه است ربنا اشفنا فی الدنیا حسه و فی الآخرة حسه
یعنی پروردگار ما عطا کن ما در دنیا حسه و در آخره حسه
و حسه در دنیا و خیر است خوبی معاش و خلق خوش
و حسه در آخرت نیز و خیر است خوشودی خدای تعالی
و بهشت مردی یکی از ائمه علیهم السلام عرض کرد مرا عطا
بفرمایا این سوره الفاتحه بود خیر به نفس خود را بدو چیز
یکی فقر و دیگر طول عمر خجاست بود در غفاری مرد را عطا
کرد و حسه بود همانا از برای تو در مال تو و در شرک است
یکی حوادث و دیگر در است پس تا توانی کار کن که از
سایر سرکارها باشی حکیمی بپیرا و از او خوش نمود
مرا عطا حسه مختصری تا گفت طاعت کن و خیر را یکی

جایی که خدا ترا نبی کرده پسند ترا و به بند ترا جایی که
فرموده ترا و این بود عطا از حضرت صادق علیه السلام نیز
نقل شده همان حکیم فرمود خود را فرمود ای پسر که من
نبی میکنم ترا از دو چیز اول کمالی دیگر بقیاری از غم محبت
آنکه هرگاه کمالی کنی ادا حقوقات خواهی نمود و هرگاه
بقیاری کنی صبر خواهی کرد بر مرارت و سختی ای
بخش مردی مو عطا میکرد مرد مرا و میگفت ای پسر که من
تو را جایی که رسید در دو حالت یکی تحمل سختی ای
علیه که محتاج ثواب آن میباشد و دیگر بزرگ عمل بدیکه
طاقت عقاب آنرا نداری و نیز میگفت و نفرزند که
مستحق میباشند دوری از رحمت الهی یکی کسکه ایمان
بمعاوند دارد و دیگر کسکه خود را از محرمات الهی بپنداری
نماید و بندگان باین دو چیزند نعمت خدا او کما باخشان
و صلاح این دو خیر است مگر شکر و استغفار را پس

میکریت جنب پرسیدند گفت گریه ام برای دو حضرت
یکی کی او نوشته و دیگر دوری سره و لنگ معاند
گوید سراد است همه گریه کنیم برای این معرود و دراز که
پیش داریم و تاسی کنیم باینکه و بزرگان دین و خواجه
ایمان و منیر علیه السلام در دلای شب گریه میکرد و
میفرموده از کی نوشته و دوری سره و لنگ معاند
میفرموده و گوی غش میکرد و حضرت امام حسن علیه السلام بر کاف
یا و مرکب و قریب و نشو میکرد و در گذشتن از صراط کرم
میکرد و چون یاد میکرد و عرض اعمال را بر حق تعالی بفرستید
و هر کس میگفت چون بنام می است و بند های نش
میگردید بجهت آنکه خود را در مقابل پروردگار خویش
و چون یاد میکرد و شب و روز را انتظار است بپایند
کسیکه او را یا عقیق گزیده باشد و بکند بلکه اصحاب
خاص ایشان خبر پس بدند خواجه از حضرت امام محمد باقر

سوره

منقول است که فرمود ابوذر از خوف الهی چندان گریست که
چشم او آرزو شد با گفتند دعا کن خدا چشمت شفا بخشد
گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند مگر چه غم است ترا که
از چشم برتر است گفت و چه بزرگ در پیش دارم آن
و در رخ است و نیز گفته اند و چه زیاده میکند حسنا ترا
بتم و عزت است یکی که اخشن بیماری تن است و دیگر آنکه
و در چه خیر است زیاده میکند حسنا ترا اشرف بطریقتی
سری کردن دیگر سخت شادی نمودن است عابدی که
بچه حالت صبح کردی گفت باین و نعمت رزق موفوق
و کما مشو یعنی و نعمت حق تعالی شامل حال منست یکی
روزی بسیار که بمن عطا فرموده و دیگر پنهان داشتن
کنایان منست از مردم که مرا رسوا کرده یکی گفته
از برای دنیا و فضیلت است از هر مؤدبی فصیح تر و از
هر عظمی ملغ تر است یکی از حکما گفته دو خیر است که بدتر

مراد آنکه در این
و آخرت است

از رحمت و رحمت میباید یکی را حسی شد نصیب او است
 و دیگر اعتماد و بخت در نعمت و نصیب خود یعنی وقتیکه
 آدمی ارادی آید و همفت شد حرص او کم میشود و جنت
 سعی بسیاری در تحصیل دنیا آموخته شود چنانچه حضرت
 عیسی علیه السلام اشاره باین مطلب فرموده باین
 شعر و آن مکن الا زرقا قسما مقننا فقله حرص المرء
 فی السعی اهل یکی گفته مرک برد و قسم است مرک بدین حد
 و آن وقتی است که روح از او مفارقت کند و دیگر مرک
 نفس است آن وقتی است که عقل از او مفارقت کند
 سزاوارست عاقل را دو تمیز برای خود اخذ کند یکی
 عیوب است خود را به بنید و اصلاح کند و در دیگر عیوب
 زینت خود را به بنید و زیاده کند منترجم گوید حاصل آنکه
 عاقل باید مرد مرتضی خود قرار دهد پس آنچه از ایشان بر
 میزند تا نل و خوبی و بدی آن نماید پس عیوب بر او برود

بداند که چون آنفل از او سرزند قیاس است و بخوبی هر چه
 بر خورد بداند این عمل از او نیز نیک است پس از این خوب است
 خود گوشه دهد کسب اخلاق حسنه سعی کند و لهذا معروفست
 که حکیم گفته ادب از که آموختی گفت از بی ادبانی از تو بپرهیز
 حکیم نقل شده که گفت من از هر چیزی صفت نیک را
 آموختم از مسک کر به و خوک و غراب گفته از مسک چه
 آموختی گفت الفت و را با صاحب خجسته و فاد او را گفته از
 غراب چه آموختی گفت شدت احترام و حد او را گفته از
 چه یاد گرفتی گفت کمو آرد در جوارح خود نگهتند از کر چه
 یاد گرفتی گفت حسن نغمه و تملق او را در مسکه و با عاقل
 باید پیوسته اخذ فایده کند چه از دشمن باشد یا دوست
 از وضع باشد یا شریف از اندامان باشد یا غیر ایشان بماند
 از امیر و مصلحتین صلوات الله علیه و آله و سلم و از مدینه
 ضا آله المؤمنین فخذ صالتک و لومن اهل الشکر یعنی حکمت

گشاده مومن است پس دریافت کن گشاده خود را هر جا که
 یافتی اگر چه نزد اهل شرک باشد یکی گفته دو چیز از اخلاق مومن است
 یکی آنکه شامت نمیکند بر کسی شادی نمیکند در مرگ دشمن
 چنانچه دایب غافلین است و از این جهت این شاعر صیحه برده
 گفته اید دست بر جازه دشمن چنگیزی شادی مکن
 که بر تو همین باجرا بود و دیگر از اخلاق مومن است که کس را
 بمقرب نینخواند و نیز حکیمی گفته که مرگت و مرداکی در
 دو چیز است یکی انصاف دادن به مردم دیگر تقصیل و عطای
 بر ایشان در دنیا و دوزخ است که باعث آبادی دیار و
 زیادتای عمر است یکی خوش خلقی با مردمان و دیگر خوش
 سلوکی با همسایه کان مترجم گوید خوش سلوکی با همسایگان
 این است که انسان بخانه ایشان نگاه نکند و ایشان را اذیت
 و آزار نرساند و ناودان بخانه ایشان نگذارد و خاک روی
 بر در خانه ایشان نریزد و از دود بوی طعم خود ایشان

و اطفال ایشان را اذیت نکند و با ایشان مواظبت کند
 و مباد که شب سر نخوابد و ایشان را کرسنه باشند و یاد
 راحت و خوشی باشند و ایشان را در سختی و در مراد و شکایات
 و منع نکند از ایشان کمک آتش و خواهنار او اگر چیزی از
 ضروریات خانه بعاریت خواسته باشد با ایشان بدد اگر چه
 بپایان بخیر دیگر بعضی خواسته مضایقه از ایشان نکند و با بخل
 از هر جهت مراعات کند ایشان را که از اهل بیت عصمت
 تا گید تو صیه بسیار در باب رعایت همسایه شده و در خیر است
 چون مقدم شد و خیر ساقط میشود یکی مصیبت است که چون
 مقدم شد و گذشت تغزیه ساقط میشود مراد است که زان
 مقدمه گذشته باشد چنانکه دیگر تغزیه دادن مصیبت زده
 باعث تجدید ضرر نفس امارت شده او میشود آنکه مراد در
 ایام مصیبت باشد که به روز تجدید شده و دیگر برادریست
 که چون محکم شد دیگر شاد و شایسته ساقط است این نظیر

است که میگویند تقوا الادب بین الاحیاء یکی از غلظ
 گفته که مردم در دو تنه یکی عالم است و من با او مجادله میکنم
 و دیگر جاهل است که من با او دشمنم او را در کلامش را
 شنیده میگیرم و دیگری گفته که فضل در دو چیز است دوری
 دوستان و نزد بخشن با دشمنان و نعم با قیل آسایش
 و کثرت تقیر این دو حرف است با دوستان مرد و با دشمنان
 مرد را بعضی گفته اند که عرب از دو چیز انسان بیفتد
 او میبرد یکی از نگاه کردن او و دیگر از نگام نمودن او و نیز گفته اند
 و چیز از دروغ متفک میگوید یکی بسیار وعده دادن و دیگر بسیار
 عذر خواستن مترجم گوید این مطلب تجربه رسیده که هر یک که کثیر الموعده
 است خی بر کس میرسد و در وعده میدهد که چنین میکنم با کسی که
 وعده میدهد عدای بسیار میزند که چنین و چنان در حق تو
 خواهم کرد و از نظر تعارفات رسمیه شاید این متفک از
 کذب نخواهد بود و همچنین شدت اعدا از چنانچه اگر خوب نال

کمی خواهی یافت که عده بسیار میخواهد مثلاً میگوید بخشد
 نفقه میدم ندانستم خیال نمیکردم که چنین میشد و بکند این حرفها
 غالباً مطابق با واقع نیست و نیز گفته شده که هیچ زنی تقرب
 نمیجوید بسوی خدا مثل دو چیز یکی اخلاص است و شوهر خود و دیگر
 ملازمت بیت و نشستن در خانه مترجم گوید که این مضمون
 روایات از اهل بیت طهارت است و بهترین صفات
 زن این دو صفت است و اکثر خرابیهای دین و دنیای مردم
 بسبب بیرون رفتن زن است از خانه بجهت بیرون رفتن و خود
 آرای و خود نمایی ایشان و تروایشان بسیار در دنیا و آخرت
 خانه و سایر مجالس که مفاسدش لا تعد و لا تحصى است
 و نعم با قال السعدی چه زن راه باز اگر ببرد زن و گرنه
 تو در خانه نشین چه زن زیگانه چشم زن و در راه
 چه میرون شد از خانه در کویر باد در خبر است که رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وقتی بغاطه زهر را علیه السلام فرمود

چه چیز بهتر است از برای زن فاطمه گفت آنکه نه میرد
و نه بمیرد مردی او را پس حضرت نور دیده خود را در بر گرفت
فرمود در زیر بغضها من بعضی چیز گفته اند بهتسیرین بویا و بوی
بوی بدنی که دوست داری او را و دیگر بوی او را دیگر او را برت
میکنی و نیز گفته شده که دو عذاب در گرفتاری است که تا کسی
مثلاً بان نشود نمی رسد یکی سفر دور و دیگر ثباتی مکان
و سبب و کشاده مرد را گفته اند که صیبت گفتی ترک
حیا و متابعت هوا و موس غافل گفت این لذت نیست
نمی شود از دو چیز عار و تنگ دینا و آتش عقبی حکما گفته اند
تحمل نمیکند شر مردم را مگر در نفسری مرد آخرت که طالب
ثواب باشد و دیگر مرد دنیا که میخواهد حسب و عرض خود حفظ
کند عبد الملک ابن مروان از عبد الله بن زید بن
حاله پرسید مال تو چیست گفت دو چیز است که با بودن
آنها چیز هفتم و درویشی نباشد کی رضا خوشنودی

از حق تعالی است و دیگر غنا و بی نیازی از مردم است پس
چون بخواه است از نزد عبد الملک کسی با وی گفت مقدار
مال خود را با وی گفتی گفت نگفتم بجهت آنکه اگر کم باشد مرا
حقیر شمرد اگر بسیار باشد بر من حسد میرود کی چیز نهم پوشیده
بود شخصی از او پرسید برای چه جبهه پشمینه پوشیده و پانچس نداد
گفتند چرا جواب نیکوئی گفت چه بگویم اگر گویم از جهت نه
پوشیده ام ترکیه نفس و خود ستانی کرده باشم و اگر
گویم از جهت فقر است نمویش و دم پروردگار خود کرده باشم
حکیمی فرمود زنده خود را و صیبت کرد باین کلمات ای پسر
من اگر خلاصی میخواهی دو چیز را ملازم باش صرف کن چیزی که
داری مگر در محلی که حق و سزاوار باشد و دیگر چیزی از کسی غیر
مگر بحق ای پسر جان من باستم کنند به او او خودی معاشرت قرار
کن که این دو چیز حسن نیست بجهت آنکه بعدا اگر دوست تو شود
از خنده کیستند و این باشی و اگر تو بر او مسلط شوی

توانی غلافی ستمهای او نمائی ای پسرک باد و طایفه
 طایفه دشوخی کن یکی با مردمان شریف بجهت آنکه حیرت
 میشود دیگر با مردمان دنی و سیم بجهت آنکه آنها را بر خود
 دلیر و پسره خواهی کرد ای پسر از دو طایفه در صددش
 یکی از دست بی وفاء و سکار و دیگر از دشمن فاجره و باجکا
 ای پسرک من امتحان کن دوستان خود را در دو حال یکی
 وقتی که بلیه و محبتی بتو رسد پس اگر ترا یاری نموند و دست از تو
 برداشته بداند و دستان خوب تو میباشند و اگر خفا
 کردند معام میشود که دوستان بدی بودند و دیگر امتحان
 کن ایشانرا وقتی که نفی بر تو رودی کنه پس اگر حسد بر تو نه
 بداند و دستان خوب تو میباشند و اگر نه دوستان بدی
 مودع بود و شناس دشمن خود را بد و چیزی که آنکه هرگاه
 بر تو دید مروت و مدبوش شود دیگر آنکه هرگاه لغزشی از تو
 دید بر آن شماتت کند و خوشحال شود ای پسر جان من نگاه

که مردم نیافتم در دنیا کمتر از دو چیز یکی مال حلالی که صرف در
 محل حق شود و دیگر برادر دینی که با و از هر جهت لطیفان
 حاصل شود ای پسر ملازمت کن احلاق خوب را در امور و دستان
 خود اختیار کن سر فراد آن دو چیز است باز داشتن از دست
 از مردم و بدل کردن عطا برایشان و ملازم شو سخا و تراوان
 نیز دو چیز است سخاوت نفس در چیزیکه مال تو است و دیگر
 سخاوت بی استنائی با مواییکه در دست مردم است
 بداند که کرم و دو چیز است تقوی و پاکیزگی نفس و سلامت و
 چیز است بدکاری و جفاست نفس و جود و دو چیز است تبرع
 مال معنی دادن مال بکسانیکه واجب و لازم نباشد و دیگر دادن
 عطا پیش از سوال و عجز و خیر است یکی کوتاهی کردن در نور
 با آنکه سهل باشد متادل آن دیگر سعی کردن در طلب آن
 با آنکه متعذر باشد در ایستادن آن و صبر و صبر است یکی
 صبر بر ملازمت کرد و است و دیگر صبر بر ترک محبوبان و بی

باب سوم روایت شده از بعضی کتب الهی که حق سبحانه
فرموده کسیرا که عاقبت دادم از سه چیز بد رستیکه کامل کردم
نعمت خود را بر او کسیرا که بنیای زکرم از مال برادرش و از
سلطان از طیب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
سه نفرند که در حبست ترحم بر ایشان توانگری که فقیر باشد
و عزیز قومی که خوار شده باشد و عالمیکه جهال با او بازی کنند
و سه نفر میباشند هرگز داخل بهشت نشوند عاق و نشان
و مدمن خمر مترجم گوید عاق یکی است که حبس حق در دماغ او ایستاده
را نموده باشد و روایت بسیار در مذمت عمق و دارد شده
بلکه از کنانا لبیره شمرده شده و نشان کسیرا گویند
بر بندگان خدا بسیار گذارد و بس است در مذمت این صفت
مراد فشدن او با اذیت کردن و باطل نمودن او و قدر ترا
چنانچه حق تعالی فرموده و لا تبطلوا صدقاتکم بالبن و الاری
و مدمن خمر یکی است که هرگاه شراب یافت بیاشامد آنرا

و فرمود بر داشته شده قلم اندر نه نفر از خوابیده تا وقتی که بیدار
شود و صغیر تا مکلف شود و از دیوانه تا عاقل شود و نیز فرموده
حق تعالی که راست دارد از برای شما سه چیز را عبت در
مازرا یعنی بار میگردن بر شش اشغال آن در رفت در زوره
رفت بمعنی فحش و جماع است و اینجا معنی اول مراد است
و خندیدن در قبر ستار او هم فرموده محبوب شده است
نزد من از دنیا ی شما سه چیز بوی خوش و زنان و روشنی
چشم من گردید بنماز و فرموده که حق تعالی پسندیده از برای
شما سه چیز را که است دارد برای شما سه چیز را پسندیده
برای شما آنکه پرستید او را و شریک نکند برای او چیز را
و دیگر آنکه چنگ نیند بجل آلهی جمیعاً و پراکنده و مفتقر
نشود و جل آلهی اطاعت حق سبحانه است و یا قرآن مجید را
مراد حج طاهره علیهم السلام باشد سوم آنکه در مقام اطاعت
و انقیاد باشد از برای کسانی که حق تعالی ایشان را زوالی

باب سوم

برام شما نموده دشمن ناپاکی در کار ایشان نمایند اما
آن سه چیز که حق سبحانه و تعالی در کفایت و قیل و قال
و بسیاری سوال و ضایع کردن مال است و نیز فرمود و بخت
چیز که من را است خود بهر قسم چیرت یکی آنکه قرآن را بغیر
تاویل آن تاویل کنند و دیگر آنکه متابعت زلف و لغزش عالم
نمایند و تیم آنکه مالی در بین ایشان ظاهر شود بهر یک طغیان و ظلم
نمایند پس فرمود و خبر دهم شما را بخواصی از این سه چیز اما قرآن را
عمل کنید بحکم آن ایمان آورید بمشایب آن اما لغزش عالم را
متابعت نکنید یعنی اقتدا و پیروی لغزش او ننمایند اما مال را
سگر نفست کنید تا طغیان ننمایند و در روایت خصال که سگر
نفست کنید و ادای آن ننمایند و نیز فرموده هر بنده را سه خلیل و
دوست است اما دوست اول مال است که بادی میگوید
آنچه را که از من در راه خدا برمی آید اش از برای من است
آنچه را که میگذاردی اساک میکنی از برای تو نخواهد بود و دوست

در خلقت است

دو مال اول میت و چشم دوست که بادی میگوید با تو میباشم
تا باب ملک که مراد قبر باشد آنکه ترا شناسند و میگویند و میگویم
و دوست تیم عمل است که میگوید با ما تو هستیم هر جا که
داخل شوی و از هر جا که بیرون آئی منم جسم که بد که در دروا
خصال این حدیث شریف از امیر المؤمنین علیه السلام بدین
نحو وارد شده که هر سه مورد از برای مرد مسلمان سه خلیل
و دوست است یکی آنکه میگوید من با تو هستم در حیات و ممات
و آن عمل است که میگوید با تو هستم تا در قبر من را بگذرانند
و دیگر دم او و اولاد او است و دیگر آنکه میگوید با تو هستم تا وفات
کنی آن مال است که بعد از مرگ او مال و ارث میشود و میت
فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابودرغفایر را
چیز فرمود که بیدار و بوشا کن دل خود را بفرمانی کن بهلوی خود
از خواب بپر نیز از پروردگار خود و نیز فرمود و سه چیز را
بسیار یاد کنید تا مصیبتی نیکو وارد میشود بر شما سه اول آسمان

شود یاد کنید هر کجا در دنیا که از قبر بیرون شوید در دنیا
که در موقف حساب در قیامت می ایستید هر جسم گوید ذکر این سه
عقبه از میان عقباتیکه انسان باید طی کند در شاه آخرت
کثرت رحمت آنهاست اما رحمت قیامت پس محتاج
بذکر نیست و اما هول مرگ و بیرون شدن از قبر دلالت
دارد بر آن آیه شریفه و سلام علیه بوم ولد و بوم مموت و بوم
میعت حیاً و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که در سه
موطن است که این خلق از همه اوقات میرود حشت دارند و در آنجا
بر بامی آیند و در آنجا از دنیا بیرون میسرند و در آنجا که از قبر برانگیخته
می شوند و هر کثرت رحمت در این مواضع عدم است نشان
و بکر است چنانچه مشاهد میشود در همین نشان و نوبت هرگاه خواهد
آمدی معسری و دیار موضعی بموضع دیگر منتقل شود چه در
رحمت است تا چه در سزا و انتقال از نشان و نوبت نشان و نوبت
از نشان و نوبت نشان قیامت و نیز فرموده هر چه است که در حاکم

یعنی آدمی را بر سه خصلت میسرساند و سه چیز نجات دهنده است
و بنده است اما هملکات پس طاعت حرص و دمی هوئی
هو و عجب یعنی خود پسندی و خوشنمایی است اما نجات پس
ترس از خدا است در پنهان و آشکار میان روی
در سعادت است در حال غنی و فقر و بعدالت رفتار
کردن است در وقت رضا و غضب نیز فرموده که هر کس کند
خود را از شر سه چیز مثل نشسته خود را از شر شر بدی نگه داشته
و آن سه چیز زبان و شکم و عورت است مترجم گوید همین سه چیز
اشاره شده در این شعر و تعلق قبیله دینی عن القبداد
طرحت بجانب سه چیز است که در هر کس باشد مردود است او
ثابت است تقه در دین میان روی در سعادت و صبر
بر سکاره و سختیهای نازله و نیز فرموده در باب صدقه و غفو
از سخطه و عدم سوال که تمام نمیشود مال از صدقه دادن
یعنی صدقه و اتفاق مال از یاد میکند پس تصدق و سب

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسلامان کرد و بگوید خیلی مستجاب
 و اگر محبت مرتبه یا بقایا در مرتبه محبت شفاعی است و بخواهند جو
 و نیز فرموده محاسن یا است بهت یعنی اگر بدی در او ذکر شده
 دیگر نقل نشود و اگر محبت یکس که خون حرام در او ریخته شود
 و محبت که در او نشود و محبت که با غی بالمردم گوشت شود و نال
 که در جبریل بر آن حضرت مکارم اخلاق و نبایا و آخرت او آن
 به خیر است گفت قد یعفو امر بالمعروف و اعین
 عن الجایلین پس مودت آن به خیر است که بگوید کسی که یکس که تو
 بخیر و قطع کند و بخشی گیر که بگویم که و عطا کنی یکس که از
 محروم خطا کند و نه مودت خیر است که نفرونی خیر میاید
 در حال جنابت چرخ خوردن و صییه و فریاد کشیدن آن
 نسیم دروغ باد کردن و به خیر است یا اما یکس که در خانه است
 ملائکه داخل نمیشود و یک جناب و صورت صاحب
 روح و جسم گوید که در این است حال آنکه بدست توفیق

چهار صفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چهل
 بر من نازل شد و گفت یا کرده طاکه داخل نشویم در خانه که
 این به جز در او باشد سکت و نمثال جسد و نظر فیکه در او بود
 کنند و است شده از امیر این است پس صلوات الله علیه
 که فرمودی طالب علم از برای هر چیزی علامتی است که
 شهادت میدهد بر خوبی یا بدی آن پس از برای این سه
 علامت است ایمان بخداوند عزوجل و کتبای او و
 بر مولان و دواز برای علم سه علامت است معرفت و
 شناسائی بخدا و بچیزای که محبوب پسند خداست و
 و بچیزای که مکرده ناپسند خداست و از برای عمل سه
 علامت است نماز و زکوة و روزه و از برای تکلیف یعنی
 یکس که تکلیف بخود بسته باشد صفتی امانت علم و سخاوت و غیره
 سه علامت است نماز و میکند با بالانرا از خود و بگوید
 چیزی را که نمیداند و بخشش میکند چیزی را که نمیرسد و بگوید

نمیکنند او را و از برای منافق سه علامت است زبان مخالف
دل است و کلامش مخالف کارش است و پنهان تر مخالف است
با آشکارش و از برای ظالم سه علامت است تا زمانی میکند
بالا تر از خود را و قهر و غلبه میکند بپایین تر از خود و اعانت
و یاری میکند ظالمین را و از برای ریا سه علامت است
در عمل کسالت دارد هرگاه تنها باشد و نشاط و شوق دارد
هرگاه کسی با او باشد و محروص دارد بر هر امر که بدعت
و تازی داشته باشد و از برای غافل سه علامت است
سهو و لهو و نسیان یعنی غفلت و بازی و سرگشتی و نیز فرود
در احسان و نیکی مردم سه خصلت است از هر زراعتی نما
در کتفش زیادتر است از هر حصاری ای دفع دشمن محکم است
و از هر کجی شکور تر است لکن صلاحیت پیدا میکند که بر سه چیز
تعجیل نمودن در آن و کوچک شمردن در آن و پنهان نمودن
آن چه آنکه هر کار تعجیل در احسان نمودی آسان نمودی و از

در نهان
ازین جهت
زبان و کلام
مخالف میکند
چرا و بعد
گفتار محکم
میکند

چون کوچک شمردی آنرا بزرگ گردانیدی و از او پنهان
نمودی آنرا تمام نمودی و از او نیز فرمودی و مومن مصیب معنی آنکه
طریق حق را پیورده آن کسی است که سه کار را بجا آورده باشد ترک کند
دینار پیش از آنکه دینار او را ترک کند و بر او پشت نماید و بنا کند
قبر خود را پیش از آنکه داخل آن شود و موش شود کند پروردگار خود
را پیش از آنکه ملاقات او نماید و نیز فرموده سه خصلت است
که هر که دارای آنها نباشد منسیا به طعم و مزه ایمان را یکی
حکم و بردباری که دفع نماید بآن سفاقت بخرد آنرا و دیگر
دفع و خداترسی که مانع شود او را از بجا آوردن چیزهای نیکو
خدا حرام فرموده نیم خلق خوشی که مدارا نماید بسبب آن
با مردمان روایت شده که آنحضرت منع فرموده بود
مردم را از نشستن کنار راهها پس خدمت آنجناب رسیدند
و از آنحضرت خدمت طلبیدند که اگر در کوچه ما در راهها نشینند
حضرت مانع ایشان نشود حضرت بجهت شرط از ایشان قبول

در نهان
ازین جهت
زبان و کلام
مخالف میکند
چرا و بعد
گفتار محکم
میکند
که کوچک
شمردی آنرا
بزرگ گردانیدی
و از او پنهان
نمودی آنرا
تمام نمودی
و از او نیز
فرمودی و مومن
مصیب معنی آنکه
طریق حق را
پیورده آن کسی
است که سه کار
را بجا آورده
باشد ترک کند
دینار پیش از
آنکه دینار او
را ترک کند و
بر او پشت
نماید و بنا کند
قبر خود را
پیش از آنکه
داخل آن شود
و موش شود
کند پروردگار
خود را پیش از
آنکه ملاقات
او نماید و نیز
فرموده سه
خصلت است که
هر که دارای
آنها نباشد
منسیا به طعم
و مزه ایمان
را یکی حکم
و بردباری
که دفع نماید
بآن سفاقت
بخرد آنرا و
دیگر دفع و
خداترسی که
مانع شود او
را از بجا
آوردن چیزهای
نیکو خدا حرام
فرموده نیم
خلق خوشی که
مدارا نماید
بسبب آن با
مردمان روایت
شده که آن
حضرت منع
فرموده بود
مردم را از
نشستن کنار
راهها پس
خدمت آنجناب
رسیدند و از
آنحضرت
خدمت طلبیدند
که اگر در
کوچه ما در
راهها نشینند
حضرت مانع
ایشان نشود
حضرت بجهت
شرط از ایشان
قبول

فرمود یکی آنکه چنانچه با او باشند و دیگر آنکه در اسلام باشد
 بنم آنکه گفته اند که از این مقصود رساند حضرت امام بن العباس
 علیه السلام فرمود که چیزی باعث نجات مومن نیست مگر
 زبان چو در از مردم از غلبت ایشان دیگر نشنودن و دیگر یکی
 بدینا و خوش نفع رساند و دیگر بسیار کسین او بر کناه خود
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر چه می و زنی است
 که زبان است که چشم چشمیکه بیداری کشد در راه خدا چشمیکه
 اشک بوز از ترس خدا و چشمیکه پوشیده شود از محراب
 حق تعالی حضرت صادق علیه السلام فرمود خصلت است
 هر که دارای آنها باشد هر جا که هست غریب نباشد از دشمن
 از بیت و از از خود و از مردم و دارا بودن صفت ادب
 و علم و در بر کردن از چنانکه باینکه باعث تمت شک
 بشود و نیز فرمود که غضب کردن بر نوه مرتبه در این
 وقت حرف بدی تو گفت پس از خلیل دوست خود

فرار بدی چنانکه کسی که غضب او را از جاد بر نمی برد
 لاین است و دینی کردن با او از حضرت عالم معنی موسی بن
 جعفر علیه السلام مرویست که فرمود تمام خبر خوبی در
 چیست و نظر کردن ز روی عبرت و پند گرفتن و سکوت کردن
 که با او لشکر باشد و در جنگی که با فایده باشد لکن نظر که از
 روی عبرت نباشد آن لغو و بیوده است و هر سکونی که با
 آن نگاه نباشد خصلت است هر کلا می که در آن فایده باشد
 آن لغو است و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود خصلت است
 هر کس دارای آنها با دارای یکی از آنها باشد در سایه عرش
 خدا خواهد بود در در دیگر هیچ سانه نیست مگر سانه و یکی آنکه سکون
 کند با مردم همان نحو که میخواهد مردم با او سکون کند و دیگر آنکه
 بر ندارد پای خود را برای کاری مگر آنکه به اند خوشنودی خدا
 در انکار ستم آنکه عیب کند برادر خود را بعضی مگر آنکه بر طرف
 کند آن عیب را از خود و بس است از برای ناز آستان

آدمی از ذکر عیب مردم مشغول بودن و بقیس خود تفریح گوید
از برای طالبان مراتب انسانیت و سعادت همین یک
صفت برکت است که در شخص خوب خود برآیند و مشغول
باصلاح آن شوند و چشم از عیوب مردم بپوشانند و بدانند
که هیچ کسی خالی از عیوب نخواهد بود و اگر در انسان بالغی
هیچ عیبی نباشد همان ذکر عیب مردم عظم عیوبات از
هر عیبی برتر است و نقل است که چون میر سید شریف انصاری
رحلت از دنیا رسید پسرش میر سید شمس الدین محمد
یاوی گفت با ما را وصیتی کن پدر گفت با با کمال خود با
پسر مضمون آنرا بفرموده آورده و گفته مرا میر سید شریف
آن بحر ذخیره که رحمت بر روان پاک او بار و وصیت
کرد و گفت از آنکه خواهی که باشد و قیامت جان تو
شاد چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی
ناید ترا یاد روایت شده که حضرت مسیح ۴۰۰ سال کرد

و فرمود در مال به خصلت بدست گفتند یا روح الله آن
به خصلت بدست است فرمود پیدا شدن بدست از غیر
مورد حلال و اگر از حلال پیدا شود صرف شدن بدست غیر
محل و اگر در مصرف صحیح خرج شود باز داشتن اصلاح است
آدمی از عبادت پروردگار ستمان فارسی علیه الرحمه فرمود
سه چیز مرا گریانید و سه چیز مرا خندانید اما چیزی را میگه گریانید
مرا مفارقت پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و دیگر
ملاحظه هول و وحشت نزد سکران مرگ و ملاحظه در موقف
حساب ایستادنم اما چیزی را میگه خندانید مرا ملاحظه شخص
غافل است که بغفلت سر میرد و حال آنکه از حال او غافل
نباشد یعنی ملائکه نویسندگان اعمال او آنی از او غفلت
ندارند و اعمال او را مینویسند و دیگر کسی است که دنبال
دنیا را گرفت و او را طلب میکند و حال آنکه مرگ
دنیال او را گرفته و او را طلب مینماید ششم آن شخصی که

تحصیل علم طلب کند برای دفع امراض جسد خود سیم صفتی
یاد گیرد که بایه معاش او باشد بعضی گفته اند اگر سه چیز نبود
آدمی چنان طغیان و سرکشی میکرد که هیچ چیز نتوانست او را
فردا آورد یکی مرض و دیگری فقر و سیم مرتک و با این سه چیز
باز می بینی چه کرد و تفرازی و سرکشی و از ایشان یکی گفته چون
حق تعالی خیر بنده را اراده فرماید سه خصلت نصیب او
فرماید تقه و علم و دین و زهد و ترک دنیا و مینائی بعبود
نفس خود یکی از حکما شخصی را سه پیشتر تعلیم کرده فرموده
هرگاه چیزی از تو پرسند که نبدانی بگو خدا داناست
و هرگاه که طعام خوری پیش از آنکه اشتها بشت تمام شود
از خوان طعام دست بکش و دیگر محذور هرگاه با جماعتی نشستی
تکلم مکن تا بشنوی ایشان چه میگویند پس اگر حرفی
ایشان خیر و خوب است تو هم داخل ایشان شو و اگر نه
چون ابتدا بکلام نکرده بوی توانی با ایشان همسر می کنی

و از سر ایشان سالم بمانی بوزر چهار گفته بهترین چیز آنکه در
ارث گذارند از برای سپهران سه چیز است ادب نافع و
درا در آن شایسته و شاد و نیکو عباس بن عبد المطلب
گفت نیا مورخ میگوید که بجهت سه خصلت تحصیل شود بجهت
و جدال کردن و بجهت ریاض نمودن و بجهت مباحثات و
فخریه کردن حاصل آنکه اگر قصد تو در تحصیل علم یکی از این
سه چیز باشد این علم بجز از جهل خواهد بود و ترک مکن علم را
بجهت سه خصلت میل در نادانی و بی رغبتی در دانائی و دیگر
بجهت حیا کردن از آموختن آن این عباس گفت مردم
با من گفت ای پسر می بینم امیر المؤمنین علیه السلام ترا
گرامی میدارد و بتدریک خویش میرساند سه خصلت را از من
خدا که باعث دوام محبت او با تو باشد در محضرش دروغ
نگوید و در نزد او کبر اغنیت مکن و سر او را فاش مکن
نقل شده که یکی از سلاطین فرستاد علی بن زید کاتب را مصباح

و رفیق خود کند گفت من صاحب میکنم ما تو به شرط گفت
 که است آنها گفت پرده مرا ندی و عرض مرا باندی
 و کلام کبر را در حق قبول کنی تا طلب برایت از من بمانی گفت
 این شرط از برای تو بود بر این شرط تو صحبت گفت
 حضرت و آنرا فاشش میکنم و نصیحت و خبر خواهی آمد و آن
 نخواهم نمود و هیچکس را بر تو اختیار نخواهم کرد گفت عجب
 صاحب دوستی میباشی خباب لعن من سر زنده خود را
 فرمود ای پسر ک من و نفردا نخواهی شناخت مگر در وقت
 آدم حلیم بود بار رانه غضب کردن و شب عرا در وقت
 حرب و جنگ نمودن برادران خود را در وقت جانی
 دیگری گفت که از جمله حقوق بر او تو بر تو است که به خبر را
 بر او روانداری یکی غضب و دیگری ناز و سیم خفا کردن و
 مری با رسطا طایس گفت شنیده ام مرا غیبت کرد گفت
 مگر قدر تو نزد من صحبت که من غیبت تو کنم و خود را از یکی

از سه کار باز دارم یا علی که فکر خود را در آن بکار ببرم
 صاحب و شایسته که بجهت آخرت خود بجا آورم یا لذت
 غیر حرامی ببرم که نفس خود را با آن مشغول سازم و هیچکی
 صحبت کرد و نزد خود را و منبر مودای پسر جان من در
 یافت کن از من به خبر را احترام کن بدو زنا عمرت
 زیاد شود و احترام کن ما در خود را تا او را از او لا و در این
 و نیز نظر کن بروی پروما در که عاقبتش بشود بدین
 ای پسر که ایام سه روز است یکی ذکر کند سه است که کویا
 بر گزینده و یکی ذکر کند سه است که کویا بر گزینده است
 و آدمی نمیداند بر او نفس خواهد یافت بانه و دیگر روز
 که در آن میباشی که مردمان بزرگ و دانایان از هر یک
 و از بجا آوردن خیرات در آن زاد و توشه برای آخرت
 بر میدارند و مردمان فاجر با مانی و آمال آن میکنند و نه
 با آنکه آنوقت بیک انسان در او میباشد ایام نیست بلکه

ساعات است و ساعات هم عینت بلکه زمانهای است که
کمتر از چشم ببرد است و در کتب حکیمه است که ایام سه روز است
روز گذشته که باعث موعظه و پند است روز حاضر که روز
غیبت و غفل است و روز بعد که آرزو و آمل است و بدان
برستی که مردم در دنیا بر یکی از سه حال میباشند خائنه
و بیایات و لذات و در آخرت نیز یکی از سه حال میباشند
درجات و درجات و محاسبات پس هر که در دنیا عمل
بخشات کند در آخرت اهل درجات باشد و کسی که در دنیا
سیات و کنایان را ترک کند در آخرت نجات خواهد یافت
از درجات و کسی که ترک کند در دنیا لذات را خلاص شود
آخرت از محاسبات و بدان ای سپهر گمن که با انصاف
ترین مردم کسی است که سه صفت بر او جمع شده باشد تواضع
از روی رقت و نه از روی قدرت اخلاص با مردم
از روی قوت و نه از روی باطناعت که در آن خصلت است

صیانت و حفظ نفس آبرو و عزت شان و افکندن
مونه شکنج احسان گمن به نفر یکی شخص نسیم که بفرزند
شور نثار است و تخم احسان در او ضایع میشود و دیگر شخص
فشن و بنده که خیال میکند احسان تو با او بسبب فحش او
و دیگر شخص احسن که قدر احسان ترا نمیفهمد و بد آنکه از برای شکر
ترازل است شکر بالاتر از خودت با طاعت اوست و شکر
نظیر تو بکافات اوست شکر است ترا از تو با احسان با
اوست ای سپهر گمن از سه نفر حاجت میخواهد از دروغ و غلو که حاجت
ترا از دیگر میکند بقول و در میکند بعمل معنی بدو میگوید
حاجت ترا بجای آوردم و لکن بعمل منیا آورده و دیگر شخص
احسن که چون او را نفع رساند از حق خود ترا هر چه میسر است
و دیگر کسی که از سفره دیگران طعام بخورد بجهت آنکه اگر باشد
کاری کند برای آنکه میکند که ولی نعمت اوست و سپهر
ای سپهر گمن از دروغ پس بهمانا آدمی دروغ نمیکرد

بکر سبب یکی از سه جهت یا بجهت پستی نفس یا بجهت سبکی عقل یا
 بجهت غلبه کردن نادانی بر ادب و مشورت مکن ای سپهر با فقر
 با نادان و شخص حسود و کسیکه متابعت هوی و هووس میکند
 و بداند که چه چیز است که در هر حال باشد حاجت به جز دارد
 یکی آدمی است که در کارهای خود حاجت دارد و مشورت نکند
 با صاحبان عقل هر چند با عقل و اجتناب باشد بکرمین است
 که حاجت دارد و بشود کردن هر چند در حال عفت باشد
 بستم مشورت است که حاجت دارد و بتا زبانه هر چند خوش راه باشد
 و بدان در نزد خیر کافر حکم مسلمان از یکی گفتن خبر او را
 و بیان نمودن نیکیا بیکه یا نه مشورت کند و دیگر از کردن
 امانت و اقبیل بیکه چیزی نمی توان امانت گذاشته باشد
 بسم صله رحم و دست نیکیا بیکه یا نه خوشی داشته باشد شخصی
 یکی از اعراب گفته چو عیبی ای سپهر خود گرفته ای گفت
 سه خصلت به یکی آنکه پیوسته از میبکند مردم اتیان بر دن

دیگر آنکه پیوسته مست شراب است بستم آنکه رشوه میگیرد
 سه نفر با هم نشسته بودند شخصی از ایشان پرسید سرور و هومی
 آدمی در چه چیز است یکی گفت در زنج شرد و خاکینا و بیکه
 در خانه بسته باشد دیگری گفت سرور در چه چیز دیگر است
 در اینی که بالای سر آدمی پهن شده باشد آدمی بخت
 نشسته باشد و مردم بر او وارد شوند و بگویند السلام علیک
 ایها الایسه دیگری گفت سرور در چه چیز دیگر است
 ترفی و نشان و پست شدن دشمنان و طول عمر که
 صاحب باشد با قدرت و برکت در مال و مخرج کوه
 مناسب بدم در اینجا نقل کنم عطف ابو حازم اعرج
 سلیمان بن عبد الملک بن مردار و آن چنان است که
 نقل شده وقتی ابو حازم وارد بر سلیمان بن سلیمان
 از او پرسید که بچه سبب از مردن گواه است داریم
 سبب آنکه دنیا را بچهره کرد و بد و آخرت را اخراج نمود

باب دوم
 لا حرم از آبادانی میل ندارد بجای خراب متصل شو گفت
 بگوید و ما بر آخرت در معرض آلهی چه بخو است گفت
 نیکو کار حالش حال مسافر است که از سفر ب وطن خود میکند
 و بابل و خیال خویش میرسد و از رنج و تعب سفر راحت میشود
 و اما بدکار حالش حال غلام کرختی میباشد که او را گرفته بزد
 آقا پیش میرسد گفت بگوید چه عملی افضل حال است گفت ادا
 واجبات و اجتناب از محرمات گفت کلمه عدل چیست
 گفت حقیقتی که بر زبان رانی نزد کسی که از او تبری و هم از او
 امید داشته باشی سلیمان گفت عاقلترین مردم کسیست
 گفت آنکه اطاعت خدا کند گفت جا بهترین مردم کسیست
 گفت آنکه آخرت خود را برای دنیای دیگری نفروشد گفت
 مرا عطف موهبته کن گفت سعی کن که خدا بپسندد و بر او چنانکه
 نمی از آن فرموده و بدینند ترا در آنجا سیکه امر بان فرموده است
 اینوقت سلیمان کردی سختی کرد یکی از حاضرین ابو حازم را

در تفسیر است

گفت این حرفها چه بود که در محضر امیر گفتی ساکت باش
 حق تعالی از علما عهد و پیمان گرفته که علم خود را بر مردم ظاهر
 کنند و گمان ننمایند این مکعبت و از نزد سلیمان
 بیرون شد سلیمان مالی برای او فرستاد آورد و نمود
 و آنده من این مال را در نزد تو نمی پسندم تا چه رسد بخودم
 باب چهارم روایت شده از سید ما رسول خدا صلی الله
 علیه و آله که فرمود چهار چیز است که نیاید مگر یکبار
 چیز حسب و نسب نیست مگر بتواضع و فروتنی و گرم نیاید
 مگر تقوی و عمل نیاید مگر بر نیت و عبادت نیاید مگر
 بیقین و نه رموز چهار نفرند که حق تعالی روز قیامت نظر
 رحمت بر ایشان می افکند و پاکیزه میکند و اند ایشانرا
 کسیکه بردارد اندوه و غمی از دل اندوه کفنی و کسیکه آزاد
 کند بنده مؤمنی را و کسیکه تزویج کند غنی را و کسیکه حج
 دهد کسی که حج کرده باشد و نیز فرمود چهار چیز است که هر کس

کند در حالیکه عمل کنند با آنها باشد خداوند تعالی نهد
از برای او در بهشت جاری فرماید یکصد صبح کند در حالیکه
دار باشد عبادت بر نفس کند و شیش هزاره کند و صدق نماید
بر مکنی و نیز فرمود چهار چیز است که در دنیا یاد مکنی و شغلی
و خوش سلوکی با بندگان بازداشتن از دست خود فرمود
و کم نگرانی نمودن از غم و اندوه و فرمود با امیر المؤمنین علیه السلام
با علی نهی مکنی هم از چهار خصلت از حد و ظلم و کبر و غضب
و فرمود چهار خصلت است که لازم است برای هر صاحب عقل
از امت مکنی نه گفتند آنچه خبر که ام است یا رسول الله فرمود
بشود علی را و آنرا حفظ کند و عمل نماید آن گفتند که آنرا چه
فرمود چهار چیز است که اگر دارای او باشی ضرری به تو نیست اگر
از دنیا می نهد کاسته شود و آنها حفظ امانت است و
است سکونی است و شغلی بازداشتن فرج است از غم
و فرمود که چهار کستان و پنهان کردن است که از کون

بر بهشت کتمان حاجت و کتمان صدقه و کتمان مصیبت و
کتمان درد و نیز فرمود چهار چیز از شقاوت است خشکی چشم
و تساوت غیر و تنگی دل و اصرار بر گناه و حرص بر جمع دنیا
و نیز فرمود چهار چیز است که هر که بجا آورد حق تعالی او را در
بهشت فرماید و رحمت در برابر او شامل کند یکصد مرتبه
خود عیالات خود بشمارد و کفالت او نماید و رحم بر
میکنی نماید و باید و مادر خود مهر مانی کند و با هر کس
خود مدارانماید و نیز فرمود چهار چیز است که نیکم شود در
دشمن است اعلی کردن بان عمرش در از شود و دشمن
بمکرد و از عقل خود بهره ببرد و جان کردن با او
بشود و محبت و عفو و عفو در برابر او تلقین بشود آن چهار چیز
است ای رخص و اضاف با مردم و احسان و نیکی باید
و مادر و صله رحم است و نیز فرمود چهار چیز است که شست
بشکند یکی برادری است که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد

باب چهارم

و دیگر زنی است که تواند را این شماری و او را تو حیانت
کنده و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو به پنهان کند و
اگر شری از تو فهمید از آن آشکار کند و دیگر فقر دبی چیز است
که صاحبش را در تحیر گذارد و نیز فقری است که چهار چیز است
که کم از آنها بسیار است یکی آتش است و دیگر در دست و
و دیگر دشمنی است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
علم چهار قسم است یکی علم فقه است که تعلق با دیان دارد
و دیگر علم طب است که تعلق با بدن دارد و سیم نجوم است
زبان از سخن و غلط در کلام که مسبب در چهارم نجوم است
که متعلق به ساختن زمانها است از سخن و بعد و نیز فرمود
فضائل چهار چیز است اول حکمت است و قوام آن در
فکر است دوم عفت و باز ایستادن از هر امر است و قوام
آن در شهوت است و سیم نجاعت قوت است و قوام آن در غضب
است و چهارم عمل است و قوام آن در اعتدال است حدت

در این چهار قسم از علم و در هر قسم از علم و در هر قسم از علم و در هر قسم از علم

در خصال اربعه است

انحضرت غرضه داشتند که آیا از رسول خدا صلی الله علیه
و آله شنیده که اسلام را توصیف فرموده باشد فرمود علی
شنیدم که فرمود نباشد اسلام بر چهار رکن بر صبر و یقین
و جهاد و عدل و از برای صبر چهار رتبه است شوق و ترس
و زهد یعنی میر غنمی و ترقب یعنی نظار پس کیسه شوق دارد
بهیشت بیرون میرود و از شهوات و کسیکه ترسد از آتش میگرد
از محرمات و کسیکه بر غیبت باشد برینا سهل شود و بر او مصیبت
پایه منظر باشد مرک خود را بغیر میکند در عمل خیرات و
از برای یقین چهار رتبه است تبصره فطنه یعنی اعمال فطانت
و دیگر و تاویل و تفسیر حکمت و ساختن عبره یعنی منبر را که
بسبب آن عبرت پند گیرد و متابعت سنت پس کسیکه
اعمال کند زیرکی و فهم را تاویل میکند حکمت را و کسیکه
تاویل کرد حکمت را بشناسد عبرت را و کسیکه ساخت
عبرت را متابعت میکند سنت را و کسیکه متابعت کرد سنت را

پس گویا بوده با کسی که در زمانهای پیش بوده اند و از برای
 چهار شعبه است امر معروف و نهی آنرا در هر یک
 در همه جا و بنفوذ دشمنی فاسقان پس کسی که امر معروف کند
 قوت داده است مؤمن را و کسی که نهی از منکر کند سزاوارست
 بنی منافق را و کسی که است کوبد در هر موطن و مقامی بعمل
 آورده است آنچه بر او بوده از تکالیف و کسی که دشمن دارد
 فاسق را پس تحقیقی که غضب کرده است از برای خداوند
 عزوجل و کسی که غضب کند برای خداوند خداوند غضب او
 غضب کند و بزرگی عدل چهار شعبه است غرض فهم نفی
 بردن فهم را در چهار شعبه است تا آنکه اطلاع یابد بر مطالب و دیگر
 زبیر علم نفی محجب و شکوفه و نصارت علم است و دیگر معرفت
 شرایع حکمت و چهارم رود بر بنیان علم است پس کسی که
 فهم خود را در هر تفسیر کند جمیع چیزهای مشکله را از علم و
 بجز در نصارت و شکوفه های علم شناسد شرایع حکمت را

و کسی که عارف شود شرایع حکمت را و شود بر بنیان علم
 و کسی که وارد شود و خود علم دیگر در امر خود استراحت نکند و
 با مردم معاشرت کند در عابیه ایشان از او در هر وقت باشد
 خرم جسم گوید چون بیان این حدیث شریف از وضع کتاب
 خارج بود لاجرم هر جسم لفظ آن گفتا شد طالبین بیان
 آنرا جمع کنند بحد ایمان و کفر بحار الانوار و نیز در هر
 مردم بر چهار قسمند یکی آن مردیست که میداند و میداند
 که میداند پس او عالم و دانا است از او چیزی پرسیده و دیگر
 آن مردیست که میداند و نمیداند که میداند پس او در حجاب
 غفلت است بدو پرسش نمایند و دیگر مردیست که نمیداند
 و نمیداند که نمیداند پس او طالب ارشاد و هدایت است
 او را اینها کی پرسیده و تعلیم نمایند و دیگر مردیست که نمیداند
 و نمیداند که نمیداند پس او مرد جاهل و نادانست از آنکه
 نمیداند و بحال خود گذارد هر جسم گوید که علما و اخلاص از

قسم آخر تعبیر محل مرکب نمایند زیرا که مرکب از دو چهل و نواست
و این قسم چهل بدترین زوال است و دفع آن در عبادت
صعوبت اشکال است و باعث آن اغوجاج سلبه و کمی
ذهن است کیفیت ساختن آن است که آدمی بعضی از مطالب
و سبلات خود را بر جمعی از ماصحان و معروفین با سفت
سلبه عرضه نماید اگر ایشان او را تصویب نمودند از این رض
بر بست و اگر او را خطه نمودند بآن مبتلا است بر خیر معالجه
نماید و نیز قسیر بود کسی که حکومت و مرافعه نمایند چنانچه
نفره سه نفر ایشان داخل چشم میوند و یک نفر از ایشان
در بهشت میرود اما آن سه نفر که اهل جهنم میباشند یکی
آن قاضی است که حکم بیاطل کند و بداند که باطل است و
دیگر آن قاضی است که حکم بیاطل کند و نداند که باطل است
سیم آن قاضی است که حکم نمی کند و نداند که حق است و اما آن یک نفر
که داخل بهشت میشود آن کسی است که حکم نمی کند و نداند که حق است

و نیز فرمود چهار خصلت است که اعانت میکند آدمی را بر
کارهای شایسته صحت و قناعت و علم و توفیق چهار
چیز است که هر کس دارای آنها باشد حق سبحانه و تعالی
او را بدل کند بجنات استگونی و حیا و شکر نعمت
خوش خلقی و فرمود بحضرت امام حسن علیه السلام در چهارم
وفات خویش ای پسر جان من حفظ کن از من چهار چیز را عرض
کرد که کدام است آنها ای پسر جان من فرمود بداند که عقل از هر
غمی و تو انگری با ترا است و حق از هر فقر و بی چیری بزرگتر است
و خود پسندی و خویش من بینی از هر خیر و خشت ناکی خشت
ناکتر است و خوش خلقی از هر حسب و مجدی بهتر است و نیز فرمود
چهار ضرر است از برای عاقل که در روزهای خود چهار عشت
مفرکند پس در یک ساعت از آنها حساب نفس خود نماید
تا به بیند که شبانه روز چه کسب کرده خوبی یا بدی و در عشت
دیگر شش حاج خود را از حق تعالی بخواهد یعنی با خدای خود

مناجات کند و حاج خود را بر درگاه حضرت الهی عرض
نماید و یک ساعت دیگرش اخلوت کند با برادران و
دوستان که اعتماد با آنها باشد و باید شبان دستانی
باشد که عیبای او را با وی بگویند و او را از عیوب
خود عراض دهند و برگردانند و یک ساعت دیگر شرا را
نفس خد کند که صرف در لذتهای حلال شود و این ساعت
معین و یاد او است بر ساعات دیگر همانا آسایش
و این در ابد دیگر رنج خشکی او شود باعث زیادت
در قوه او شود از حضرت حسین بن علی علیه السلام
روایت می کند فرمود رفت و آمد بسیار کنید مسجد ایما نایکی از
چهار خبر را خواهد یافت آیه محکم که واضح الدلالة باشد
و علمی که استفاد شود و برادر یک نازه و نو برای شما پیدا
شود و ترک کردن گناه با محبت جا و شرم بجهت
ترنس فرج که بد که ترک گناه بجهت جا یا محبت ترس احتمال

این حدیث شریف از آل کربلا
علیه السلام نقل شده است
و در این حدیث کثرت می گویند
بر باد نمی خیزد و این حدیث
که دلالت بر اینست که این
کلمه که او را از جا کند برگرداند
و بنا بر این حدیث چهارم درین
حدیث حاکم شده که مجموع
هزار و پانصد حدیث است که در
کتاب او در ذمه او آمده که در احادیث
که در هر باب بسیار نقل شده
احادیث ایسان من و می حجت

دارد مراد جواد بر سر از خدا باشد یا از مردم یا جواد
مردم بر سر از خدا باشد و نیز فرمود خدا کند بسیار
قسم من بر رسی که یکدفعه بسیار یاد کند پیش یکی از چهار
چیز است یا بجهت خواری و پستی نفس دوست که کسی
بحرف او قضا نمیکند یا جرم قسم یاد میکند تا مردم مضیق
اگر کنند یا بجهت آنست که از سخن گفتن عاجز است یا جرم
هر جا که باب حرف بر او بسته میشود قسم یاد میکند تا
فاصله شود تا حرف او با دشمن یا بجهت آنست که نزد
مردم مشهور است قسم یاد میکند تا مردم حرف او را قبول
کنند یا بجهت آنست که زبانش عادت کرده قسم یاد کند
بدون قصد و غیبت و نیز قسم نموده مصافحه با عیبت خو
داند و نه بزرگ است چهار خصلت است مردن و مردن
اولاد و مردن برادر و مردن زن پس هر یک بدو کرام
پیشکش و هر یک اولاد را میسکافد و هر یک برادر پرور

قطع میکند و مرک زن یک ساعت اندوه کمین میکند و آیت
شده از حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود حق سبحانه
پنهان سرمود چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده خوشنودی
خود را در حسنات کارهای خوب پس کو چک شمارید پنج
حسنه را شاید رضای خدا در آن باشد و پنهان سرموده
خشم خود را در گناهان پس هیچ گناهی را کو چک شمارید که
مبادا خشم خدا در آن باشد و پنهان فرموده دوستان خود
را در بین مردم پس احدی را کو چک خیر شمارید شاید دلی
و دوست خدا باشد و پنهان فرموده اجابت کرد را در
دعا پس هیچ دعا را کو چک شمارید شاید همان دعا
مستجاب باشد حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود
نباید استیاد کرد از برای چهار نفر کسیکه امید خیری را در او
باشد و کسیکه امیدی را در او باشد و کسیکه علمی از او
در یافت میشود و کسیکه از سر او باید ترسید حضرت صادق

علیه السلام فرموده که یافته علم مردم را در چهار خطر است
انگیزش ناسی بود و کار خود را دوم آنکه شناسی صحیح کرد
در تو بشم آنکه بدانی چه خواهی از تو چهارم آنکه بدانی
آنچه را که بیرون میکنی در از دین و فرمود یکی از
اصحاب خود که از برای من ضمانت کن چهار چیز را
تا من ضمانت شوم برای تو چهار خانه در بهشت بر عطا
و اتفاق کن از فقر و شمس و آفتاب سلام کن و بزرگ کن
مرا و مجادل را اگر حق بجانب تو باشد و انصاف ده
با مردم از خود و غیر سرمود چهار چیز است که هر که در آن
انها باشد اسلامش کامل شده است و اگر چه از برای
او گناه باشد خدا بیاورد او را و آن چهار چیز است شکوه
و جفا و شکر نعمت و خوش خلقی است و از حضرت عالم معنی
موسی بن جعفر علیه السلام مروی است که فرمود کسیکه میخواهد
شد دل او بدو شش نیامی چسبد بدل و چهار شغل یکی

بچیکه تمام نشود و بیکر آرزو و اینکه نه بایست نخواهد رسید
 بیم هر صیکه تمام شدن نباشد چهارم اند و بیکه بر
 طرف نخواهد شد حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام نشو
 بر در آرزو اند اینکه در او حبس شده بود این چهار کلمه را از زبان
 نزل از مایش است و قمر اهل دنیا است و باعث شست
 دشمنان و تجربه در دستان است روایت شده که
 جناب سلیمان بن داود علیه السلام فرمود که چهار چیز است
 زمین طاقت نمی آورد تحمل آنهارا یکی سبزه که سلطان شود
 و دیگر ناکیکه شفاعت کند نیم کبریا را بر دقای
 خودش را چهارم پریه ان رشتیکه زوجه کودک
 شود گفته شده که ملاک و قوام سلطان چهار خصلت است
 از اموال مردم عفت و رزد و نیکار و مقرب خود
 کند و بر بدکاران سختی و شدت نماید و زبانش
 است که باشد چهار چیز است که آدم شریف نباید

سگ داشته باشد از آنها اگر چه سیر باشد توضع
 و استیادن بجبت پدر خود و خدمت کردن برای
 میهمان و قیام بر اسب خود اگر چه برای او صد نده
 باشد و خدمت کردن برای عالمیکه از علم او درشت
 نیاید و چهار چیز است که نباید خجالت کشید از محکم
 کردن مهر نمودن و بجبت کرانمایه بودن او و احتیاط
 در او و آن چهار چیز مال و جواهر و بوی خوش و
 خانه است گفته اند که ذوالقرنین لوحی از طلا یافت
 در زیر دیوار یکی از شهرها و در آن لوح چهار سطر نوشته
 بود سطر اول عجب دارم از کسیکه یقین بر کن دارد
 چگونه خوشحال میشود سطر دوم عجب دارم از کسیکه یقین
 دارد بقدر چگونه مخزون میشود سطر سوم عجب دارم از
 کسیکه یقین بآتش دارد چگونه خندان میشود سطر چهارم
 عجب دارم از کسیکه می پندنی و فانی دنیا و قلب او را

با اهل خود چگونه مطمئن میشود دنیا ترسیم گوید که
یوفانی دنیا و قتل و با اهلش چندان واضح است
که محتاج به بیان نیست هر کسی اگر مراجه کند لطیفات
مردم زمان خود خواهد دانست که در مدت عمر خود چقدر
روزگار با مردم با وضاع مختلفه گردش کرده چقدر
اشخاصیکه ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزانکه
ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و
توانکران که باندک زمانی فقیر و بجهیز شدند و بکذا و از
برای اهل عبرت همین بس است و اما حکایات
قلب دنیا با مردمان سابقین بس زیاد است که
احصا شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلا از فی
دنیا بنقل و وقصیه در این مختصر اکتفا میکنیم اول آنکه نقل
شد از مردیکه گفت من در مسجد جامع مسوری در بغداد
نظار میخواهم که ناگاه مردی دنیا فی را دیدم که جبهه

پوشیده بود که از کهنگی و اندر اس دی و رفته بود
و استر آن با قدری از پنبه آن مانده بود و میگفت اینها
انتاس من بصدق کشید همانا من در روز اربعه سلطان
شاه بودم امروز از قراقرس عیاشم رسیدم این
فقیر کو کبریت گفتند قاهر باینده خلیفه عباسی است و اسم او
محمد بن زناد احمد معتضد باینده خلیفه شازده هم است که شرق
و غرب بر او فتوح گشت و او را اسفاج ثانی میگفتند
بجمله اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس ابر از آنکه
گفته شده بوده از زمان توکل که خلیفه دهم است پس
مملکت ایشان در ضعف بوده و باین سبب این روی
در مدح او گفته میشود بنی عباسی العباس ان اما کم
امام الهدی و العباس و ابو احمد کما بابی العباس
انشاء ملککم من کذا بابی العباس انصا یجد
و این احمد در کتاب تدریس فی وقایع خلفاء اشاره

بدانکه قاهر باینده
خلیفه نوزدهم
بنی عباسی است
محمد

ایشان نموده ام این مقام را کنایه نقل منبت حکما
 دویم از محمد بن عبید الرحمن ششمی نقل است که روز عید
 قربانی بود که داخل شدم بر بادرم دیدم زنی با جامه های
 کهنه نزد دوست و تکلم میکند مادرم من گفت این زن را
 پیش کسی گفتیم بنیاسم گفت این عبادۀ ما و جعفر برکت است
 پس من و بجانب عبادۀ کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته
 از حال او و غیب میکردم تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر از
 عجائب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان روزی عید مثل
 چنین روز بر من گذشت در حالیکه چهار صد نیز خجسته کاری
 من پیاده بودند و من میگویم پسر جعفر ما من خوا کرده و من
 مرا ادا ننموده چه باید نیز آن و خدمتکاران من نیز از آنها
 باشند و امروز هم یک عید است بر من میگذرد که منتهای
 ارزوی من و دوست کو نصد است که یکبار از آتش خود
 و دیگر بر آغاف خود کنم محمد گفت با و با بصددم دادم

چندان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تنی کند و
 گاه گاهی عبادۀ نزد ما می آمد تا از دنیا رفت حکیمی
 روز کاری بر در سده ای یکی از سلاطین عجم که از اندک خدمت
 سلطان سد حکم نشد او را لاجرم رقعۀ زشت و بنویسد در آن
 آن رقعۀ را پادشاه رساند و در آن رقعۀ چهار سطر زشته
 بود سطر اول ضرورت و حاجت مرا بنزد تو آورد سطر
 دوم کسیکه درم دارد دیگر صبر ندارد یعنی کسیکه کار بر او
 سخت شد بکینایش تمام میشود سطر سوم رفتن از در سری
 تو بغیر فائده باعث ثبات دشمنان خواهد بود سطر
 چهارم یا جوابی بده با فائده و یا راجتم کن بکفر نه پاژم
 چون رقعۀ را خواند زشت بالای هر سطر حواله ده هزار
 درهم برای او روایت شده از ابن عباس که گفت
 چهار نفرند که توانائی بر پادشاه ایشان ندارم مردیکه
 ابتدا کرد من سلام کردن و مردیکه کشود جانی را من بکس

و مردی که قدش کردالود شد بجهت رفتن او در پی حاجت
 من و اما چهارم را پس با دامنش نمیداد عوف من مکر حق تعالی
 گفتند که ام است آنکس گفت مردی که حاجتی برایش رود و
 پس شب جز در فکر باشد که حاجتش را از چه کسی خواهد آفر
 ان در فکرش مانجا رسد که از من حاجت خود را بخواهد بگوید
 که قیمت شده چهار چیز چهار چیز غنبت بر مال و شهوت
 بولدتها و طلب از برای دگر و عمل از برای معاد پس
 چیز اول تسامعی است که زود فانی شود و تبعه و عاقبت
 بدانها باقی میماند و چهارمی شعلیم میکند آن چیز را بدون
 تبعه پس غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل تقوی
 ذکر نیست اشرف از طاعت خداوند عزوجل و حفظه
 از حسن بصری چهار کلمه هر چه خواهی نه کانی کن در دنیا که آخر
 خوابی رود هر چه خواهی مال بس کن که آخر باید بگذری
 و بروی هر چه اگر خواهی دوست بدار که آخر باید از

او مفارقت کنی هر چه خواهی بجا آور و عمل کن پس بیکه
 ملاقات خواهی کرد او را بعضی گفته که هر چه بنا کردی امر
 خود را گفت بر چهار خصلت دهنم رزق مرا غیر من بخورد
 پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دهنم عمل مرا
 غیر از من کسی بکائی آورد پس شوق لبیل خود شدم و دهنم
 مرا که مرا خبر نمیکند که کی خواهد آمد پس مبادرت بجمع کردم
 در تهیه و استعداد آن و دهنم که خدا مرا می بخشد و از او بپای
 نخواهم شد لاجرم از او جدا میکنم احف گفته که چهار خصلت است
 که هر کس دارای آنها باشد مرد کاملی خواهد بود و اگر کسی یک
 خصلت او را دارا شود مرد صالحی خواهد بود و آن چهار خصلت
 که آدمی را هدایت کند و عقلی است که درستی و راستی در کردار
 و گفتار آورد و حسب و محبت است که آدمی را حفظ کند و جا
 و نرمیت که آدمی را از کارهای ناشایسته منع کند یکی گفته که
 مردم بر چهار قسمند جواد و بخیل و متعصب یعنی کسی که بر

با اهل خود چگونه مطمئن میشود دنیا ترسبم گوید که
 یوفانی دنیا و تقلب و با اهلش چندان واضح است
 که محتاج به بیان نیست و هر کسی اگر مراجعه کند به طبقات
 مردم زمان خود خواهد دانست که در مدت عمر خود چند
 روز کار با مردم با وضاع مختلفه گردش کرده چقدر
 اشخاصی که ذلیل بودند عزیز شدند و چه بسیار عزیزان که
 ذلیل و خوار شدند و چه بسیار از مردمان محترم و
 توانگران که باندک زمانی فقیر و بجهیز شدند و بکذا و از
 برای اهل عبرت همین بس است و اما حکایات
 تقلب دنیا با مردمان سابقین بس زیاد است که
 احصا شود لکن ما از برای عبرت گرفتن عقلا از دنیا
 دنیا بنقل و قضیه در این مختصر اکتفا میکنیم اول آنکه نقل
 شد از مردیکه گفت من در مسجد جامع مصری در بغداد
 نماز میخواندم که ناگاه مردی بنیائی را دیدم که جگر

پوشیده بود که از کهنگی و اندر اس روی او رفته بود
 و استر آن با قدری از پنبه آن مانده بود و میگفت ایها
 الناس من تصدق کنسید همانا من در روز ایام سلطان
 شاپوردم امروز از قراقرس میباشم رسیدم این
 فقیر کو کسیت گفتند قاهر باینده خلیفه عباسی است و اسم او
 محمد بن زناد احمد معتضد باینده خلیفه شازدهم است که شرق
 و غرب بر او فتوح گشت و او را اسفاح ثانی میگفتند
 بجهت اینکه تجدید کرد مملکت بنی عباس را پس از آنکه
 کشته شده بود و از زمان توکل که خلیفه دهم است پیوسته
 مملکت ایشان در ضعف بوده و باین سبب این روی
 در مدح او گفتند بنیانی العباس ان اناکم
 امام الهدی العباس و ابجد احمد کما بابی العباس
 انشاء ملککم کذا کذا بابی العباس انشاء یجد
 و این آخر در کتاب تتر المثنی فی وقایع خلفا شماره اول

بدانکه قاهر باینده
 خلیفه نوزدهم
 بنی عباس است
 محمد

ایشان نموده ام این مقام را کنجش نقل است
 دویم از محمد بن عبد الرحمن شمشیری است که روز عید
 قربانی بود که داخل شدم بر بادرم دیدم زنی با جامه های
 کهنه نزد اوست و تکلم میکند مادرم پرسید این زن را
 پیش کی گفتی بنیاسم گفت این عبادۀ مادر جعفر برکت
 پس من و بجانب عبادۀ کردم و با وی تکلم نمودم و پیوسته
 از حال و غیب میگردم تا آنکه از او پرسیدم که ای مادر
 عجائب دنیا چه دیدی گفت ای پسر جان روزی عید مثل
 چنین روز بر من گذشت در حالتیکه چهار صد نیزنجکاری
 من پیاده بودند و من میگویم پسر جعفر ما من خوا کرده و من
 مرا دادانموده چه باید کنی سران و خدمتکاران من شیراز آنها
 باشند و امروز هم یک عید است بر من میگذرد که منتهای
 ارزوی من دوست کو نصد است که بگریز از آتش خود
 و دیگر را خوف خود کنم محمد گفت با و با بصددم دادم

چندان خوشحال شد که نزدیک بود قالب تنی کند و
 گاه گاهی عبادۀ نزد مای آمد تا از دنیا رفت حکیمی
 روز کاری بر در سده ای یکی از سلاطین عجم که از آنکه خدمت
 سلطان سد ممکن نشد او را لاجرم رقعۀ زشت و بنویسد در آن
 آن رقعۀ را پادشاه رساند و در آن رقعۀ چهار سطر نوشته
 بود سطر اول ضرورت و حاجت مرا بنزد تو آورد سطر
 دوم کسیکه درم دارد دیگر صبر ندارد یعنی کسیکه کار مرا و
 سخت شد بگشایش تمام میشود سطر سوم رفتن از در سری
 تو بغیر فائده باعث ثبات دشمنان خواهد بود سطر
 چهارم یا جوابی بده با فائده و یا راجتم کن بکفرتن یا بپوش
 چون رقعۀ را خواند زشت بالای هر سطر حواله ده هزار
 درهم برای او روایت شده از ابن عباس که گفت
 چهار نفرند که توانائی بر پادشاه ایشان ندارم مردیکه
 ابتدا کرد من سلام کردن و مردیکه کشود جانی بر این مجلس

و مردیکه قدش کردالود شد بجهت رفتن او در پی حاجت
 من و اما چهارم این باداش شنید بر عوف من مکر حق تعالی
 گفتند که ام است آنکس گفت مردیکه حاجتی برایش رود
 پس شب عذر در فکر باشد که حاجتش را از چه کس خواهد اخذ
 اما در فکرش مانجا رسد که از من حاجت خود را نخواهد طلبیده گفته
 که قیمت شده چهار چیز بر چهار چیز غنبت بر مال و شهوت
 بولدتها و طلب از برای ذکر و عمل از برای معاد پس
 چیز اول تناسلی است که زود فانی شود و تبعه و عاقبت
 بد آنها باقی میماند و چهارمی شیطلم میکند آن چیز را بدون
 تبعه پس غنائی نیست مثل رضا و لذتی نیست مثل تقوی
 ذکر نیست اشرف از طاعت خداوند عزوجل و حفظه
 از حسن بصری چهار کلمه هر چه خواهی نه کافی کن در دنیا که آخر
 خواهی رود هر چه خواهی مال حبس کن که آخر باید بگذری
 و بروی هر چه که خواهی دوست بدار که آخر باید از

او مفارقت کنی هر چه خواهی بجا آور و عمل کن پس بیکه
 ملاقات خواهی کرد او را بعضی گفته که بر چه بنا کردی امر
 خود را گفت بر چهار فضیلت دهنم رزق مرا غیر من بخورد
 پس آرام گرفت نفس من از حرص در طلب آن و دهنم عمل مرا
 غیر از من کسی کانی آورد پس شوق لبیل خود شدم و دهنم
 مرک مرا خبر نمیکند که کی خواهد آمد پس مبادرت به تحصیل کردم
 در تهیه دستداد آن و دهنم که خدا مرا می بخشد و از او پنهان
 نخواهم شد لاجرم از او جدا میکنم اخف گفته که چهار فضیلت است
 که هر کس دارای آنها باشد مرد کاملی خواهد بود و اگر کسی یک
 فضیلت او را دارا شود مرد صالحی خواهد بود و آن چهار چیز نیست
 که آدمی را هدایت کند و عقلی است که در شی و رانی و کردار
 و گفتار آورد و حسب و مجرب است که آدمی را حفظ کند و جدا
 و نرمیت که آدمی را از کارهای ناشیسته منع کند یکی گفته که
 مردم بر چهار قسمند جواد و خلیل و متعبد یعنی کسی که

روی کند و صرف پس جواد انگیزی است که نصیب دنیا و
آفت خود را صرف تا آخرت میکند و بخیل انگیزی است که
نصیب دنیا و آخرت خود را صرف به یکدیگر میکند و بتقصه
انگیزی است که نصیب دنیا را صرف دنیا و نصیب آخرت را صرف
آخرت میکند و صرف انگیزی است که نصیب دنیا و آخرت را
صرف دنیا میکند یکی دیگر گفته که چهار چیز است که چاره چار
چیز است سخاوت چاره حال است و جواد فردی و آدمی خایه
حیا است و ننگ عار چاره حفظ و نگهداری است و عمل
کردن بعبده چاره مرگ است دیگر گفته که چهار چیز است که
خواب و دران میکند بدن آدمی را و بسا باشد که آدمی اینها را
کند با شکم پر داخل حمام شدن و خوردن گوشتهای قطع شده
خشک شده و مجامعت کردن در حال اشتها و بری معده
و مجامعت با پیر زن و صیانت کردن حکمی سرزند خود را
و گفت ای پسر که چهار چیز را ترک کن چاره جزا هرگاه

چیزی برای تو نقل کردند تو بهتر از آنرا بگیر و حفظ کن و هرگاه
چیزی خواستی نقل کنی آنچه را که خوب میشوند و گوشه‌های
میدهند نقل کن و در خنده باش هرگاه مخالفت کرده شدی
و خوش و نانی با مردم ملاقات کن و ترک کن سخن نانا کس و
و دشمنی با بوج و مجاور با بغیه و حسنه و در فاقه با
نی اندیشه و صغیف الهامی باشد و از چهار صفت در خنده
باش که نزد باد آنها بدست لجاجت و عجله و خود پسندی و
عده حرص و نا بجا بخت پس منو آن شبانی است و اما عجله
پس ثمر آن حیرت است و اما خود پسندی پس ثمر آن بغضا و
دشمنی است و اما غالب شدن حرص پس ثمر آن فقر است
و از چهار نفر در خنده باش از شخص کریم نیکامیکه او را خواری
و از قائل نیکامیکه بیجان در آوری او را و از احمق نیکامیکه
بالو مزاج کنی و از فاجره و ناکار نیکامیکه با او فاقه کنی
و ننگ از چهار چیز تا از عاقبت بداند اینها باشی از عجله

و شتاب و از مبالغه و اصرار و از خود پسندی و خوشن
بینی و آبروستی توانی و بدانکه کسیکه بجا آورد چهار چیز را منع
کرده نخواهد شد از چهار چیز یکسکه سکر که در ممنوع نخواهد شد
از زیاده شدن نعمت کسیکه توبه کرد و ممنوع نخواهد شد از قبول
کسیکه استخاره طلب خبر کرد از خدا ممنوع نخواهد شد از خبر
و صلاح کسیکه شورت کرد و ممنوع نخواهد شد از رسیدن بحسن
و صواب یکی از علما تعلیم خود را و صیبت کرده و نه کرده
چهار چیز است که هر یک میرساند آدمی را به مرتبه عقل میرساند
و میرا برایت و رای و اندیشه ترقی میدهد بسیار است و علم
ترقی میدهد به بقدر بالا دست نشستن بر مردم و علم میرساند
آدمی را بنوعی و تنظیم کردن مردم و او را چهار چیز دلالت
دارد بر چهار چیز فقه دلالت دارد بر دیانت و صفاتی
و خالص بودن دلالت دارد بر امانت و سکوت دلالت
دارد بر عقل و عدل دلالت دارد بر فضل و چهار چیز

و چهار چیز است که هر یک میرساند آدمی را به مرتبه عقل میرساند

حکم کرد و میشود بر چهار چیز سخن چینی و غازی بر ناکسی و
کردن بر نادانی و خوشی و گذشتن مال بر بخل و یکی
دلالت دارد بر جلیل و چهار کس از چهار چیز جدا میشود نادان
از غلط و فضول از نقطه و شتاب کنند از لغزش و ملوک از عیال
یعنی از بهانه جوئی و چهار چیز کشیده میشود از چهار چیز
عمازه و شوخی کردن بشدت و بدی و رنجاندن بفضیلت و شکی
و خلاف کردن بهشت و دوری و سبک شمردن به
عیب که در لقیب بدباد نمودن و چهار چیز است که
زائل میشود و چهار چیز نیست بکفران و ناسکری و قدرت
بسبب تقدیر الهی و دولت بسبب حسن مال و خطر بد
و بهر همت شدن بسبب ناز و چهار کسند که نقصان مصلی
نخواهند یافت از چهار نفر شریف از ناکس و ریشخند از
کمره و نیکو کار از بدکار و انصاف دهند از جبر کننده
و چهار چیز است که فحشش بچهار چیز نرسد سکوت بهکایت

و سبکی بکرات و بخشش کردن سبادت و شکر کردن بپادشاهی
 و نعمت و چهار کس شناخته میشود چهار چیز کاتب نبو شته اش
 و عالم جواب دادش و حکیم بکارش و حلیم تحملش و
 چهار چیز ابقاء و دوامی است مایک از حوام جمع میشود
 و بجای کسی که از کائنات منعقد میشود و اندیشه که از عقل خالی باشد
 و شهریکه از عادل خالی باشد و چهار چیز باعث دوام سلطنت
 و پادشاهی است حفظ دین و کما شتکان امین و مقدم
 داشتن احتیاط در کار و دنیال عزم و اندیشه خود را
 گرفتن و چهار چیز است که با آنها سلطنت دوام ندارد
 نادانی و بی اطلاعی و زیر و بدی تدبیر و خست بودن
 و تنم کردن بر غنبت و چهار چیز است که عاقل نباید طمع
 در آنها داشته باشد غلبه کردن بر قضا و نصیحت از دشمن
 و اعداء و تغییر خلق و خوشنودی خلق و چهار چیز است
 که هیچ جاهلی غالی از آنها نمی باشد سخن گفتن و کاری

بی نایده بجا آوردن و نزاع بی نفع کردن و سنا طره بی
 حاصل نمودن و چهار چیز است که برخواهد گشت کلام گفته شده
 و تیر نهاده و نقد بر جاری شده و زمان گذشته و
 چهار چیز باعث محبت میشود خوش رویی با مردم احسان
 و مواظبت و پیرامی و ترک نفاق و چهار چیز از عداوت
 کرم و برزگی است بخشش و عطا و باز داشتن اذیت
 و شتاب کردن و پاداشیدن و چهار چیز علامت
 ناکسی است فاش کردن از با و عقد قلب کردن بر عهد
 و مکر و غیبت کردن از آزاد مردان و اذیت کردن
 بمسایکان و چهار چیز از علامات ایمان است باز نهادن
 از حوام و خوشنود بودن بمقداریکه کفایت بخشیت
 کند و حفظ کردن زبان و عقد قلب کردن بر احسان
 و چهار چیز از علامات نفاق است کمی دیانت و کثرة
 خیانت و عیش کردن در لار دوستان و گشتن عهد بمان

بدان

خوب دادن و عفو
 کردن در عفو
 و ایمن

باب پنجم روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در آیه شریفه و عندنا خزائنه و انما ننزلها الا بها و لا یعلمها الا هو که خزانه های غیب را که غیر خدا بر آن مطلع است پنج چیز است بنده اند کسی در چه زمان باران می بارد و که خدا او نپسنداند آنچه را که رحمت است مگر خدا و نپسنداند عاقبت هیچ نفس را مگر خدا و نپسنداند کسی در چه زمین می بارد مگر خدا و نپسنداند چه زمان قیامت بر پا خواهد شد مگر خدا همه قسم گوید که در روایات بسیار وارد شده که این پنج چیز را بتفصیل و تحقیق غیر از خدا کسی نپسنداند و مجموع این پنج چیز در آیه آخر سوره لقمان است ان الله عنده علم الساعة و الایة و من یؤتی فی خصلت است که در کتاب خدا ذکر شده هر کس در رای آنها باشد ضرر آنها به صاحبانشان بر یکدیگر گفتند یا رسول الله آن پنج چیز کدام است فرمود عهد شکنی و مکر کردن و بخی و ستم نمودن

و فریب دادن و ظلم نمودن است پس آنحضرت آیات شریفه این پنج خصلت را قرائت فرمود و من یکث فانما یکث علی نفسه و لا یحیی المکر السی الا باطله انما یفیکم علی انفسکم نجا دعون الله و رسوله و ما یجدعون الا انفسهم و ما یشعرون و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون و نیز فرمود پنج چیز است دل را فاسد و تباه میکند گفتند کدام است آنها یا رسول الله فرمود کینه کردن کینه و مجاراة احمق و بسیاری رخصت در زمان و شما ملایزم بودن در خانه و نشستن با مردگان عرض کردند مردگان کیستند یا رسول الله فرمود هر بنده که در نعمت و ماز پورده شده باشد و منع نشده باشد از هر چه خواهد بکند پس او مرده است و هر کس که کاری برای آخرت خود نمیکند او نیز مرده است و فرموده نشیند مگر نزد کسی که بخواند شعرا از پنج چیز به پنج چیز

از شک ببعین و از کبر و سپهر کشتی فروتنی و از دشمنی
بدوستی و از زیاده کاری با خلاص و از غلبت در دنیا
بزهد و ترک دنیا و ترس نمودن چرخ خلعت است که
جمع نمیشود در مومنی که بحقیقت مومن باشد مگر آنکه واجب
میکنند حق تعالی از برای او بهشت و نور در دل و قه
در اسلام و ورع و خدایتی در دین و تودت و
دوستی در میان مردم و شکونی در صورت و نیز
فرمود بر داشته نمیشود قدم فرزند آدم و زرقیاست
تا از پنج چیز از او پرسوال شود از عمر او که در چه تمام کرد
و از جوایش که در چه چیز کینه کرد و از مالش که از کی بد
کرد و در چه صرف کرد مترجم گوید اصل عبارت خلعت
پنجم چنین است و ما علمت فیما علمت و این عبارت
غلط است باید مراد بهر شود بنسخه صحیح آن و در کتاب
حضال غرض از این خلعت نوشته که سوال میشود از

ما اهل بیت و نیز فرمود پنج چیز از پنج کس محال است
حرمت و بزرگی از فاسق و کبر از غنی و نصیحت از دشمن
و محبت از یکدیگر از نعمت و ناز است و وفا از زبان درویش
شده از حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود پنج چیز از
من بزرگترید پنجدهم است که اگر سوار بر شتران شوید
و چندان در طلب آن ملت کنید تا شتران غر شوند
و گوشت خود را بریزند مثل این پنج چیز را نباید مهتر
نداشته باشد احدی مگر پروردگار خود و ترسد احدی
مگر از گناه خود و چون سوال کرده شد عالم از خبر که
نمیدانند جواب میکنند اگر گفتن اینکه خدا بهت میدهد و چنانکه
جاهل از آموختن و نسبت صبر با بیان مثل سر است به
یعنی صبر و شکیبایی در مصائب سرایمان است و نیز فرمود
از آنحضرت که فرمود از گرم و بزرگی مرد است پنج خلعت
مالک بودن و زبان خود را و قهتال آوردن و

بکار خود و در بستن یاد بر زمان گذشته خود و حفظ کردن
 حقوق برادران قدیر او و دوست داشتن او
 و وطن خود را و میسر نمود آنحضرت مردمان که ای کرده
 مردم دوری کنند از پنج چیز تا خالص شود از برای شما
 حلال و خلاصی جوید از حرام و آن پنج چیز میج کردن
 از دشمنان است. متاع خود را و عیب کردن مشربیت
 آفتاب را و در فرود خن قسم یاد کردن و عیب متاع
 پوشانیدن و سود حرام خوردن و ردایت شده
 از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام در باب پنج
 خصلت فرمود کسی که دروغ گوید جمال او میرود و کسیکه
 بد خلقی کند اندوه او بسیار میشود و کسیکه غلبه کرد بر او
 نفقه پس بسیار شکر کند خدا را و کسیکه اندویش زیاد
 شد استغفار بسیار نماید و کسیکه فقر و درویشی او را
 بیند بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم



حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود پنج خصلت است
 که هر کس دارای آنها نباشد رجم خواهد کرد کسیکه شاخته
 نشود کرم طبیعت او و نرمی در خوی و خلق او در است
 گوئی در زبان او و فضیلت و نفس او در رسیدن از پر
 و در دکار خود و نیز در خود بدستیکه خوبان بندهگان خدا
 کسانی باشند که جمیع باشد در ایشان پنج خصلت برآید
 احسان و خوبی کردن و خوشحال شوند و هرگاه بدی کردند
 طلب آمرزش و استغفار نمایند و چون عطا کرده شدند
 شکر نمایند و چون مبتلا شوند صبر نمایند و چون کسی
 نافرمانی ایشان کرد از او بگذرند از این چهارم و کسیکه
 گفت پنج چیز باعث شایسته است آشکار و فاش نخواهد
 شد زنا و کردی مکر آنکه مرگ در میان ایشان بسیار
 شود و هرگاه کم فروشی شایع شد مبتلا خواهند شد
 بقطعی و هرگاه قومی عهد و پیمان را بکشد مسلط کند

حق تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را در هرگاه و هر
 حکم بخورند و قتل در بین ایشان واقع میشود و هرگاه
 قومی زکوة و خمس را منع نمودند دشمنان ایشان بر
 ایشان مسلط میشود بعضی از علما گفته اند هر دو منج
 صنف یک صنف طلب کردند لذت دنیا را برای دنیا
 پس ایشان ملامت شوند و کاند و اجری نبرند و صنف
 دیگر طلب کردند برای آخرت پس ایشان اجر ببرند و
 ملامت نشوند و صنف دیگر بزرگ دنیا کردند بجهت
 راحت و آسایش و عزت خود پس ایشان نه ملامت
 شوند و نه اجر ببرند و صنف دیگر بزرگ کردند دنیا را
 بجهت سبک شدن حساب ایشان پس ایشان بزرگ
 و صنف دیگر بزرگ کردند دنیا را بجهت آنکه خداوند
 عز و جل دنیا را اندست فرموده و هم بجهت ترسان
 از آنکه مشغول شوند و بازمانند از عبادت خدا پس

ایشان پادشاهان دنیا و آخرت میباشد مگر می گفتند
 که واجب است برای عاقل در دنیا پنج چیز از هر ص و اهل
 دوری کند و بعلم و عمل خود را پیوندد و دوری کند
 از ترکب شدن زلفه و لغزشها و ملاحظه کند آمدن
 مرگ را همیشه تا بین آید و آری ترس باشد یکی از حکما
 گفته که دیدم اموری دنیا را که بیش پنج چیز است قضا
 و قدر دوم اجتهاد و سوم خلقت چهارم جوهر خیم و رشت
 اما آنچه را که بقضا و قدر است پنج چیز است اهل و مال
 و اولاد و سلطنت و عمر و اما آنچه را که بواسطه جهد است
 آن نیز پنج چیز است صنعت و علم و عمل و همت و دور
 آنچه سبب خلقت است نیز پنج چیز است خوردن و آسایش
 و خواب و بیداری و تکلیف و اما آنچه سبب جوهر رشت
 آن نیز پنج چیز است خوبی نمودن و توصل و پیوند کردن
 و گرم و برزگی و راست گوئی و آوار امانت و آقا

آنچه که بواسطه دراشت ارث است آن نیز چیرست
 جسم و مهیت و جمال و شرف و بزرگی است و گفته مرد عالم
 نمیشود مگر آنکه پنج چیز از برای او بوده باشد تحمل مشقهای
 اموضن علم و استقامت و عنایت تمام در تحصیل علم و
 داشتن کسبیکه قائم بقاییت امور او باشد و قوه که مطابق
 علم را استباط و استخراج کند و معملیکه خیر خواه او باشد
 گفته شده که پنج خیر سیر نمیشود از پنج خیر ختم از نگاه کردن و گوش
 از خبر شنیدن زن با مرد و زمین از باران و عالم از علم و
 به آنکه انس آدمی در پنج خیر است در زوجه موافق و فرزندان
 نیک رفیق که اهل صفا باشد و انس عالم در کتابیت که
 میخواند و انس عابد در خلوتی است که بعبادت مشغول
 شود و پنج خیر است که هرگاه مرد افراط و بسیار پردی
 آن کند هلاک میشود زن و شرب خمر و بازی بطرینج
 و نخوان و صید کردن و آسیرش با جنال و نادانان

این مقنع گفته که بازداشتن از پنج چیز آخرش شپانی
 آورد یکی آنکه خود را از عمل و کار کردن محبت آخرت باز
 دارد چون دستش از عمل کوتاه شود پشیمان شود دیگر آنکه
 برادران و دوستان خود را رها کند چون ابتلاعات برادر
 دارد شود پشیمان شود سیم آن کسیکه دشمن خود را بدست
 آورد دست از او بردارد پس چون عاقل شود از معاشرت
 آن دشمن پشیمان شود که چرا او را رها نکرد چهارم آن کسیکه
 زن صالحه و نیک داشت او را رها کرد و مبتلا شدن زن
 بد پس هرگاه باو زن صالحه خود کند پشیمانی خورد پنجم
 آن کسیکه در دنیا کنه کرد چون مرگ او حاضر شود پشیمانی
 خورد که چرا عمر خود را بکنایان تمام کرد و شیر و صیت
 کرد گفت و صیت میکنم شمار این پنج خیر که در آن راحت
 جان شما دادم بودن سرور شما و صلاح
 امور شماست اول رضا و خوشنودی با پنج قیمت

شما شه سپید دوم دور کردن حرص فاشش از خودتان
سیم چشم از ارحم و رشک بدون چهارم دور کردن
غصه دانه و در چیزهایی که میسوزد و بر آتش پاشیده شود
از دست رفت پنجم ترک کردن سعی در چیزهایی که اتفاق
نمی افتد رسیدن به جز آن تمام شدن آن پس بر شکی
کیکه خوش و نماند با آنچه قسمت او شده همیشه بحالت ششم
خواهد بود و کسیکه حرص او فاش شد نفس او خوار خواهد شد
و کسیکه حسد بر دها لاتر از خود همیشه در غم و غصه خواهد بود
و کسیکه اندوه می خورد بر چیزیکه از دست او رفته اندوه بی
فایده را برای خود خریده و در پنج سبب یعنی با بار خود می رود
کرده دل خود را از اندوه ناخوش بهیسا که راحی در عهده ندارد
و کسیکه سعی کند در چیزیکه تمام شدن آن برای او نیست عاقبت
حسرت و ندامت بر او مترجم گوید که شایسته در اینجا دیدم نقل
کنم کلمات لطیفه قمره را که فاضل میری از خطیب بغدادی

در جنوه این جوان نقل کرده اینجا است که مردی میسوزد کرد
قمره او آن مرنگ که چکی است باندازه کجشک قمره زن
آمد و با وی گفت که مقصود تو از حسد کردن من چه بود
آنکه ترا بشم بخورم گفت و الله انی لا اسمن ولا اغنی
من جوع یعنی بخورم که من کسرا قره غنایم و از آن کی
بی نیایم بکنم و لکن من ترا حضرت می آموزم که اگر کشتن
خوردن من برای تو بهتر باشد و لکن یکی از آن حضرت را
وقتی میگویم که در دست تو باشم دوم را وقتی میگویم که
مراتک کنی من بر من بر روی رخبت نشینم سیم را اگر میگویم
که از درخت بدار کرده و بر روی کوه دوم آمد و گفت
قبول کردم صحبت اول اینکو گفت افسوس اندوه مخور
بر چیزیکه از دست تو بیرون رفت پس باشد بالایی درخت
رفت و گفت بصبحت دوم آنکه هر چه را که شیند می عفل خود
عرضه از پس آنجا را که عفل و عادت درست نمی آید

۱۰۷
 مکن این بخت و بالای کوهی رفت چون بر کوه مستقر شد
 فریاد کرد که ای بد بخت مرا سخت از دست دادی اگر مرا
 کشته بودی در چینه دان من در می میاشی که دزد آن
 بیت شغال بود آمد چون این سخن بشنید شروع کرد
 با فوس خوردن و از غصه دانه لب خود را کزیدن پس
 از آن گفت کمال مصیبت ستم را بگو گفت مکر بان دو
 مصیبت که برای تو گفتم چه عمل نمودی که ستم را بگویم تو همین
 زودی آمد را فراموش کردی گفتم برفت شده افسوس
 مخور تواند افسوس نمودی بر چیزی که از دست تو رفته
 در باشد گفتم با در مکن چیزی را که بعقل دست نیاید و تو
 با در کردی حرف مرا که بعقل دست نیاید چه آنگاه اگر تمام
 مرا با استخوان و گوشت بکشند بیت شغال نیست چگونه
 در چینه دان من در می خواهد بود که بوزن بیت شغال
 باشد حکمی و صیبت کرد فرزند خود را و گفت ای پسر جان

۱۰۸
 من بکنند از خود را از پنج فصلت تا پشیمان نشوی عجله
 و شتاب مکن پیش از آنکه دست کن از دشمن پیش
 از آنکه از کار بپفتد و مطلب پنهان را فاش مکن پیش از آنکه
 آن مطلب با انجام رسد و از اهل حسد و فساد طلب یاری مکن
 و بهوی و هوس و میل نفس رفتار مکن از پنج چیز در صبر باش
 که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است صحبت و همراهی
 با سلطان و سوار شدن بر پادشاه و این دانستن زمان را بر آرد
 و معاشرت کردن با مردمان کس و تجربه کردن در نفس
 از چیزهایی که خوف و ترس از آنها است و بدان ای پسر که
 من که یک نوبت خود کرد و در دنیا پنج چیز را بطلوب خود
 خواهد رسید و حشش با نس مبتدل خواهد شد بازداشتن
 اذیت و خوش خلقی و دوری کردن از ریب و شک
 و عمل نیک و ادب نیک و حذر کن ای پسر جان من
 از کسی تا دن در شهر که پنج چیز در او نباشد پادشاه قاهر

و قاضی عادل و باز اگر در دین جاری طبعی باشد
و بد آنکه چیزی برای سوزند پنج چیز است آتش و آب و خاک و
هوا و در سردا و بد و احراقش طرف میشود و اندو
و آن صبر و ارشاد طرف میشود و عشق و آن بحدی
و فراق و حرارتش منطفی میشود و چشم آتش عدالت و آن
بیج و قوت خاموشی بخشد باب ششم فرمود
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ضامن شوید
برای من شش چیز اما ضامن شوم برای شما بهشت را
بگویند در قفسیکه سخن میگویند و وفا کنند بوعده خود ادا
امانت کنند و حفظ کنند هر چه خود را و بپوشند خندان
خود را از نا محرمان و باز دارند دستهای خود را از چیزی
حرام و غیره فرمود و بیت میگویم شمار ایشان حضرت است
بگویند پس بد بر سببیکه صدق در است سکونی در کنار نجاست
و خبر بگویند تا شناخته شود بخیر و عمل کنند بخوبی تا از ازل

خیر شود و ادا کند امانت ابهر کسی که این خلعت شمار
در دین شما امانت نهاد و صلوات بپوشد بر خودشان
خود را اگر چه بزند از شما و باز گشت کند به سکونی کردن
بخیردی کنند بر شما و نیز فرمود شش خلعت جا بل شانه
میشود غضب کردن بجا و کلمه کردن بفایده و عطا کردن
و غیر محل و فاش کردن از و اعتماد نمودن بهر
و شناختن شش خود را دوست خود و فرمود ازل
معصنهای که بجا آورده شش چیز بود حب و نیاز و
ریاست و دوستی مال و دوستی طعام و دوستی زن
و حب خواب و نیز فرمود همانا من میرسم بر شما از شش
خیر امارت و ریاست بخیر دان و رتبه گرفتن در حکم
و بخشیدن آنها و پردامانی که قرار از انبیا و ائمه است
بغنی نشانی کنند بآن و بگزشت شرط نبی بسیار شدن و
ناکس و فتوی دادن و احکام بدون علم و دانائی و نیز

فرمود از نشش نفر عزین داند و مفارقت نمیکند از شخصی
که کیست در دل داشته باشد و از کسی که حسد در سینه داشته
باشد و از کسی که تاز به بدولت رسیده باشد و از فقر ترسد
و از طالب مرتبه که قدرت بر آن مرتبه نداشته باشد و از
کسی که با اهل ادب بنشیند و ادب بهره نداشته باشد
عوف این مالک گفت و ارد شدم بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله غزوه تبوک در حالیکه آنحضرت در قبه نشسته بود
پس شنید صدای پای را فرمود کیستی گفت عوف این مالک
میباشم ای مولای من سر فرمود داخل شو چون داخل شدم
دیدم آنحضرت مشغول و ضو گرفتن است و ضوی کلامی حست
پس سر فرمود ای عوف بشمارش خبر که واقع خواهد شد
پیش آمدن قیامت اول آنها وفات پیغمبر است عوف
گفت از شنیدن این کلمه مرا اندوه سختی عارض شد چنانچه گفتم
ماندم فرمود بگوئی که عوف کی فرمود دیگر فتح بیت المقدس است

بود و تا گفتم دو تا فرمود دیگر فرستاده رود که تمام خانهای
عرب را از کسیر فرمود بگوسته تا گفتم سه تا فرمود چهارم
مرکی واقع شود در بین شما و شما را را بکشد چنانچه قصاص
کو سفند از او میکشد و پنجم محبت مال در میان شما آشکار شود
چند آنکه اگر یک نفر صد دینار زر سرخ بدهد راضی نگردد
و در ششم باشد چون نسخه تقیم بود خلعت ششم را بغیر نقل کرد و چون
ترجمه باید بنویسد صحیح آن مراجعه شود و التماس دهی که گوییم
آن صفر فحمیون لکم علی ثمانین رایه تحت کل رایه اینی عشر
الفا سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که وصیت کرد
مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله شش خلعت که ترک آن بخدا
کرد آنها را در هیچ حال فرمود مرا که نظر کنم بپست ترا خود
و نظر کنم ببالا ترا خود و دوست دارم قدر را و نزدیک ایشان
روم و حق را بگویم اگر صبح باشد و باخوابشان خود بپزند
آنکه اگر چه پست بمن نموده باشند و از مردم چیزی بخواهند

و بسیار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی اعظم است
 شده از امیر المؤمنین علیه السلام که نسبت اسلام را به حضرت
 بیان کرد و فرمود که نسبت بهم اسلام را بشش چیز که احدی
 پیش از من و بعد از من بیان آن ننموده باشد پس فرمود اسلام
 تسلیم و انقیاد است و تسلیم یقین است و یقین تصدیق است
 و تصدیق اقرار است و اقرار عمل است و عمل نیت است
 و روایت شده از آن جناب که فرمود خیر و خوبی نسبت
 در صحبت و رفاقت با کسی که دارای شش خصلت باشد اگر
 حدیث و سخن گوید دروغ گوید و اگر حدیث کفری از او بگوید
 تو نمایی و اگر امانت نزد او گذاری تا تو خیانت کنی و اگر
 امانت نزد تو گذارد تو را متهم کند و اگر نعمتی دهی
 بر او گفت آن تو کند و اگر بر تو نعمتی بدست آورد بگوید
 و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که
 فرمود مردی در شش خصلت است خصلت آن

نور

سفر و خصلت آن در حضرت است اما آن سه خصلت که
 در حضرت تلاوت کتاب الله و عماره مساجد و گرفتن
 برادران دینی در راه خدا و اما آن سه خصلت که در حضرت
 بذل داد و نوشت و گرامی داشتن فقیر و خوش خلقی و
 ویران نمودن که بلاک بشوند شش طایفه شش خصلت
 عربها بسبب عصبیت و بقاها بسبب تکبر کردن و باجران
 بخیانیت کردن و فتنها بسبب بردن اهل دین و با دینی
 و اهل بیاست اما رت بجز نمودن و روایت شده از
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود بکبر نصیب و بهره
 خود را از شش چیز پیش از رسیدن شش چیز از جوانی پیش از
 رسیدن پیری از صحت پیش از مبتلا شدن بمرض
 و از قوت خود پیش از رسیدن بضعف و از دولت پیش
 از رسیدن بفقیر و از آسودگی خود پیش از رسیدن بشغلهای
 و از زنده بودن پیش از رسیدن بمرگ و از عبادت

در عمارت مساجد و گرفتن
 برادران دینی در راه خدا
 و اما آن سه خصلت که در حضرت
 بذل داد و نوشت و گرامی داشتن
 فقیر و خوش خلقی و ویران نمودن
 که بلاک بشوند شش طایفه
 شش خصلت عربها بسبب عصبیت
 و بقاها بسبب تکبر کردن و باجران
 بخیانیت کردن و فتنها بسبب
 بردن اهل دین و با دینی و اهل
 بیاست اما رت بجز نمودن و
 روایت شده از حضرت موسی بن
 جعفر علیه السلام که فرمود
 بکبر نصیب و بهره خود را از
 شش چیز پیش از رسیدن شش
 چیز از جوانی پیش از رسیدن
 پیری از صحت پیش از مبتلا
 شدن بمرض و از قوت خود
 پیش از رسیدن بضعف و از
 دولت پیش از رسیدن بشغلهای
 و از زنده بودن پیش از رسیدن
 بمرگ و از عبادت

و دهقان بود اگر آن در شش
 بزرگ آن عجب سر کرده
 کنور است

مردی است که فرمودند هر کس حاجتی نزد خدا داشته باشد
در شش وقت طلب نماید در وقت اذان در وقت زوال
شمس که ظهر باشد و بعد از مغرب و در نماز و بعد از نماز
صبح و در وقت آمدن باران و نیز هر سه موده اند که
شش نفر دعایش مستجاب میشود دعای امام عادل
و دعای پرنیکو برای فرزند خود و دعای فرزند صالح
برای پدر خود و دعای مؤمن از برای برادر مؤمن خود و نسبت
او و دعای مظلوم میسر باید حق سبحانه و تعالی هر آینه انتقام
میگیرد از برای تو اگر بعد از روزگاری باشد و دعای
فقر از برای کسی که انعام میکند بر او اگر مؤمن باشد لقمان
در وصیت خویش بفرزند خود سرمودای پسر جان برادر
تا که میگویم ترا بر شش خلعت که هر یک از آن خلعتها
نزدیک میکند ترا بنحوشنودی و رضای خدا و دور
میکند ترا از غضب و خشم خدا اول آنکه میرتی خدا را

و شریک قرار ندهی برای او چیز را و دوم آنکه خوشنود باشی
با آنچه که خدا تقدیر کرده برای تو چه محبوب تو باشد یا مکروه
تو تیمم آنکه دوست داشته باشی دوستان خدا را
و دشمن داشته باشی دشمنان خدا را چهارم آنکه دوست
داشته باشی از برای مردم آنچه را که برای خود دوست میداری
و پسندی از برای مردم آنچه را که از برای خود نمی پسندی
پنجم آنکه خشم خود را از روی خیر و خوبی کنی با کسی که با تو بدی
کرده ششم آنکه هر کس را که متابعت موی و هوس را
و نیز فرمود شش چیز محتاج شش چیز است اول شکو شکم کردن
محتاج است بقبول کردن کلام یعنی اگر مستمع کلام مستکلم را
استماع کرد و قبول نمود مستکلم میتواند خوب سخن بگوید و الا
توقع سخن از او نباید داشت چنانچه گفته شده است
صاحب سخن را بر سر کار آورد و تویم حسب محتاج است
با دب پس بی ادب را حسب و نبی نیست تیمم سرور و

سادی محتاج است به نیت و اگر نه سرور نباشد چهارم
 قرابت و خویشی محتاج است به صداقت و اگر نه قرابت
 نباشد پنجم شرف محتاج است به تواضع و فردوسی ششم
 نخبه برزگوارای محتاج است به تقاوی نیازی بعضی از
 علما گفته اند که هرگاه مومن صبح میکند از برای او
 شش دشمن نفس او و دنیای او و شیطان و نادان و زنی
 و کافران نفس او و در پی شهوات و لذتها باشد و اما شیطان
 پس در پی لغویدن اوست اما دنیا پس در مقام فساد
 اوست و اما نادان پس سید میرد بر او و اما منافق
 پس در پی اذیت اوست اما کافر پس در پی کشتن او
 حکما میندگفته اند شش چیز دوام ثبات ندارد سایه
 و دوستی و آن مال حرام و عشق زنان و سلطان ظالم
 و خبر دروغ یکی از علما فرموده باعث عمارت و آبادی
 و نباشش خیر است اول میل و رغبت مردم بکلیک

و زمان است که باعث نسل و بقا بر نی آدم است که اگر
 این مطلب نبود مردم تزدوج و وطنی زمان نمی نمودند
 منقطع میشد و دوم محبت و میل با دلا است که باعث برکت
 و بزرگ نمودن ایشان است که اگر این حس نبود کودکان
 از بی برینی هلاک میشدند سیم همن شدن با مال و ارزو است
 در میان مردم که بسبب آن حرص پیدا میکند بر معیشت
 و عمارت کردن و سایر کارها چهارم بدشمنی و قتل است
 که اگر مردم مدت عمر خود وقت مردن در امید باشند
 و بنا بر ایشان تنگ باشد و از حرکات و زحمات خود را
 باز میداشتنند و نظام دنیا بهم میخورد پنجم اختلافات
 حالات مردم است در غنی و فقر و احتیاج بعضی بعضی
 که اگر این چیز نبود و همه سادی بودند هلاک میشدند این
 هم از نظام حکمت است ششم وجود پادشاه است که اگر نیست
 و سلطت نبود مردم بهم میخیزتند و هر چه میشد میکرد

باب ششم

چنانکه میگردند و صفت کرد حکیمی سرزند خود را و گفت
ای پسر که من شش چیز را آدمی خیلی سخت است خود را بشناس
و عیب خود را دانستن در از خود را پنهان نمودن بهر شرف
از خود دور نمودن و مخالفت بر روی دهر کس نمودن و کلام
بیفایده گفتن و شش خصلت است که کسی طاقت آنرا ندارد
مگر کسیکه صاحب نفس شریف باشد ثابت ماندن بجا خود
هرگاه نعمت بسیار بر او روی آورد و صبر کردن بر مصیبت
برزگی که بر او روی دهد و نفس را بجانب عقل برگردانیدن
هرگاه رو به شرف آورد و مداومت بر کتمان سر دراز و
صبر کردن بر کسب و تحمل شدن بدت همسایه و بد آنکه
فضیلت آدمی در شش چیز است بر او روی کردن با مثال
و مانند خود و مدارا نمودن با دشمنان و حذر کردن از نقطه
و افتادن و نگهداشتن خود را از افتادن در ورطه و بهر گشت
و فرود بردن غصه دانه و خویش و ندادن فرصت و وقت با

در شش خصلت است

از دست و بد آنکه شخص با سخاوت آنکسی است که دارای
شش خصلت باشد سرور باشد بهر گام عطا کردن و عطا کند
بقصد تبرع و بر کسیکه عطا نموده منت نگذارد و ادبیت
او ننماید و آزاد عوض و بنوی خواهد و چون عطا می نمود
چنان داند که این سر ریزه بوده بر او و او را نموده و عقاد
کند آنکه قبول عطای او نموده حتی از آن قضا نموده و هم در نمود
ای پسر و صفت میکنم ترا شش خصلت که تمام علم و ادب در
این شش خصلت است اول آنکه با بالاتر از خود نزاع و دشمنی
کنی دوم آنکه چیزی که میدانی مگوئی سیم آنکه چیزی را که میرسی
عطا کنی چهارم آنکه زبان تو مخالف بدل تو نباشد پنجم
آنکه قول تو مخالف با کار تو نباشد ششم آنکه هرگاه امری
بر تو روی آورد دست از او بر مزاری و هرگاه پشت بر تو
کرد بطلب آن روی ای پسر حذر کن از شتاب عجله
کردن بهمانا عجله را مادر شیطانی گفته اند و این سب

آنست که در عجله شش خلعت بدست چه آنکه شخص عجل میگوید
چیز برایش از آنکه بداند و جواب میدهد پیش از آنکه بشنود
و اندیشه و عزم در کار نمیکند پیش از آنکه تامل در آن نماید
و قطع نمیکند پیش از آنکه اندازه بگیرد و ستایش نمیکند پیش از
آنکه تجربه کند و مذمت نمیکند چیز برایش از آنکه اندازه
و حد او را بداند و معلوم نماید و این خلعتها نباشد مگر در کسی
صاحب دوست و پشیمانی باشد و بسکه خارج از سلاطین
بوده باشد و بدانکه شش چیز اندوه ایبرد گوش دادن کلام
علمای سخن گفتن با دوستان و راه رفتن در سبزه آرو نشستن
بر کنار آب جاری و گذشتن ایام افتد اگر درین مصاحبه
مصیبت و بدانی میسر که شش چیز نیست که هر کس سبب آنها
بمیرد مثل نیست که خود را گشته باشد اول کسیکه میرد بجهت
خوردن طعامی که چند دفعه آنرا خورده و با نرسش و غفشت
نموده و دوم کسیکه بخورد طعامی از باده بر آنچه معده او

طاقت دارد و سیم کسیکه بخورد طعامی پیش از آنکه طعام
قبل بضم شده باشد چهارم در نسخه اصل نبود و مکان شش
بود پنجم کسیکه طول بد چسب حاجت خود را و بقضا حاجت
نزد هرگاه حاجت بتجلی پیدا کند ششم کسیکه در مکان
وحشت ناک تنها اقامت نماید و بدانکه شش چیز نیست که
بر کار شخص بآیند و غمی خوشنودند و بنا و دین او صاف
و بسکه دردت خواهد شد کسیکه راضی باشد بشهر خود و منزل
خود و زن خود و معیشت خود و آنچه خدا از روزی قسمت او
فرموده و آنچه را که خدا تقدیر و حکم برای او نموده اگر چه بر
او ناگوار و برخلاف آرزوی او باشد هفتم کسی که بگوید سبب
دیدم در اینجا نقل کنم شش کلمه را که از ابراهیم آدم نقل شده
و آنچنانست که از ابراهیم نقل شده که وقتی چند نفر از ابدال
بر من میمان شدند بایشان گفتم مرا و صحبت باله فرمایند
تا از خدا بر رسم چنانچه شما از خدا ترسیدار بگفتند شش چیز

بعضی گفت بگویش آن باشد آنکه ظالم من ذکر باشد سنان یکی
 رضی الله عنه گفته که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
 که فرمود هر که دالی شود بعد از من بر هفت نفر از مسلمانان
 و بعد از آن در میان ایشان قمار کند و بست من عمل نماید
 طافات کند خدا را در حالی که خدا بر او غضب ناک باشد
 و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که من
 لعنت کرده ام هفت نفر را که لعنت کرده ام ایشان را خداوند
 عز و جل و آن هفت نفر کسی است که زنا کند در کتاب
 خدا و آنکه مکذیب نماید تقدیر الهی او را کسی که مخالفت
 کند سنت مراد آن کسی که حلال کند آنچه را که خداوند
 حرام نموده آنکس که حرام کند آنچه را که خداوند حلال
 فرموده آنکس که از روی قهر و جبر بر مردم مسلط شود
 و آنکس که صرف خود نماید غنیمت مسلمانان را بر او عتاب
 گفته که امر فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت چیز

در غیر متجاریه

امر فرمود ما را بعبادت بپایان و وسیع خیاره ما و
 انشای سلام و اجابت کردن دعوت مسلمانان و
 دعا کردن در وقت عطش ایشان بگوئی یا بر حکم الله
 و او در جواب گوید یا بر حکم الله و یا بر حکم و یا بر حکم
 منطلومان قبول کردن قسم ایشان یعنی اگر مسلمان
 برای چیزی قسم یاد کرد و تصدیق نکند و از او قبول
 نمایند و نهی کرد ما را از استعمال طر و ف و نفر و از دست
 کردن اکثر طلا و از پوشیدن حریر و از پوشیدن جامه های
 دیبا و از پوشیدن قتی انجامه بوده که از مصر می آید
 و مخلوط بوده با ابریشم یا آنکه مراد مصلع باشد انجامه است
 که خطا بافته شده است و نهی کرد از پوشیدن اشترق
 و انجامه است که کار کرده شده در او طلا یا جامه است از
 ابریشم حریر و از سوار شدن بر روی نشستن گاه او را
 روی بن ابن عباس گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بخش
 انشای سلام
 و از مسلمانان
 دعوت کردن

طرا و در دست

این عبارت ترجمه مبارک است
 و او عیب گفته که مراد از جامه
 و انشای بنی که نهی از پوشیدن
 آنها شده آن جامه است که
 متعارف عجم بوده از جامه

فرمود که هفت چیز است که نوشته میشود ثواب آنها برای
بنده بعد از مردن مردی که دخی بکار و یا چاهی کیند یا نهی
جاری کند یا مسجدی بنماید یا قرآنی بخواند و بگذارد
یا علمی از خود باقی گذارد یا سرزند صالحی بعد از خود داشته
باشد که از برای او استغفار کند و فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله که هفت چیز آفت هفت چیز است آفت سحابت
منت نهادن است و آفت جمال تنگبسر و خوش
آمدن از خود است و آفت سخن دروغ است و آفت علم
فراوشی است و آفت عبادت مستی نمودن و ساکن
شدن است و آفت طرافت لاف زدن است و آفت
حب و نسب فخر کردن است و فرمود کنانان کبریه است
اول ترک بجد است دوم کشتن نفس محرم است یعنی
کشتن آدمی بناحق ستم خوردن مال میم است چهارم
عقوق و جفا کردن بوالدین است پنجم نسبت دادن فاحشه است

و فرمود که هفت چیز است که نوشته میشود ثواب آنها برای بنده بعد از مردن

برین عقیقه ششم که بخشن از خاک حبیب است هفتم انکار حق
ما اهل بیت است مخرج کوبد که در باب نهم اشارت خواهد
شد بآثار اکابر در عدد کتبات با انکار جوع شود حضرت
امام رضا علیه السلام فرموده که هفت چیز بدوین هفت
چیز است هزار و پنجاه کردن بنفس است که بر زبان استغفار
کند و در دل پشیمان نشود پس در اسخره کرده و یک
ار خدا نوبت کارهای خوب خواهد و لکن چه کند
و یک که در پی اجتناب و نگاهداری خود باشد و لکن چه کند
نکند و یک که از خدا بشت طلبد و لکن در شهادت و شهادت
نکند و یک که از آتش جهنم بپناه برود و لکن ترک شهوات
دنوی نکند و یک که مرگ آباد کند و بپای می کشد
و یک که ذکر خدا کند و لکن مشتاق ملاقات خدا نباشد
و آیت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
که فرمود هفت چیز است که هر که دارای آنها باشد کامل

که در غضبت ایام ترا گذارد و بنمود برای او در نای شب که
و ضو را که مل مکسیر و دوازده انیکو بجای آورد و در کوتوال
خود را بدو چشم خود را باز دارد و در زبان خود را در بند
و تفقه در دین نماید و از صحبت کند از برای اهل بیت
پنجمش یعنی دوازده ایشان باشد و متابعت کند ایشان را
در کردار و اقوال و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود
صفت چیز است که دلالت دارد بر انداز عقل صاحب آن
آنهایی که مال است که از او عقل صاحبش بی میتوان بود
و دیگر حاجت است و دیگر مصیبت است که از او پی برود
میشود بر عقل مصیبت زده و دیگر غضب است که دلالت
دارد بر عقل غضبناک و دیگر کتاب و کاغذ است که دلالت
دارد بر انداز عقل نویسنده اش و دیگر پیام آورنده است
که دلالت دارد بر انداز عقل فرستنده او و دیگر است
که دلالت دارد بر عقل چهره فرستنده گفتار شده که صفت چیز

در روایت حضان و غرض
این صفت ذکر شده که از
برای کنایه از دستنفا
و طلب از شش غایب

قوام است و کی ندارد و دیگر صفت چیز دیگر زن بزرگوار
به پدر و شاگرد است و در عتبت سلطان و سلطان عقل
و عقل محبت و عشق و طاعت خدا بجا افت کردن می
و هوس و سرادار است که از برای پادشاه صفت چیز
بوده باشد و زبر که اعتماد دارد داشته باشد و محرم اسرار
او باشد و قلمه محکم داشته باشد که هرگاه حاجت افتاد به
پنهان شدن یا بجا پناه بر دو سبب و نده داشته باشد
که هرگاه حاجت بود می افتد و بر او سوار شود و شیرین
داشته باشد که هرگاه حاجت بچک شد نرسد که
ان شیرین با او خیانت کند و از جوهرات ذخیره
داشته باشد که بوزن سبک و بقیه سنگین باشد که هر
گاه ناز له بر او رکند صرف خود نماید و زن حبیل
داشته باشد که هرگاه بر او داخل شود بجال غصه و اندوه
اند و شش ایل شود و طبایخی داشته باشد که هر طبیب

که میل دارد برای او طبع نماید متابعت کرد مردی حکیم را
 به قصد سخن بجهت اموختن بهفت خیزد بالا و گفت که من
 دنبال ترا گرفته ام که مرا بیاموزی بعضی از چیزها که خدا ترا
 وانا کرده پس رسید از او که مرا خبر ده که چه چیز است که از
 آسمان سبکتر است و چیست که از زمین وسیع تر است
 تر است و چیست که غنی تر از دریا است و چیست که سختر
 از شک است و چیست که گرم تر از آتش است و چیست که
 سردتر از یخ است و چیست که از تیم ضعیف تر است حکیم
 جواب گفت که بهتان بی گناه سبکتر از آسمان است
 و غنی از زمین وسیع تر است و دل آدم فانی تر از دریا است
 و دل کاخ از شک سختر است و سیه آدم عریض تر از آتش
 گرم تر است و دل کسی که اجتماع خدا دارد از یخ خشک
 تر است و سخن چین از نیم بچاره تر است و خرم کوبه
 که بیان بچاره کی سخن چین از نیم بچاره تر است و گفت

میان دو کس خبک چون آتش است سخن چین بخت منم
 کشت است کند این آن خوش دیگر باره دل دی اند
 میان کور بخت و خجل میان دهن آتش فروختن نه
 عقل است خود را در او خوشتر و چیست که در حکمی فرز جودا
 و گفت ای پسرک من خیز و خوبی نیست در بهفت چیز مگر آنکه
 مفرد و بهفت چیز باشد خیز و خوبی نیست در قول مگر عمل
 و فعل و نه در رویت و صورت مگر بفضول و نه در یادش
 مگر بوجد و بخشش و نه در رفاهت مگر بوفاد و نه در رفقه مگر بادرع
 و نه در صدق مگر با نیت و نه در زندگی مگر بصحت و نیت و
 به آنکه بهفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد میکند
 کفایت کار گذاری کردن بطور تمام و کمال و از حد تجاوز
 کردن در عظیم و اجلال و بیکار گذاشتن فکر و ننگ
 داشتن از اموختن و شرب خمر و ملازمت زنان و
 خلط و آیمزش کردن با نادان و بهفت چیز است ای

پسر که من نکو نیست مهمل کند شستن آنها یعنی دست از آنها
برداشتن قدر آنها را از انفس و آن بهیئت چیز زن توان
مادامیکه بانو بسازد و موافقت کند و معیشت تو هست
هرگاه کفایت نابد ترا و خانه تو هست هرگاه وسعت کجاست
و بشاید ترا و جامه تو هست مادامیکه ترا بشویند و شوی
مادامیکه ترا حمل کند و رفیق تو هست مادامیکه بانو با انصاف
رفتار نماید و بنمیشین تو هست مادامیکه از تقصیر تو عذر
کند و چشم بپوشاند و بداند که از برای شرف تو بر تو
حق است باید اختیار کنی ای و مادر خوب غنی میگردد و بخوا
زن بگیرد و آن عقیقه حسب خیر اختیار کنی تا مادر و اولاد
خوب باشد و نام خوب بگذارد و دایه خوب بگیرد و
بیا موزی او را کتاب خدا و خط و حساب و شاکردن و
بداند رفیق تو رفیق میباشد مگر اگر کسبانی و مراعات نماید
ترا در بهیئت چیز در اهل تو و اولاد تو و بختی تو و بیماری تو

و نکبت تو و در غیبت تو و بعد از مرگ تو باب ششم در
حصال ششگانه است روایت شده از سید ماریه
صلی الله علیه و آله که در مورد بهیئت حصلت است که هر کس
آرامت من عمل کند بانها حق تعالی محشور گردد و او را
با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان عرضه دهند
یا رسول الله که ام است آن بهیئت حصلت فرمود که
زاد و نوشته بدجج کنند و او بفریاد رسد چاره که فریاد
رسد و بندد آزاد کند و نمیی از بهیئت کند و اگر ای
بدایت کند و اگر سینه اسیر نماید و نشاند را اسیر کند
در روز که در روز بیک سخت کرم باشد و فرمود ای خبر
دویم شمارا با که شبیه ترین شما هست بمن بگفتی یا رسول الله
فرمود که بکنیم که دارای بهیئت حصلت باشد هر که از شما
خلقش سکون و جوش بزرگتر و بخوشان و نیکی کنند
و با برادران و بنی خود و همایان و صهرش و بختی

و غم غمیش بیشتر و غم کنند تر و با اختلاف تر است
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که هشت زن از نیکه
 موی صورت زن دیگر را بکشد که با اصطلاح زنان بدین
 نمیکند و زنیکه موی صورتش را بربکند و میشود و زنیکه
 دندان زن دیگر را نیز و ناک میزند و زنیکه با او این عمل
 میشود و زنیکه موی بده ابوئی زن پویند میکند و زنیکه
 با او این عمل میشود و زنیکه بدن زن سوزن میزند و سر
 در او میبرد که زینت داده شود و با اصطلاح خال میگوید
 و زنیکه با او این معامله میشود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمود که من هشت نفر اسلام نمیکم و مصافحه با ایشان
 ننمایم و عبادت نمیکم و ریضان ایشان را و شیعیان
 جنازه های ایشان را و آن هشت نفر یهودی است و نصرانی
 و مجوسی و کسیکه خوش طبعی شوخی و باد بکرا آن شخص را
 باشد و کسیکه زنان غنیقه را نسبت بفاحشه دهد و کسیکه بر

فحش

مفره نشینند که شراب آشامیده شود و کسیکه قطع رحم نماید
 و کسیکه نیرازی از ولایت دوستی اهل بیت علیه السلام
 جوید و نیز فرمودند که آن چه ابر شما با هشت فصلت
 رحم کنید بر بویه نان و بتمنان اعانت کنید ضعیف را
 و فرض دارد و بنده نکات او بکشد و یاری کند
 مظلوم او عطا کند بمقروض و فرمود هشت نفرند که
 اگر خوار شدند طاعت نکند مگر خود را کسیکه نشیبه سفره که
 او را بطلبیده باشند و کسیکه سلطنت فرمانفرما را کند
 بر صاحب خانه و کسیکه مطالبه حق کند از دشمنان خود
 و کسیکه طلب فضل و عطا کند از مردمان بی شرم و ناک و کسیکه
 داخل شود در سخن دشمن و کسیکه استخفاف کند به دسائیس
 و کسیکه بنشیند بجای که اهل بیت از آن نشسته باشند و کسیکه
 سخن گوید برای کسی که گوش سخن او نمیدهد و از حضرت
 امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود علم د

بر داری از دست است و دقار هر بیت است و صله بپوشد
 کردن نعمت است و تکبیر کردن لایق زدن است
 و عجله و شتاب بخود ندادنی نیست و صغیر و سستی
 در رای است و قلم و خط را پیش آوردن عجز و تاوان است
 و عیال است اهل حق باعث ربه و کمال نیست و در و است
 شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سزاوار است
 که مؤمن دارای هشت خصلت باشد با و قار باشد هنگام
 جنبانیدن بلا تا چوبکها مردم را و صبر و شکیلی
 داشته باشد هنگام طراد شکر کننده باشد در فراخند
 کافی در عا و قانع باشد با آنچه خدا روزی او نموده
 و شرم نکند بر دشمنان تحمل کند مشقت و سنازد
 پیوسته بدش در رنج و تعب باشد و مردم از او دور
 باشند و تیر قهر نمود هرگاه خداوند دوست دارد
 بنده را در دل او می گذارد هشت خصلت را گفتند

آنجا که ام است فرمود پوشیدن چشم از محرمات الهی
 و ترس از خدای سبحان و چنان داد او شتر خج در آبجوی
 نیک و صبر داد اگر در امانت در استکونی و سخت
 و تیر قهر نمود هشت خصلت است که هر که را خدا روی
 فرموده باشد پس تمام کرده بر او نعمت را و کامل کرده است
 بر او کرامت خود را ممکن و سبع و کشاده و کسب فاعل
 و نیکو و خادم موافق شهر یکم نیست در او باشد و همایه
 که از بیت نکند او را و سالم باشد برادر مؤمن و زن
 صاحب و تمام فرموده باشد خدا این نعمت را بر او بجا نیست
 یعنی با این همه دور کرده باشد از او بلا و بیمار بهارا
 در وایت شده که یکی از اصحاب آنحضرت صحبت میبرد
 مسافرت از میان آورد و چهرت فرمود آنچه را که امر
 شده بان هشت میر است بر کن دو سال برای نیک کردن
 پدر مادر و بر کن یکسال برای صله رحم و بر کن یکسال

که مثل فرسخ است ای عبادت مریض و سیرکن و میل
برای شمع جبار و سیرکن میل برای اجابت دعوت
یعنی اگر بسیاری ترا طلبند تا میل آه که میفرسخ باشد جا
کن سیرکن چهار میل برای نجات برادر یک بخت خدا با او
برادری دوستی کرده و سیرکن پنج میل برای نیک کردن
مظلوم و سیرکن شش میل برای فریادری چاره که فریادرس
میطلبند روایت شده از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله
علیه که فرمود هشت خلعت است که در هر که باشد خداوند
او را داخل بهشت کند و رحمت خود را بر او بکشد و کسی که بخند
میتهی اجای دهد و کسی که احسان و نیکی بپوشد و مادر کند و کسی که
نیکی تربیت کند فرزند خود را و کسی که رفیق و مدارا کند مملوک
خود و کسی که بر ضعیف رحم کند و کسی که از خود انصاف دهد
و کسی که بر کس احسانی نماید و کسی که توبه و گشتارش
در نفقه خود و روایت شده از یکی از انما علیه السلام که

فرمود هشت نفرند که ناز ایشان قبول نمیشود و عای
ایشان با جایت نمیرسد بنده که از آقای خود گریخته باشد
تا بر گردد و نزد آقای خود و زنی که نافرمانی شوهر کند و شوهر
بر او خشناک باشد و کسی که زکوة و خمس را منع کند و هر که
بحد تکلیف رسیده باشد بی محبت ناز کند و پیش ناز کند ناز
جماعت کند برای گروهی و حال آنکه ایشان از او گراست
و اشتباهند و عاقبت الدین آدم است و کسی که مسکین
باشد حق اهل بیت علیه السلام او را است شده که
هشت خیر است که از اخلاق پیران امان علیهم السلام
میباشد نیکی کردن و سخاوت نمودن و در نیکی گام نهادن
صبر کردن و استناد کی بحق مؤمن نمودن و مسوئک کردن
و استعمال خاتم نمودن و پوشیدن عطر استعمال کردن
و نکاح کردن نقل است که لوطی بن غالب بار و جود خود
گفت که کدام یک از پیران در این خیر است و ای گفت آنکه

دارای هفت خصلت است در خصلت اول راه ندارد و در
 با سفاقت و بخردی آموخته نشود و زبانش عاقل و سخن
 و نقش را بکار نماند و احسان و نیکی بوالدین
 عقوق باطل نمیکند و بخل در عطا ننماید و بعد از احسان
 منت نمیکند ارد و در سپس و خیر او را نیاید گفت که ام
 آن پس که دارای این خصلتهاست گفت پیر بگفت
 یکی گفته که هفت خصلت است که در هر کس باشد او از کبار
 که خداوند بر او نعمت گرداند از انانی فرموده اول رفیق
 ز می است دوم شناختن نفس و حفظ و صیانت آن
 ستم آنکه هرگاه با پادشاهان مصاحبت کند کاری کند که
 ایشان از او خوشنود باشند چهارم آنکه هرگاه بر دربار
 ملوک باشد ادب و چرب زبان باشد پنجم آنکه راز خود
 راز غیر خود را حفظ کند و فاشش نماید ششم آنکه قادر باشد
 بر سخن گفتن بفرمان آنکه شناسد دوستان و در اند

که کدام یک صلاحیت دارند که محرم از او باشند
 هشتم آنکه حکم نکند در محفل بجز آنکه از او پرسیده اند
 و گوید چیزی را که بگوید او روشنی نموده است از آنکه از او
 یکی از قاضیان گفته که من دوست میده ششم که نو خود
 خلاص میگردد از حکم کردن باین مردم پس ای جان که خود
 مبتلای بجهلومت و قضاوت نموده پس واجب است
 که از خود دور کنی هفت خصلت اگر آبت نه آبت ناشی
 از ملامت ملامت کنندگان و دوست نداری
 شایسته و شاد و نرسد از حکم عدالت کردن و نیک
 داشته باشی از شورت کردن اگر چه انا باشی و وقت
 مکنی از حکم کردن هرگاه حق اداسی و حکم مکنی در حال
 غضبناکی و پیروی مکنی بوی بوس او گوش مدهی
 شکایت احد بر او هرگاه تنها باشد از خصم و طرف مقابل
 خود و نسبت کرد حکم می کنند خود او گفت ای دگر

کنند از خود در این شست چیز از شست چیز عدالت میبازد و
 کرم در کلام تا بهم شبان در ملائت پیدا کند از روی قی
 و فکر سخن کو تا خطا نکونی و فکر کرم در الفاظ خود تا الفاظ
 نکونی و با تصاف عمل کرم تا ستم نکونی و جانب در ازیم
 و هموار کرم تا جفا نکونی و کند از خود از کسبهای دشمنان
 با ظاهر دوستی و نزدیکی با مردم از کبر و سرکشی و بیایند
 روی در امور از آلودگی محبوب و بدان که هر سر که بود
 باشد از برای و از جانب خدا این شست چیز همانا شج
 با فکری که بر هر دوازده کار در دست او و کسی که
 توکل کند بر خدا کفایت کند خدا امر او را و کسی که ام
 و در محبت خداوند فاکت خدا با و کسی که از خدا سوال کند عطا
 فرماید او را و کسی که نعمت کند زیاد کند خدا آن نعمت را و
 و کسی که عمل کند بخیری که خوشنود میکند خدا را خدا میرو
 خوشنود میکند و کسی که نیکو داری کند از محارم الهی و در آنکه در

و ام قرض است

خدا او را عظمیه و بخشش سر مایه او را و کسی که اتفاق کند
 راه خدا پا داشت و در خدا او را و گفته شده که هشت چیز نفی
 نمی بخشد مگر با هشت چیز نفع نمی بخشد عقل مگر با دروغ
 نه حفظ کردن مگر با عمل کردن و نه شدت و حمله کردن ب
 دشمن مگر بقوه قلب و ز جمال مگر بجلالت و شیرینی
 و نه سرور مگر با معیت و نه حب مگر با ادب و نه آموختن مگر
 بکفایت و رسیدگی در آن و نه مروت مگر بتواضع و
 فردوسی و تیر فرموده که هشت نفر دلیل و خوار میباشند
 دروغ گو و شخص غریب آدم عدیل و کسی که حرب و گری
 داشته باشد و کسی که ندیون باشد و فقیر که مابین توانگران
 باشد و شخص نادان که بین علما باشد و کسی که بی در پی برود
 مصیبتها و در شود بابت نهم روایت شده است که رسید
 ما رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود اسلام نهم است
 و بی بهره شد کسی که از آن سهمی ندارد و اول الشهادت

دادست بر لایله الله و حذو لا شریک له و دو نماز است
و آن فطره اسلام است سیم زکوة است و آن فریضه است
چهارم روزه است و آن پیر آتش هفتم است پنجم حج است
و آن شریعه و معظم شرایع است ششم جهاد است و آن عزت
اسلام است هفتم امر معروف است و آن وفا یعنی وفا
بعهد خدا است هشتم نهی از منکر است و آن عدل است نهم
طاعت است و آن خصمت یعنی سبب عصبیت و خطوه است
مترجم گوید که این حدیث شریف بر دیات معتبره وارد شده است
و در تمامی آنها ذکر عشر شده است یعنی اسلام ده سهم است
بر یاقتی و الجماعه و بی الا نعه و حاصل دیات این حدیث
شریف چنین است اسلام ده سهم است شهادت بر
لا اله الا الله و آن ملة است یعنی عمده یا ملت است و نماز
و آن فریضه است و زکوة و آن طهارت است یعنی با عث طهارت
مال است و بعضی میوایانست و آن فطره است یعنی فطره

و بعضی میوایانست
و بعضی میوایانست
و بعضی میوایانست

و طبیعت انسان حکم میکند بحسن و خوبی او چه آنکه اعانت
محتاج و بدل سوال در صدقات چیزی است که حکم میکند
بحسن آن هر عاقلی و مهر شرعی و تیز از آن حضرت روایت
شده که در مورد هر گاه ظاهر شود در میان مردم نه خیر
ظاهر شود با آنها نه خیر دیگر هر گاه زنا بسیار شد مرگ فجاء
بسیار شود و هر گاه مردم از کیل و وزن بزدند و کم
فروشی کنند خداوند متعال کند ایشانرا تقطعی و نقصان
یعنی کمی میوه ها و حیوانات و هر گاه منع زکوة کردند خداوند
منع کند از ایشان برکات زمین را و هر گاه مرتکب شدند
محرمات الهیه را پیدامیکنند برایشان آفتها و هر گاه
ظاهر شد حکم مجبوری عدالتی در احکام شامل ایشان شود
ظلم و تعدی و هر گاه شکستند عهد را مسلط کنند خداوند
برایشان دشمنان ایشان را و هر گاه قطع کردند ارحام را
اموال نصیب اشرار شود و هر گاه امر معروف نکرده اند

ایشان مضطرب شود و هرگاه سنی از منکر ننموده سلطنت پیدا میکند بر ایشان اشرار و بدان ایشان پس در این مقام هر چه خوبان مردم عاقلند دعای ایشان مستجاب میشود و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود کنایان کبیره نه چیز است شرک بخدای عزوجل و او بر کبرترین کنایان است و کشتن مومن و خوردن مال یتیم و خوردن به باد سود حرام و نسبت دادن فاحشه بزن عقیقه و نشر کردن از جهاد و عقوق الدین پس سیکه ملاقات کند خدا را در حالیکه پاکه بری باشد از این کنایان با من خواهد بود در بهشتیکه درهای او از طلاست مترجم گوید در این حدیث شریف کنایان کبیره نه چیز است که شد و تفسیر هر چه بعضی کلام حدیثی نیافتم بلکه قولی از علمایم نیافتم که کنایان کبیره رانه چیز سرده باشد بلکه در روایات بسیار معتبره هفت عدد ذکر شده و لهذا مضمونم آنکه اینچنین شریف نیز تمام است و تعطلی ندارد و عدد روایت سبع معنی

هفت بوده تصحیف شده و جمع که نه است و غفلت از این تصحیف شده و در باب نهم این حدیث ذکر شده و این تصحیف شایع است بجهت شباهتی که مابین لفظ سبع و تسع است بخصوص در خطوط قدما و همین ملاحظه بعضی حسیب کرده اند باین روایاتی که در باب وفات حضرت فاطمه صلوات الله علیها وارد شده که در بعضی روایات است که آنحضرت در تنیم جمادی الاخره وفات فرموده و در روایت دیگر است که در مکش آنحضرت در دنیا بعد از پدربزرگوار خود وفات و بخود بوده که در ایام البیض جمادی الاولی واقع میشود و آنکه روایت خمره و همین بوده تصحیف شده بجهت و سبعین معنی آنحضرت نو پنج روز بعد از پدربزرگوار خود مکش کرد و بنا بر این وفات فرموده در تنیم جمادی الاخره و با بحد در این هفت عدد کنایان کبیره که در روایات وارد شده اختلاف است و آنچه مشترک در تمام روایات هفت عدد است قیل یا حق

و حقوق الدین و خوردن مال یتیم و فرار از جهاد است و
 شایسته باشد که مادر اینجا فی الجمله کلام اوسط و میسر کونیم
 بدانکه کتابان دوسم است یکی کبیره که از کتاب آن بدون
 توبه و میر از عدالت بیرون میرود مستحق عقوبت است که می نماید
 و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون
 نمیرود و اگر استناب از کبیر کند از کتاب آنها مقرون
 بعفو است و حقیقی بغضل خود آنها را می بخشد و مشهور است که
 اصرار بر صغیر کبیره است در معنی اصرار خلاف است از شیخ
 نقل شده که فرمود اصرار یا فعلی است یا حکمی فعلی مد است
 بیک نوع از صغیر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغیر بی توبه
 و حکمی است که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از قانع
 شدن از آن اما کبیره صغیره بکند و در خاطرش نگذرد
 نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش است که مقصود است و شاید
 اعمال صالحه از وضو و نماز و زکوة کفار آن باشد چنانچه

در اخبار ظاهر شده است انتی و بعضی گفته اند که مختص غم
 بر صغیر بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار بر مد است
 بر یک کناه یا بسیار مرکب صغیر شدن است بحسب شیخ که مشرب
 به عی استنافی او بشرع و دین و در مابین آن بدست و پیوسته
 از او ظاهر نشود و نیز اگر ادا کار در عدد کبار مختلف است
 شیخ بهائی که در شرح حدیث سی ام از اربعین اشارت به خلاف
 ادا و اصحاب نموده و گفت که قومی گفته اند که کبیره هر کتا است
 که حقیقی در قرآن و عید عقاب بر آن نمره موده باشد و بعضی
 دیگر گفته اند که کبیره کتابی است که شایع مقدس از برای او
 حدیث یقین نمره موده یا تصریح کرده باشد در او و عید
 عقاب و طایفه دیگر گفته اند که هر مصیبتی است که اظهار کند
 کسی به تمام فاعلش را بدین و دیگران گفته اند که کبیره هر کتا
 که معلوم شده حرمت و بدلیل قاطع و دیگری گفته هر کتا است
 که وعید شد بر آن در کتاب یا سنت شده باشد از این

مسعود روایت شده که گفت بخوانید از سوره نساء تا آخر تفسیر
 آن بختنبه و کبار را تهنون عن تکفر عنکم تا تکلم پس هر چه
 شده از آن از اول سوره تا این آیه پس آن کبیره است و
 جماعتی گفته اند که کنا مان تمام کبیره است سبب آن آنست
 در مخالفت امر و نهی شارع لکن کای مطلق میشود صغیره
 و کبیره بر کناه بالنسبه بر تبه بالا و پایین او پس بوسیدن زن
 اجنبیه صغیره است بالنسبه بر تبه بالا که زنا باشد و کبیره است
 بالنسبه بر تبه ناز که نگاه کردن بشهوت باشد شیخ جلیل
 امین الاسلام ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
 این قول را نقل کرده و بعد فرموده که همین است نه سبب
 اصحاب رضوان الله علیهم چه آنکه آنها گفته که کنا مان
 تمام کبیره است لکن بعضی آنها بزرگتر است از بعضی دیگر
 و صغیره در میان کنا مان نیست بلکه صغیره بودن امری است
 که بختنبه بر کناه بزرگتر صغیره گفته میشود اتقی و قوم

دیگر گفته اند که کبیره هفت است سرک بخدا و قتل نفس محترمه
 درمی زنهای غنی و خوردن مال یتیم و زنا کردن و فرا
 کردن از جهاد و حقوق پدر و مادر و در این باب نیز حدیثی
 از حضرت ابو جعفر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
 و بعضی بر این عدد سیزده کناه دیگر افزوده اند که ان لواط و
 و ربا و غنیت و قسم دروغ و شهادت زور و شرب خمر و
 ترک احترام کعبه معظمه و دزدی و شکسته بخت امام
 و اغرابی شدن بعد از هجرت و نوبت شدن از رحمت خداوند
 و ایمن شدن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر را
 اضافه کرده اند خوردن مردار و خون و گوشت خوک
 و گوشت حیوانات که بغیر نام خدا کشته شده باشد و غیر
 ضرورت در شوه گرفتن و قمار باختن و کیل و زنا که داد
 دیاری ظالمان کردن و حبس نمودن حقوق مردم و
 پریشانی و اسراف کردن و تبذیر در مال نمودن و حیثیت

این کتب در کتب
 و ما در این باب
 باشد که در کتب
 که در کتب
 و ما در این باب
 باشد که در کتب

کردن به مال مردم و اشتغال بکارهای ناشدنی و سزاوار
طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهای دایر چهارده
گناه نقل شده در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام
پس این ده قول است در مابینت گناه کبیره و نیست از
برای هیچکدام دلیلی که نفس باین مطمئن شود و شاید در اخلاقی
آن مستحقی باشد که عقوبت های باین راه ندارد چنانکه پنهان
شده شب قدر و صلوة و طاعت و غیر اینها و اصحاب
حدیث نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند: گناهان
کبیره که آنها هفت است گفت آنها به عقده زدیم نیست
از هفت تا نهم و علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الباقین
در این مقام بطور داده و فرموده که والد محتسب در بعضی از
تصانیف خود آنها را جمع کرده است پس هر که طلب
تفصیل است رجوع کند بکلمات مجلسین و نیز در این
شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در مسواک

در خلعت است پاک کننده دامن است و محکم کننده دست
و دفع کننده بوی بد است و جلاد دهنده چشم است و زیاده
کننده شترهای طعام است و زیاده کننده حفظ است و
نوش خود کننده پروردگار است و مضاعف کننده حشمت
مترجم گوید در این حدیث شریف هشت خلعت ذکر شده است
و یک خلعت دیگر از تنه ساق قطع شده است و شاید
آن خلعت این کلمه باشد و از هشت پیغمبران است چنانچه
در بعضی از روایات ذکر شده است و در روایتی از حضرت
صادق علیه السلام وارد شده که در مسواک دو از ده
خلعت است و این هشت خلعت را هم در پیاده و این
چهار خلعت و از هشت پیغمبر است و در آنها میگوید
و پوست انداختن و پوشیدن آن را از امیر و ملا که بآن
خوشنود میشوند پس آن خلعتی که از حدیث ساق قطع شده
احتمال میرود یکی از این چهار خلعت باشد حضرت میر

باب نهم

المؤمنین علیہ السلام فرمود که نه چیز قبیح است و هرگاه
از نه نفر صادر شود قبیح تر است بی طاعتی و سکی حمله از
پادشاهان و بخل از توانگران و عشق بازی و جهالت
جوانی از پیر مردان و قطع رحم از روماد و بزرگان و فسق
و فحور از علماء و دانیان و دروغ گفتن از فاضیان
و ظلم و ستم از دالایان و زمین گیر شدن طبیبان و سخن
زشت از زنان ابو عبیده معتبر بن ثنی گفته که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بیدیده کلمه فرمود که یتیم کرد و جواهران
حکمت را و قطع کرد از زودمار که مثل یکی از آنها میا دارند
نه کلمه از آنها در منا جاست و نه دیگر در علم است و نه
دیگر شش در است اما آن کلمه که در منا جاست
گفته الهی پس است برای عزت من که تو پروردگار من
می باشی پس است از برای محبت من که من بنده تو می باشم
خدایا تو جهانی که من میخواهم مرا بر جهان کن که تو میخواهی

مهر بر روز و نام و صفت
و او بر لب لعلی و صفای
بل بصره است و صافی
و ابو است و در ایام
ماوراء النهر و در ایام
و فات کرد و در ایام
رسیده و در ایام
گشت و در ایام
سید و در ایام
معدی و در ایام
ابو و در ایام
و مقام ابو عبیده در کعبه
نزد یکدیگر است و در ایام
بر آن سون و در ایام
و شیعه ابو عبیده و در ایام
و عبیده و در ایام
و این خبر و در ایام
و این خبر و در ایام
کنند و در ایام
سپید و در ایام
سفر و در ایام
فات و در ایام
منا و در ایام
ابو عبیده و در ایام

در خصلت است

۱۵۶

اما آن کلمه که در علم است فرموده آدمی ستور است
در پرده زبان خود یعنی کمال و نقصان او معلوم نیست تا تکلم
نموده چنانچه گفته شده تا مرد سخن نگفته باشد
عیب به هنرش نهفته باشد و فرموده تکلم کنیده تا شناخته شود
ضایع شد مردی که قدر خود را شناخت اما آن کلمه که در
ادب است فرمود انعام و احسان کن بر هر که میخواهی تا بوده
باشی پس بر او بی نیازی جواز هر که میخواهی تا بوده باشی
نظر دما شد او و احتیاج جوهر که خواهی تا بوده باشی
و گرفتار او از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت
شده که فرموده خصلت است که خداوند مخصوص کرده
بآنها پیغمبران خود را پس امتحان کنید شما خود را
بآن خصلتها اگر در شما بوده باشد پس حمد کنید خدا را
بر آنها و اگر نیست در شما پس از خدا بخواهید آنها را و آنها
یقین است و قناعت و صبر و شکر و حلم و خلق

میت بود و صفتی گفت
من با او و او را با من
چون ریت از دست میخورد
محو باشد ابو عبیده گفت
کرم شکست میا و گفت
با که شد و کلمات او گفت
هی اثر هر دو فیه است و در
برای او و صفت است
است و جماعت کثیری او را
بر صفتی ترجیح داده اند
در حق او آدم طوی علی علم
پوشیده و نماز او و عبیده
ابو عبیده و در ایام
بن سلام است و در ایام
و در ایام خصال
این کلمه و در ایام
بر و در ایام
هر روزی و در ایام
که بگوید و در ایام
که العبد عباس و در ایام
الری و در ایام
العالیات و در ایام
۱۳۳۶

خوش و سخاوت و غیرت و شجاعت و روادایت
 شده از اهل بیت عصمت سلام الله علیهم که فرمودند از برای
 سونن بر مومن نه حق است همیشه خیر خواه او باشد و اجابت
 دعوت او را و سبکو یار بکنند و را و غیبت او را نکنند
 و اگر لغزشی از او دیدار بخشد و قبول کند عذر او را و مرا
 عات کند عهد و پیمان او را و عیادت کند بیماری او را
 و تشییع کند جنازه او را و روادایت شده که از کمال بندگی
 و کمال ایمان او است که دارای خصلت بوده باشد رضا
 و خوشنودی او داخل کنند او را در باطل و غضب او
 بیرون برند او را از حق و قدرت و توانائی او باعث نشود
 بگیرد اموال مردم و پسندد آنرا که از برای او نیست
 و کند از زیادهای ظلم خود را یعنی سخن بیفایان و تلویذ
 اتفاق کند زیادهای مال خود را و اندازه گیرد معیشت
 خود را یعنی میان روی کند نه مخارج خود و صاحب

و انائی و فهم نیکو باشد و خوش خلقی کند و با سخاوت
 باشد یکی از علما گفته که نه چیز نیست از برای کسیکه دارای
 نه خصلت نباشد فضیلتی نیست برای کسیکه عقل ندارد
 نیست برای کسیکه علم ندارد ثوابی نیست برای کسیکه عمل
 خوب ندارد اجر و مزدی نیست برای کسیکه حقیقت ندارد
 دین ندارد کسیکه باز پستادگی از حرام و پارسائی ندارد و دوست
 در قیامت نیست برای کسیکه خلق خوش ندارد راستی و اندیشه
 نیست برای کسیکه دلیل و محبت ندارد ریاستی نیست
 برای کسیکه حلم و بردباری ندارد خیر و خوبی نیست در کس
 گرم ندارد و دیگری گفته که نه خصلت است که در کس
 باشد باعث محبت و دوستی مردم میشود او را بخش کردن
 بر محتاج و یاری کردن او آنکس را که یاری میخواهد و یادگار
 میجوید و تقصد و احوال پرستی از همایکان و خوش رویی
 با برادران و رعایت کردن شخص غائب در کسانیکه گذشت

یعنی اگر دوست او بگریزفته مراعات مال و اولاد او کند
تا آنکه چشم از ایشان بپوشد و ملاحظه ایشان ننماید
و امانت را بجا حبش کند و در معامله حق را عطا کند
و در معاشرت خوش خلق کند و بسکام قدرت بخواند
تا نفریباشند که بخواه بگریزند مریض بی طبیب و صاحب
مالی که ترس بر مال خود داشته باشد و شخص حیرانیکه در بیخون
خون کسی باشد و گیسو غش در کار مردم کرده و ابروی سردی
برای ایشان دارد و جنگ کند که خوف از شیخون
دشمن داشته باشد و مقروضی که مال نداشته باشد و حاجتی
مطلوب خود در سینه و دیکه بر بدی اهل خود اطلاع یافته
دیکه که قاتر هتان شده و مردم چشم از یاری او پوشیده
اند حکیمی را گفته که نعمت چیست گفت نعمت در جزا
اول در تو انگری است چه آنکه من دیدم فقیر از زندگی
خود نفعی نمیبرد و دوم بودن در وطن است چه آنکه دیدم

از زندگی خود نفع نمیبرد سیم در عزت است چه آنکه دیدم
بر ذلیل خوانندگی خوش نمیکند چهارم در امنیت است
چه آنکه دیدم در شس خوش نمیکند پنجم در جوانی است چه آنکه
دیدم پیر مرد از زندگی خود خلقی نمیبرد ششم در صحت است چه
آنکه دیدم مریض از زندگی بهره نمیبرد هفتم معاشرت با اهل
فضل است چه آنکه دیدم شخص تنها خلقی ندارد هشتم خلقی خوش
چه آنکه دیدم بد خلقی از عمر خود بهره نمیبرد نهم در بخت است
چه آنکه دیدم یک که زر و صالحه ندارد از زندگانی خود نفع نمیبرد
و صنت که حکیمی سر زده خدرا و گفت ای پسرک من همانا
عجب مقام عجب به چیز است که بیک بناسد خدرا و احاطت
او کند و یک که اسید بواب داشته باشد و عمل صالح
و ثوابت نکند و یک که برسد از عذاب خدای از معاصی
دوری نکند و یک که براند شرف علم را و بر سپند و برای
خود جمل و نادانی را و یک که صرف کند نعمت خود را در

۱۴۱
 عمارت کردن دنیا با آنکه میدانم مفارقت از او خواهد نمود
 و کسیکه غافل از آخرت باشد و خراب کند آخرت خود را
 با آنکه میدانم با آنجا منتقل خواهد شد و کسیکه روان میگردد
 در میدان آمال و در نزدی خود و حال آنکه نمیداند کی اصل
 سر راه او را بگیرد و او را برود و فلکند و کسیکه غافلست
 از نظر در عاقبت خود با آنکه میدانم که از او غافل نیستند
 و کسیکه گوارا میکند عیش خود را در دنیا و حال آنکه نمیداند
 آخر امرش چه میگردد ای پسر که من بر تو باد به خصلت
 آسیادت پیدا کنی و میان مردم و آن نه خصلت علم است
 و آداب فقر و امانت و قار و احتیاط در کار و حسیا
 و حلم و کرم ای پسر بان من خط کن نه چهره این پسر
 عقل نه در ابعلم و مرتبه و جاه خود را بحکم و دین خود را بچفت
 هوی و هووس و مردت را بعفاف و باز ایستادن
 از حرام و عرض خود را بکرم و منزلت خود را بتواضع معشیت را
 بخوبی

۱۴۲
 بخوبی مکسب ایستادگی و تحصیل سکرام را بر کعبه و
 نقشهای خدا را بشکوه بدان ای پسر که من که علامه دوم دهم
 نکشند از برای چیزی مثل نه چهره دروغ و غضب و خیر و
 حسد و خیانت و بخل و عجز و بد خلقی و نادانی و بیج
 نگرند چنین را مثل نه چیز استگونی و بردباری
 و صبر و خوشنودی با آنچه خدا قسمت کرده و وفادار گرم
 و ثانی و خوش خلقی و دانائی و حذر کن ای پسر که من از
 شورت کردن بانه تفرقه آنکه رای از ایشان دور است
 مرد و بخیل و در ترسان و در بعضی جهود و معلم کو دکان و کسیکه
 بسیار با زبان آمیزشش و او و کسیکه مبتلاست بران مسلط
 و صاحب هوا و هووس و کسیکه بول او را شتاب کند و این بود
 و صیت من با تو پس نگه دار آنها را از من و خط باب و هم
 فرمود سید رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایمان
 در ده چیز است در معرفت و اطاعت و علم و عمل

و درع واجتهاد و صبر و یقین و رفق و تسلیم و فرمود
 ساخته میشود عاقل بدو خصلت اول حلم کند از جاهلی
 که با او در آویزد و دوم در گذرد از یکسکه ستم بادی نموده
 سیم تواضع کند از برای زیر دستان خود چهارم قنوت
 جوید بر بالادست خود در نیکنوی پنجم هرگاه خوابد بکلم کند
 اندیشه و تامل در آن نماید اگر در کار خیر است بگوید عفت
 برده اگر در کار شر است خاموش باشد و لب بندد تا
 سالم ماند ششم هرگاه در غایت رخ نماید بحضرت پروردگار
 پناه برده دست و زبان خود را نگاه دارد و هفتم هرگاه
 در چیزی قضیاتی دید در تحقیق آن عجله و شتاب ننماید ششم
 حیا برگزاردی و در نشود تنم حرص در وی ظاهر نگردد
 و هفتم تنگی سینه او را از کار نیک فرو نشاند و نیز فرمود
 که عبادت کرده نشد حق سبحانه بجز فی فضل عقل و
 کامل نمیشود عقل او می گردد به چیز مردم بحسب او آید

دارند و از شرافت و امانتند بسیاری خیر خود را کم میبرد
 و خیر کم مردم را بسیار میبرد و تنگدل نمیشود از طلب کینه
 گان حواج نرزد او دست و نهی آید از طلب علم کردن و طول
 عمر خود وقت نرزد او بهتر است از توانگری و دولت نرزد او
 بهتر است از غرت و بهره دارد دنیا مجرب و قوت است دهم
 نمی بیند احدی را مگر آنکه میگوید او بهتر است از من و نیز فرمود
 فضائل اخلاق ده چیز است رستگونی در سخن و راستی
 در دوستی بصیحت و خیرخواهی مردم و عطا کردن اسل
 و مکافات کردن نیکیها و ادا کردن امانت و صل
 و پیوند کردن و رحم و احوال بر پی و تقدیر از همسایگان
 و میربانی کردن بهمان و حیا و نیز فرمود که عفت
 و سلامت در ده چیز است نه چیز آن در سکوت کردن است
 مگر نه که خدا و دهم در ترک معاشرت با بی خردان است
 از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت شده

این خصلت است
 و ده خصلت است
 او را خصلت است

که فرمود بهترین چیز تا اینکه مردم متوسل شوند به خداوند است
ایمان بخدا و رسول و آن کلمه اختلاص است و جهاد کردن
در راه خدا و آن حفظ طاعت است و پیاد داشتن نماز و آن
فطره است و دادن زکوة و آن قسریه است از قرض
الهی و روزه داشتن و آن پیریت از برای خداوند حج
خانه خدا و آن در کننده فقر و باطل کننده کناها است
و سلمه جسم و آن مال را زیاد میکند و اجل را تا خیر می اندازد
و صدقه پنهانی و آن گناهرامیبرد و غضب برود کار را
خاموش میکند و احسان و نیکی کردن و آن نکه میدارد
صاحبش را از افتادن در خواری و در استگونی در سخن پس
آن مردم راست بگویند بمانند با کسی است که راست
بگوید و وصف در خود آنحضرت زبانه سپانی که کسی بر
آنحضرت پیشی گرفته در آن و فرمود در زبان و خصلت است
شاه است که جنبه میدهد از باطن و حاکمی است که

خدا میکند صواب را از خطا و نطق کننده است که میکند
جواب او خبر دهند است که شناخته میشود بان حق و
صواب و جابر است که دانسته میشود بان حایت
و صف کننده است که شناخته میشود بان چیز او و عظم
کننده است که نمی میشود از قیاس و بیرون آوردن گوشت
است که شام میگویند او را و دستان دشا کننده است که
بر طرف میشود با کوبنده و چیز نیکو و خوش آیند است
که مشغول میشود بان گوشها و روایت شده که در چیز اندوه
بر طرف میکند راه رفتن و سوار شدن و فرود رفتن در آب
و نظر کردن در سبزه ناز و خوردن و شامیدن و نظر کردن
بصورت زن حسنا و جماع کردن و سواک نمودن و
شستن بر با خطمی و سخن گفتن با مردان ترسم گوید که
از برای رفع اندوه استن بر با سدر و پاکیزه نمودن چادر و خوردن
انور بسیار و ذکر حلقه نیز وارد شده و شایسته باشد

54

و غفر

و غیرت داده جزا کرده جزا آن در عرب است و کجرا آن
در جمیع مردمان است و کجرا همی داده جزا کرده جزا آنرا کرده
قرار داد و بخیر دیگر را در باقی مردمان و کجرا داده جزا کرده
نه جزا آنرا قطعیان است سرار داد و یک جزا دیگر را در باقی
مردمان و جفا را داده جزا قرار داد نه جزا آنرا در بر قرار داد
و بخیر دیگر را در باقی مردمان و لجاجت داده جزا قرار داد
نه جزا در مردم و یک جزا دیگر را در باقی مردم و قناعت را
در جزا قرار داد نه جزا آنرا در اهل حسین قرار داد و کجرا
در باقی مردم و شہوت را داده جزا کرد نه جزا آنرا در زبان
و کجرا دیگر را در مردان سرار داد و عمل خوب را داده جزا کرد
نه جزا آنرا در پیغمبران و یک جزا دیگر را در باقی مردم قرار داد
و حسد را داده جزا قرار داد نه جزا در یهود و کجرا در باقی مردم
و تکلیف را داده جزا کرد نه جزا آنرا در عرب کجرا دیگر را در باقی مردم
کلی گفته که مصاحبت کردم با حکیمی و از او هر خطا کردم

لغت بتجمل شدن شردیدی واجب میشود سیادت
آقائی یعنی هر که صاحب علم و بردباری باشد و تحمل کند
بدیهه را از مردم چنین کس لائق سیادت و بزرگی است
و هر که اخلاق شایسته داشته باشد اعمال او پاکیزه و زیاد
میشود و هر که فضل بخشش کرد بر مردم بزرگ میشود اقتدار او
و هر که با انصاف عدل رفتار کرد بسیار میشود و هر که
کافی بود هر که بعدل مویانه روی سخن گفت واجب میشود
تقدم و پیشی گرفتن او بر مردم و هر که بسیار سکوت
او بسیار میشود و هر که نیکو شد خلق او کوار میشود
زندگی او و او را هر که تانی نمود در کارها آسان میشود و او را
و هر که فکر خود را جولان داد و رای خوب برای او پیدا میشود
و هر که بزمی معاشرت کرد باقی میماند مردت او لقمان
حکیم فرموده که ده چیز از اخلاق حکیم است دروغ عدل
دقت و نیکی با مردم و اعتدال و پشیمانی و خرد کردن

و حفظ

و حفظ و تذکر و مویانه روی نمودن و صیبت کرد و حکمی
یکی از خسران این خود گفت یا و کیه از من و چه چیز قبول
کنم و باست بر اهل خود و بر اهل شهر خود را بستی مکن
و هر که یک بخت کو حکمی آن هرگاه قابل بزرگ شدن در شه
پیدا کردن باشد و حاجت مکن با شخصی که غضب بر او میشود
و جمیع مکن در منزل خود و خسران را که با هم نزاع و دشمنی
دارند و خوشحال شو بخت از با اقتاد و غیر خودت
چه اگر شاید روزگار با تو تیر چنین کند و با دکن خودت
هرگاه بر کسی غلبه و ظفر چنین چه امله میدانی روزگار با تو
چه خواهد کرد و مسخره مکن کبر و بخشش و بر خود با هر کسی
نوع خوشی و ظاهر مکن جمیع دوستی خود را برای بر
و بگردان جزا همیشه پیش روی خود تا تمام میلانی در روزگار
و همیشه آزاد مرد باشی و هم وصیت کرد حکمی فرزند خود را
و گفت ای سر که من وصیت میکنم ترا ده چیز بسیار مکن

در ده فصل است

۱۷۱ باب دوم
 عیب خود را چه آنکه هر که کاری را بسیار نمود معروف
 بهمان کار میشود و هیچ کاری افشوس مخور بر چیزیکه محصیت
 و گناه بوده و هرگاه پنج چیز را شناختی خود را از آن بکند
 و پیرسیر از غفاله و رفاقت با ناکس و هر امری از حد آن
 تجاوز نکند و هرگاه امر را منکر و بد دیدی خود را از ارتکاب
 آن نگاه دارد و از بهوی و هوس خود دوری کند و بجای عمل
 کند و چنان کند که اشخاصی که بتو نزدیک میباشند و بمنزله
 آستر جامه تو هستند ترسشان از تو بیشتر باشد از انس
 ایشان نبوده و دیگر حفظ کن از من و چه پیر را صدق در است
 کوفی را احتیاط کن که باعث قوت نیست و از دروغ بپاش
 کن که باعث عجز تو است و از آنکه دار که امانت است
 و به استایگان بشکریلو کن که بمنزله خویشان تواند
 و معرفت و شناسانی پیدا کن و عمل و کار نیک کن و
 خلق خود را نیکو کن که آن عبادت است و سکوت اختیار کن

۱۷۲ در دو فصلت است
 که آن زینت آدمی است و از بخل بر پیر که آن فقر است و
 سخاوت را احتیاط کن که باعث غنی و توانگری است
 گفته اند که دختر را از عرب بشوهر دادند پس چون خواستند
 او را ببرد شوهر بر نداده شد و گفت ای دختر
 من اگر بنا بود که کسی را بجهت فضیلت و کمالت و صفت بگزیند
 من میر تو را و صفت بگزینم لکن بصفت عاقل را تذکره و یاد
 بودی است و عاقل را باعث بیداری و هوشیاری است
 بدان اید حرک من که اگر دختری از شوهر بی نیاز بود هر آینه تو
 از همسر زمان نیاز تر بودی از شوهر لکن زنان برای مردان خلقت
 شده اند همچنانکه مردان از برای زنان مخلوق گشته اند ای
 دختر که من بهمان تو از آشیانه وطن خود مفارقت کردم و
 بیری بسوی آشیانه که میثاسی او را و بسوی فرزنی که گفت
 مگر تو با آن پس باید که از من و فصله که باعث بلندی
 و شرف تو شود نزد شوهرت اول آنکه در خانه شوهر تعابعت

رقتار کن که قناعت سبب راحت دل است دوم که حرف
 شوهر خود را بشنود و امر او را اطاعت کن چه صبر و طاعت
 برای شوهر سبب خوشنودی بر پدر کار خود حل است نیم آنکه موته
 در صد دماش که موغیر که شوهر در نو نتر میکشفت در شت
 نباشد چهارم آنکه خود را خوشبو کن خصوص آنکه صغیر که شوهر
 میباید که مبادا چینی او بوی کبر بشنود پنجم تنه کن از او در وقت
 طعام پس میکا میکه گرسنه میشود طعام او را از دد حاضر کن که طاعت
 که شکی او را از جا بدر نیاید ششم هنگام خواب او ساکن باش
 و حرکت صد کن که بریدن خواب و سبب غضب او خواهد شد
 هفتم خانه و مال او را حفظ کن هشتم آنکه حسنه و خیالات او را
 پیوسته مراعات کن که این کار از محاسن تدبیر است نهم
 آنکه راز او را فاش کن دهم آنکه نافرمانی مکن از او و اگر نه
 سینه او را خشم و کینه تو بر خواهد شد و پس از همه این خصال
 وصیت میکنم ترا آنکه هنگامیکه شوهرت و لش مقروض و سینه اش

م

۱۷۴
 مجروح است تو از خود دور کنی این صفت را و نیز میکا میکه خوشحال
 و خرم است از خود دور کنی غصه و غم را که باعث کدورت
 عیش و بر طرف شدن و خرمی او میشود و پیوسته او را اگر احوال
 و با او موافقت کن و خستیار کن خوشنودی او را و میل او را
 بر میل خود و بر سختی و تنگی روزگار صبر کن و بسازد الله تعالی
 و هو بطفه بخیر لک تمام شد این کتاب به ساله شریفه و محرمه غنیه
 بیدار الحقیر الفقیر المحتاج الی الملک الجبار اقل الحاج و العمار میرزا
 زین العابدین الشاهر النوری اصلاً و طبعاً در نیکوالتی
 مدقاً انشاء الله تعالی فی یوم جمعه چهاردهم شعبان
 المعظم من شهر سنه یک هزار و سیصد و بیست و شش
 هجری علی ما جرای الاف التحیه و الحمد لله
 اولاً و اخرآ اللهم اغفر لوالدته
 و بالی طبع و کاتبه و مدینه
 محسن محمد و الله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين
وبعد پسین گوید این شکسته بان ضعیف الحال گرفتار دام
امانی واکمال عباس بن محمد رضا القمی بصره تدعیوب
نفسه و جعل مستقبل حاله خیر امن امره که این رساله است
شش بر چند کلمات طرفه و مواظبه و پندای شیرین
است که صاحبان عقل و هوش آنها مجرد خطوط و تعویض
نمیدانند بلکه آنرا چون دگرگان ببا آذینه گوش نمایند
و بخواه آن عمل کنند و این مجرم تباه سازد عای خیر
خدا و شش نفرمایند کلمه فی الخوف و آیه ای عزیز

در روز ربیع
از خدا ترس عظمت جلال الهی را در نظر دار و پیوسته
متفکر در احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب باش
و در کس صعوبت عالم برینخ و مواظده روز قیامت را
تصور نما و آیات و اخبار در باب جنت و نار و احوال
خائفین از خشیار را مشاهده کن و بدانکه هر قدر معرفت
بندۀ عظمت جلال پروردگار بیشتر و عبودیت خود بنیاز
باشد ترس از خدا زیاده تر میشود و لکن جنت است
که حقیقتی خوف و خشیت را نسبت بعلما داده چنانچه فرموده
اینا نخشی الله من عباده العلماء و روح خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که ترس من از خدا بیشتر است از همه خدمت
آنحضرت عرض داشتند که چه روزی پیر شدید و فرمود
که مرا پیر کرد سوره بود و دقت و مرسلات و قیامات و قیامات
که در آنها احوال قیامت و عذاب بر امتهای گذشته ذکر
شده و اگر ندیده شنیده کلمات خوفانیا و مقررین

در خوف و رجاست

و عثمای امیر المومنین علیه السلام و تضرع و مناجات
حضرت سیدنا جبریل صلوات الله علیه را کلمه فی الرجاء
ای بباد از رحمت خدا یا توسل مباشر امیدوار و راجی
باش و بدانکه دنیا مرزعه آخرت است و دل آدمی حکم
زمین دارد و ایمان چون تخم است و طاعات آب است
که باید زمین را بآب سیراب نمود و پاک کردن دل از
معاصی و اخلاقی میمید بجای پاک ساختن زمین است از افعال
و خاشاک روز قیامت هنگام در دیدن است پس کلمه
این بخود از اعت کند پس از آن امید داشته باشد رجاء
صادق است و الا آن نیست جز غرور و حق فصاحتی غریب
لقد اندماشتنا العسل من اختار الکسل فابده ریح
کنج میسر میشود قرآن گرفت جان برادر که کار کرد
کلمه فی الغیرة و محبت ای برادر مسامحه و کوتاهی مکن
در محافظت آنچه که نگاه بانی آن لازم است از دین و عرض

در غیرت و محبت است

والاد و احوال پس بپوشته سعی کن در رد بدعت
بنده عین در دشمنی منکرین دین مسبین و جد و جد کن در بدعت
شرع مسبین و احوال مکن در امر بمعروف و نهی از منکر و حرم
خود را پوشته در پرده دار و مهاسبت خویش را از ایشان بر
دار و تا تو فی حسان کن که ایشان مردان و مردان ایشان را
نه بیعت و منع کن بآنرا از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند
استماع ساز و نو و شایان خوانندگی و غنا و بیرون
رفتن از خانه و آمد و رفت با بیگانه و از نشیندن چکایات
شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و با ایشان رفیق و مدارا
کن و مبالغه در تقصص از احوال ایشان مکن چو زن راه
یازد از کسیر در زن و کزنه قود خانه بنشین چو زن
زیبایان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در کور
باد کلمه فی ذم العجله ای عزیز از عجله و شتاب بر هر چیز
و در احوال و افعال خود تا مل کن و بدانکه هر امری که تا مل

از آدمی سرزند باعث خسران و زیان میشود فاعل آن مادم
 و پشیمان میگردد و هر عجل و سبکی در نظر بخار و درو و لهجایی
 دفع و بی اعتبار است ششصدی گفته کار با بصیر و مامل در آید
 و استعجل مسرور آید بحشم خویش دیدم در بیابان که
 آهسته سبقت بردار شتابان سمند باد پا از تنگ فرو ماند
 شتر بان همچنان آهسته میرند کلمه فی ذم الغضب تا توانی
 غضب مکن خود را بر یور علم محلی کن و بدانکه غضب کلید هر
 شر و بدی است و بسیار شدت آن باعث مرگ و فاجات
 شود و در حدیث نبوی علیه السلام است که غضب ایمان را
 فاسد میکند چنانچه سر که عمل را فاسد میکند و بس است
 در دقت غضب تا تل در افعالیکه از شخص غضبناک سر میزند
 کلمه فی الحکم علم عبارت است از اطمینان نفس بخشتی که قوه
 غضبیه باسانی باور حرکت هر دو مکاره روز کار بر ددی او را
 مضطرب نگرداند و کلمه غیظ عبارت است از فرو بردن
 خشم

در مدح حلم و عفو و رقی است

خشم در حالت غضب هر دو از اخلاق حسنه اند و بس است
 در مدح حلم که غالب اخباریکه در باب علم است حلم با دو نام است
 و گفته شده که حلم خان ملک اخلاق است همچنانکه هیچ طعامی بدون
 نمک طعم ندهد همچنان هیچ خلقی بدون حلم که مقلوبین طبع است
 جمال نماید نظم با تو گویم که صفت غایت حلم هر که زهرت
 و پشگر بخشش کم میباشد از درخت سایه گلن هر که
 سکت زنده بخشش هر که بخار شدت جگر بخیا همچو کان
 کریم ز بخشش کلمه فی العفو عفو بخشش رشمه خود کردن
 که آن صفات پروردگار است و در مقام ستایش
 حق تعالی را این صفت جمیله یاد میکند حضرت یحیی علیه السلام
 انت الذی سمیت نفسك بالعفو فاعف و بدانکه گناه
 هر چند بزرگتر است فضیلت عفو کنند و بیشتر بدیاری
 سهل باشد جزا اگر مردی حسن الی من اساء کلمه فی
 الرقی ای برادر عزیز از غفلت و درستی در گذارد کرد و بر سر

در مدح رقی و زنت که خلقی است

که آن صفتی است چنانکه موجب نفرت مردمان باشد
اختلال امور زندگانی می شود و لهذا حق تعالی پیغمبر خود را ارشاد
فرموده بسمه مبارکه و گوشت فلان علی بن ابی طالب
حکیم و صدیق صفت خشیه رقی و زنی در افعال و احوال
و آن در همه کارها خوب است نظم معنی که بسیار مشکل بود
برقی و در ادوات و ساختن توان ساخت کاری برخی چنان
که نتوان قیر و گسسان ساختن کلمه فی ذم سواد خلقی حساب
کن از آن خلقی چنان آدمیر از حالتی و خلق دور میکنند و همیشه
خود معذب است زیرا که بدخوی در دست دشمنی گرفتار است
که هر جا رود از چنگ عقوبت او خلاصی نیابد نظم اگر دست
بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بدخوشی بلا باشد
و خوش خلقی افضل صفات اولیاء است و آیه کریمه
انک لعلی خلق عظیم شاهد بر این مدعی است کلمه فی
ذم العداة و اشم ای برادر عزیز از جهت عداوت و دشمنی

برادر

در ذم عداوت و دشمنی است

برادر که مره آن اندوه دالم دیوی و اخروی است و از
آثار آن ضرب و فحش و لعن و لعن است و شکی نیست در جفا
هر یک از این اوصاف خصوص دشنام و فحش دادن که در
روایت نبوی علیه السلام است که خدا حرام کرده است
بر هر فحاشی هرزه گوی که حیاء باکی نداشته باشد از هر چه
بگوید و هر چه بگوید و چنین شخص اگر نقیض نماید بحقیقت
امر او بدخوری یا دلزدگی است یا نطق بدشمن یا نطق شیطان
ممنوع شده و او بهر سبب و در آنکه بسا شود که فحش و دشنام
از مجرد غضب صادر گردد و میشود که بهر هم دشمنی با او باشد
و فساد و کسانیکه هرزه گویند و فحش دادن مستند فحش دادن
عادت کسی شود که بدون دشمنی و غضب بر زبان او جاری
گردد و بسا مشاهده شود از مردمان اناذل و اوباش که فحش
دادن به دیگر را مخصوص مبادان و محارم بعنوان
شوخی و مزاح ذکر میکنند و شکی نیست که چنین اشخاص نام

در ذم عجب است

آو عجب بر ایشان مهر بر اصل از انسانیت بعید گشته
فی ذم عجب ای برادر جان از خود پسندی و خویشی منی
چنان بکن که آن کیای است که خم آن کفر و زین آن
نفاق و آب آن فساد و شاخهای آن جبل و برگ آن
ضلالت و میوه آن لعنت و مخلد بودن در حیم است و اگر
خوشتی عجب کنی حالات خود را ملاحظه کن که ابد انطمع
و آخر چه گزیده خواهی شد و در این میان حال نجاسات
مستغف و حوال کثافات مستغف و پیش منی نظم از منی بودی
منی را و اگذار ای ابا از ان پوستین را یا دار و در نظر یار
عظمت و جلال حضرت ذوالجلال و ذلت و افتقار خود را
که در این دنیا یک شبه و یکس عاجزی و بردن حوادث
و آفات خود قدرت نداری پس شکسته نفسی را شعار خود
کن که آن بهترین و صاف و فایده مان در دنیا عجبی است
یکی قطره در این زابری چکید غفل شد چه پنهانی و یا بدید

در ذمت تکبر است

ه جای که در یاست مکن ستم کرا و هست حاکم من ستم
چه خود بیشم حقارت بدید صدف در کنارش چه جان
پیشش بجائی رسانید کار که شد نام در لؤلؤ شامه
بلندی از آن یافت گایت شد در منی کوفت تاهست شد
کلمه فی التکبر و التواضع تا توانی تکبر مکن که شکست من را
در روز قیامت محشور خواهند کرد بصورت مور که چک
و پایال همه مردم خواهند شد بجهت بقدریکه در نزد خدا
دارند و تا توانی تواضع و فروتنی پیش خود کن بدانکه
تواضع از بزرگی و جلالت تو چیزی کم نمیکند بلکه تر لذت رفیع
میرساند بپت تواضع ترا سر بلندی دهد و زردی شرف
ارجمندی دهد و اما تکبر از خصال نقصان و ساقطان است
که غرضان از آن پوشانیدن نقصان است اما تحقیق سبب
خود را لا محاله و عیوبات خود را واضح نمودن است ز خاک
آفریدت خداوند پاک برای بنده افتادگی کن خاک

تواضع هر وقت افزاردت کبر بخاک اندازد از دست
 بغیرت هر که خود در نشست بخواری نیست ز بالادست
 کردن قدم سرکش شد غی بلذیت باید بلندی مجوی
 بلذیت باید تواضع کریں که این بام برایت شکم خیز
 کلمه فی ذم العساة قسارت قلب بالیست که آدمی بسبب
 آن در آتام و محاسنیکه بد بیکران میرسد متاثر گردد و مثلاً آن
 غلبه سببیه است و بسیاری از افعال فیه چون ظلم و اذیت
 کردن و غیره یا مطلوبین رسیدن و دستگیری از قهر او
 محتاجین نکردن از این صفت ناشی میشود و علاج آن در نیست
 صوبت است و باید صاحب آن مودعت کند بر آنچه از
 آثار رحم دلی است تا نفس مستعد آن گردد که از سبب و قیاض
 افاضه صفت رقت بر او شده و قسارت از او بر طرف
 شود و اگر خود را معالجه نکرد و بحالت قسارت باقی ماند پس
 بداند که از زمره انسانیت دور و نام آدمیت بر او مجبور است

و چه خوب گفته سعدی بنی آدم غضب ای بید بگرند که
 در آفرینش ز یک کوه برند چه عضوی بد آورد و در کار
 دیگر عضو را مانند سترار تو کار محنت دیگران پی
 نشاید که نامت نهند آدمی کلمه فی الشرح ای جان عزیز
 از شکم پرستی بپرهیز که بر آن مترتب میشود مفاسد بسیار مانند
 ذلت و مهانت و حق و بلاد و بلکه غالب صدقات
 وارده بر انسان منشأ آن شکم است اگر چه شکم بودی هیچ غی
 در دلم نمی افتادی بلکه صیاد و دام نهادی مرد در پی
 هر چه دل خواهدت که تمکین زن نور دل کا هدت کند مرد را
 نفس آماره خوار اگر بوشمندی عزیزش دارد و اگر هر چه
 باشد مردش خوری بدوران بسی نا امید خوری
 تو شکم دم بدم تا فتن مصیبت بود روزی با فتن کشد
 مرد بر خواره بار شکم دگر بر نیاید کشد بار غم و بد آنکه
 همچنانکه از برای پر خوری افات بسیار است از برای ریشگی

بیزمراست بیار است و اگر از راهی نمیکند و درین راسته
میکند و آدمی بسبب آن بلدت مناحات میرسد و اگر
و عبادت متبع میشود و در جمیع راهها با بقره فائده میکند و اگر کسی
روز قیامت با آدمی در درگاهش نفی و ظاهر شود و عبادت
و عبادت بر او سهل شود و او میرا حقیق الموت و سبک بار
میکرد و اندر بدین راه صحیح و امراض را دفع میکند و کم امر است که
فائده آن بقاء است که سستی رسد پس بر شکم پرستان لازم است
که در صد و علاج خود برسند و از فوائد کسب کنند خود را
محروم نمایند و طریق انبیاء و اکابر علی و عارفان را متابعت
کنند و پسندند که هر کس بجای رسیدنی خمت کردنی بود
و ملاحظه نمایند که آیا شرکت و شایسته با ملائکه بهتر است
یا مشارکت با بهائم چه انسان مانند بخورند و خواب
که آتش فضیلت بود و در دواب فرشته خوی شود آدمی
زخم خوردن و اگر خورد چه بهائم بیوقته چه جماد کلمه فی

دم حساب الدنیا ای عزیز از محبت دنیای دگر پیر که
محبت دنیا پس هر خطیه و گناه است و طالب عیال
فاسد و تباه است دنیا عبارتست از آنچه پیش از مردن از
برای بنده در آن خطی و بهره و غرضی باشد تا آنچه که غرض
از تحصیل آن اثر و بهره اخروی است و دنیای مذموم نیست
و از دنیا حساب میشود و تحصیل آنقدریکه در بقا و حیات و
معاش خود و عیال و حفظ آبرو و جمال ضرورت بلکه آن
از اعمال صالحه است و بدانکه دنیا مثل شل آب دریا است که
هر چه تشنه از آن بنوشد تشنگی او زیاد میشود تا او را بکشد
و نیز مثل بار میاند که ظاهرش منقش و نرم و باطنش پاز
زهر قاتل و سم است و مفاسد آن بی نهایت است و از
این جهت است که عظمای بنی نوع انسان دنیا را طلاق
داده و زهد و زریزند کلمه فی لغت برای فقیر از فقر خود
و لتک میباش چه زینت آن از برای مومن شیر است

از انجام بر سر اسب تمام مردم مستأقند بهیست و بهیست
مشاق و فراوان است و پس است از برای نشانی دل صبر و حشمت
سید بشیر و تیرا فقر غری و کفایت آنحضرت که ما با فقر محذور
کن نظم دولت فقر خدا یا من ارزانی داد کاین که سبب
حشمت و تکلیف نیست پس قدر این صفت را بدان که از اوقات
مال و غنای بر کنار و فایح البالی از حساب بدو شمارد و بهیست
که احدی افضل از شمس نیست هرگاه از خدا ارضی و خوشنود
باشد اگر است سلفت فقر بخت ابدل کتیرین ملک و از راه
بودن اماهی مکلفه فی ذم السؤال ای عزیز از عدم در هم در هم
سببش و دین را بدینار مع که در روز جزا گویند دین
آینه و نیازای برادر تا توانی دست حاجت پیش خدای دراز
کن و در نزد لیسان در کار بخت لغمانی آبروی خود بریز
و به آنکه خلعت سلطان اگر چه عزیز است جامه خلقان خود از آن
بعزت نزد خوان بزرگان اگر چه لذیذ است خورده انبان خود

بالت تر سر که از دست پنج خویش و تیره بهیست از زمان
که خدا بده حکما لغماند اگر آب حیات با برود فرود شسته و مانا
غرض که مردن بعثت به آنکه کانی بیدلت برای نعمت دنیا
که خال بر سر آن منه ز منت هر سفله با برود کردن بیکد و زود
روغنش ز دست دلی بمبادت ابد الله هر عار بر کردن
پس ایجان من تو قل بر خدا کن و قطع طمع از خلق و عقیقانی
با آنچه در دست ایشان است منما و کما آبروی فقر و غمت
نخیریم با پادشاه بکوی که روزی مندر است کلمه فی ذم
المحرم ای عزیز از محرم کساره کیر که آن بیابانی است
کران ناپیدا که از هر طرف دوی بجایی نرسی و دوا دی است
بی انتها که هر چند ده آن فرود روی غمق آنرا نیاید بیچاره
کسیکه بان گرفتار شد کسراه و هلاکشد و خلاصی از برای
او دشوار کردید حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود محرم
بر دنیا گرم ابریشم دماند که هر چه بیشتر بدو خود می بخور راه

خلاصی او دور تر میشود و قناعت صفی است که بر فضائل
 بآن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت بآن مربوط است و آدمی
 از غمزه بخورند و دو سکبدلاشه سر برزند و عریض با جهانی
 که نه است و قانع بنانی سیر حکما گفته اند که در پیش بقای
 از توانگری بیضاغت بیاد شاهی دنیا سر و نیاز در سر
 اگر ز سر قناعت خبر شود در پیش کلمه فی ذم الطمع طمع نیز
 با محرم توام و خدا آن بی نیانی از مردم است دیده اهل
 طمع بغت دنیا پر نشود همچنانکه چاه شبنم و بس است
 در این مقام خبر مشهورین نام غرض شمع ذل من طمع
 قناعت کن ای نفس را بنگ که سلطان در پیش بینی کی
 چرا پیش خضر و جوشن روی چه بگوینادی طمع حسودی
 و که خود پستی شکم طلب کن در خانه این و آن مستبد کن
 از حضرت سید تجار علیه السلام مرده است که خوبه را را
 دیدم که حسیع بود در قطع طمع از مردم کلمه فی ذم النخل

ایجان عزیز از نخل کردن بر پیر که نخل بخیل و طمع را خوار و ذلیل است
 و بس است و در خدمت آن که هیچ بخیلی را در عالم دوست نیابد
 و مردم حتی اولادش با او دشمنند و اهل و عیالش سوخته
 چشم برک او نهاده اند که در غزایش جامهای کهن برزند
 و لبای سهای نواز خور و دیبای سپینی برزند چه برزگان کشته اند
 سیم بخیل از خاک کتی در آید که در خاک رود و نظم بخیل توانگر
 بدینار و سیم طلسمی است بالای کنجی مقسم و بخیل را
 بعد از مرگ کسی با نگوید چه معلوم است هر که را در زندگی مانس
 بخورند و دردی مانس نبرد کلمه فی انتخاض نخل خالتوت
 که آن از معالی اخلاق و صاحب آن پسندیده اهل آفاق است
 از کلام حضرت امیر المومنین است من جاد سا یعنی هر که خود در
 بزرگ گردید فریون فرخ فرشته نبود ز مشک
 در غنیمت مرشته نبود بداد و دیش یافت آن نیکوئی
 تو داد و دیش کن سرمدون توئی و فضیلت این صفت

طاهر در پیش صاحب آن در نزد خالق و مخلوق محبوب
و متشن است سخن محبوب با اهل زمین و آسمان است و نام
بیکی هنوز جاری بر زبان است مانند حاتم طائی و لیلیا
بماند نام بلند شمس و شکرانی مشهور پس بیکان من خود پیش
و بخشای در احوال رسان گم می چه داری و بهر کسان
روز و نیت اکنون به فانیست که بعد از تو برون از زمان است
تو با خود پرورش خویش که شفقت نماید ز فرزند زین
غم خویش مدتی خود که پیش برده پرورده از غم خویش
بنیم خاکی چون برگشت تو بخاند کسی چو جان پشته
نغمه لطیفه ایلیز مال از بهر آسایش عمر است غم از بهر
که گردن مال چنانچه عافلی را بر رسید که بخت کبیر
بخت چیت لفت بخت اگر خورد و گشت و بخت اگر مرد
و بخت حضرت موسی قارون را بخت کرد که آتش کمان
آتش آتش الک نشیند و عاقبتش شبنمی که از انداخته

بر وجه رسیدی نظم آنکس که بدینار و درم خیر خیر
سر عاقبت اندر سر و نیاز و درم خواهی مستغنی از دینی
با خلق گرم کن چه خدا با تو گرم کرد و اما آن کفایت که کس
مردند و حسرت بر دینی اگر داشت بخورد و دیگر اگر داشت
و نکرد چون فضیلت سخاوت را دانستی پس بدان که آن شامل در
نوع از عطاء و انقادات است اول انقادات احوال
زکوة خمس نفقه عیال و خواستار و دوم عطاء کسی که بخواهد
صدقه دهد و بهر بهمانی کردن و حق معلوم و حق حصاد و قرض
دادن و اعانت مسکین و ساختن مسجد و مدرسه و حل و باطل
و ابرار و قنوات و طبع کتب علمیه و بخواهند که صدقات
جاریات و باقیات صالحات زکم مردم را که ماند پس از
وی بجای بی بر که دکان و بهمان برای کلمه فی
الاجتناب عن الحرام از مال حرام احتساب کن که آن
است انواع و اقسام عظیم موافق و موافق است

و اکثر مرد می که از قیوضات محروم ماندند بواسطه آن شد
آری و لیکه از لقمه حرام رسیده شد کجا و قابلیت انوار
عالم قدس کباب طالب نجات باید از تحصیل طلال دست
نکشود دست و شکم خود را بهر غریبی نیالاید و از ظلم و عدوان
و خیانت در امانت و ضرر و مکر و حیل و غضب و زودی و کم
فروشی و رشوه و ربا و عیسیر نهیها اجتناب کند و لباس
درع و تقوی را بر خود بپوشاند و لباس التقوی و لک
خیر کلمه فی ذم آنکس که با لایقنی ای برادر من یا توانی هر سکوشت
بر لب نه و دوری کن از خوض در باطل و سخنان بیفایده
و فضول که آن باعث تضییع اوقات است که سرمایه تجارت
و نجات است پس آن ای برادر وقت نهی و عقوبتی از آن تنگ
تر است که ماسا و از آن فرصت باریستین چه جای فارغ
نشستن و سخنان بیفایده گفتن کلمه فی ذم آنکس که ای برادر
عزیز یا توانی از خود بپوشید که شخص خود در دنیا و عقبی

بغذاب شدید گرفتار است و لحظه از غم و الم خالی نیست
خود از غم غمیش شیرین خلق همیشه رود آب بخش خلق
و اگر خوب ملاحظه کنی خود در مقام عناد باری عباد است
و خدا را العباد با الله جابل یا خود را عالمه مسیه اندر بصر
و مفاسد عباد و این هر دو گرفت است و وجود که مبتلا است
بآن بچاره مرد خود پس محمود باش و طاهره باش
همانا تر اندی حاسد همیشه سبک است بواسطه راز و خود
حضرت سولخدا صلی الله علیه و آله فرمود اقل الناس لذة
الحود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود الحود
لا یعود و مثل مشهور است که کفی للحود حدة الا ما خوی
بما جود که آن بخت کشته خود در بلا است چه حاجت که
بادی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قضا است و اگر
خواستی بر بچاره جدیری تا مل کن فنی ثباتی این عبارت
سرا و ملاحظه کن این مطلب را که این چند روز و دنیا را

قابلیت آن نیست که بواسطه آن حد بر بندگان خدا بری
 تا چشم بجهنمی محسوس و حاسه در خاک پوشیده اند و مانند
 از صفحه روزگار محو شده آخر همه که در ت کلمین و باغبان
 کرده بدل بصلح و فضل قرآن شد کلمه فی ذم تحقیر الناس
 ای برادر عزیز امانت و حقیر کردن مسندگان خدا بر بندگان
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مردوست که هر که امانت کنی
 از دوستان من پس که محاربه را با من بسته است پس مرا دوست
 اکر ام و احوال جمیع مسجیان مردم بعد از شان این خصوص سلطه
 اهل علم و فضل و صاحبان دین و تقوی میران بشخصه این
 اسلام پس بدلیل سادات عظام کلمه فی ذم بطلم ای
 برادر عزیز از طلم وستم بر بندگان خدا بر بندگان باجماع
 جمیع طوائف عالم ظلم قبیح است و در قرآن مجید بر ظالمین
 لعن شده و در احادیث مستکثره ذم و تهدید بر آن شده و هر که
 ظلم و جور در یک ساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال

و هر که از سفاکات ظلم تیرسد البته از ظلم کردن با بی گناهان
 مستقیم حقیقی انتقام هر ظلمی را میکشد و سفاکات ظالم را با میران
 آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند و دود دل ستمند
 و در خوش کفته سعدی بسی بر نیاید که بنیاد خود
 بکند آنکه بنیاد بنیاد بد خرابی کند مرد شمشیر زن
 نه چند آنکه آه دل پر خون چراغی که پیوه زنی بر خشت
 بسی دیده باشی که نهی چو دلند سلطان محمود غزنوی
 گفته که من از نیریزه شیر مردان اینقدر غمخیزم که اندوختن پرده زلفی
 و دعایت سده که ظالم و یاد و طالم و راضی بظلم هرگز نمیکنند
 پس با آن ای عزیز من بعد از رفتار کن و از نیت کردن بر نیکان
 خدا اجتناب کن که شرافت صفت عدالت از خیر و صفت بر نیت
 و پس است در انتقام آنچه می بینم که زیاده از هزار سال است
 که نو شیر فان عادل در سیر خاک خفته و مردم بینگی نامش بر بند
 محبه یک صفت حمیده و طایب عمر چندین هزار ساله

در قضاء حاجت مؤمنین است

۲۵

اجل گشته و هنوز آواز و خبر ندشده گشته و چون پیچیده
پس ایجان من منهدل بر این دولت بخورز بدو دل
خلق خود را موز چنان زی که ذکر بتجسین کنند چه مردی
نه بگورت نفرین کنند نباید برسم بدین نهاد که گویند لغت
بر او کاین نهاد بسیار منگویی بچاه سال که یک
نام نوشتش کند پایال کلمه فی قضاء حاجه المؤمن ای برادر
پوخته اهتمام کن در قضاء حاجت مسلمانان و سی کن
در بر آوردن مهمات ایشان و بدانکه افضل قرات سعی
در مهمات ذوی الحاجات است حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام کبیل این زیاده فرموده یا کمیل را بگفتن بود
حوائی کسب المکارم و دیدن جوانی حاجه من بخواهم نظم
طریقت بخود دست خلق نیست هیچ عباد و دلی نیست
شکسته در آن زاده گیر چه پستاده دست افتاده گیر
کسی نیک بیند و دهری که نیکی رساند بحسب خلق خدای

در شاد کردن دل مؤمنان است

خدا را بر این بند بختی است که خلق از وجودش آگاه نیست
کلمه فی القاء السوء فی قلب المؤمن ای برادر تا توانی دل
مؤمنان را شاد گردان که ثواب آن از خدا شرف من است
شاد کردن دلی بهیست از آباد کردن کی و تربیت لهای غما
خانههای خداوند پاک است پس رمت انتقام مت خانهای
خدا است تا توانی دلی بدست آور دل شکستن نه غمناک
کلمه فی الالم بمعروف النبی عن لمبکر ای برادر کوتاهی
کن در امر بمعروف و نهی از منکر که مسامحه در این باب از جمله
مهلكات است و ضرر آن عام و فساد آن تمام از حضرت
بافر العلوم علیه السلام روایت شده که حق تعالی دمی
فرستاد بجهیب پیغمبر که صد هزار نفر از قوم ترا عذاب غم
کرد و چهل هزار نفر از بدان شخصیت هزار تن از خوبان
عرض کرد و پروردگار ایشان را برای چه خطاب رسید بجهیب تنگ
مماشات بهل انکاری بازل معصیت کردند و غضب

در هیچ شستی کردن بامرد است

۲۷
سر خضیا که نمرود بزد کشته فی هیچ الا لقه الفت و اسی بامرد
نزد اوصاف مجیده و اخلاق پسندیده است و بهین ملاحظه
احادیث بسیار در فضیلت زیارت مؤمنین و سلام کردن
و مصافحه نمودن با ایشان و عبادت در ایضاً تسبیح خواجه
و تعزیت مصیبت زده کان و امثال اینها وارد شده و بیکه
ملاحظه کند چنانکه در باب اینها وارد شده میباشد که اینها هم
حضرت باری در الفت و دوستی میان نیکان خود تا حدیث
و از برای حفظ این صفت هم منتهای سینه فرار داده لکن
افسوس آنکه در این زمان اکثر این منتها متروک شده اند
نوت بخیر نمایی و از طریق شریعت بجز سسی نمائند شیطان
چند بمرسیده اند که بجهت پیروی غرضهای فاسده و دور
و نیای خود اتفاق و عداوت میان پسندگان می افکنند و آنچه
را که بپسند کار ایشان اینجه اهتمام در آن و در دست پائیزند
بدین حد که میروند مگر از روی ریاء و عیش و فساد و

در صدمه رحم و قطع رحم است

یکی از علامات پستی می شمارند و از هر کسی ترفع سلام کنند
و مصافحه را شیء اینها دانند که مسلمانان همین است که عاقبت دارد
آه مگر از پی امر و زور و خشم وانی کلمه فی صند الرحم صلح رحم
و پیوند با خویشان یکی از طاعات بلکه افضل عبادات است
و بر است در فضیلت این صفت که عمر و مادر از یاد میکند
و حساب در قیامت را آنسان میکردند و قطع رحم موجب
عذاب آخرت و بلای دنیا است و از اخبار و تجربه ثابت شده
که قطع رحم باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر میشود و بر است
در دقت آن که حق تعالی در شمران مجید قاطع رحم را لعنت
فرموده کلمه حقوق الوالدین عقوق و الدیون باری است
از بخشش آوردن و آوردن و شکنج خاطر پدر و مادر و شکنج
خاطر یکی از آنها نیز عقوق است و آن باشد انواع قطع رحم
و بلاشک از کثرت آن کبره است بچایه کسیکه عاق و الدین
باشد نه مدد نیای خیری میسند و نه در آخرت و نه از عمر خود

۲۹
 بر میخورد و نه از غنای عمر او کوه و نه گنجی او سباه میگرد
 و سگرات مرگ بر او سخت جان کنند بر او دشوار شود پس
 بنای یاد بر جا نبرد جسم که از تنغ عقوق حذر نماید و یاد
 آور خستهای و خوابهای ایشان را در پرورش تربیت تو سالیهای
 در از ترا در آغوش مهربانی کشیده و شیر جان پروریده اند
 ز بهی بیهوشی که بعد از آنکه اندک وقتی در خود بسیاری بجهت نهار
 فراموش کنی چه خوش گفت زالی بفرزند خویش چه بدش
 بپنک افکن و پلین کر از عهد و نیت یاد آوری که بچاره
 بودی در آغوش من نکردی این دوز بر من چو آن که تو شیر موی
 و من پرین کلمه فی مراعات الحارای برادر جان اوست و آزار
 بهمایکان خود مرسان حق جوار مراعات کن و بخانه ایشان نگاه
 کنی تا و این بخانه ایشان گذارد و خاک و بر در خانه ایشان میرز
 و از دور و بوی طعام خود ایشان و اطفال ایشان را اوست مکن
 و با ایشان موااسات کن مباد اگر شب سیر بخوابی و ایشان

۳۰
 گرسنه باشند و یا در راحت بای و ایشان در شدت و
 سختی در سرما و برهنگی باشند و منع مکن از ایشان نمک
 و آتش و آب نخوانند و اگر چیزی از ضروریات خانه بیاست
 خواهند یا ایشان بده و با بخل از هر جهت مراعات کن ایشان را
 که نیکی با همسایکان باعث زیادتى عمل و آبادی دیار میگردد
 و از اهل بیت عصمت علیه السلام تأکید تو بسیار در باب
 همسایکان شده کلمه فی ذم الحمار العیوب عیوبی مردم و
 از علامات خباثت نفس و ناست طبع و عیب ناک بودست
 چه عیب و آری طالب طهار عیوب مردم است و در حدیث
 نبوی علیه السلام است که هر که ظاهر کند عمل یا شایست
 کسی را مثل آستین که خود بجا آورده و تجربه ثابت است که هر که
 بنای عیب جوئی مردم نهاد ایشان را رسوا کند و خود را بی
 اعتنا و پس حق کسی است که خود را عیب آلوده و سر
 تا پای او را معصیت فرزند خشم از عیوب خود نشانیده

در مذمت محبوبی مردم است

وزیران محبوب مردم کاره همه محال عیب دارند
 صفه بر عیب بکران چرتند عقل است که چون میرسد بر
 خواست دنیا را و دواعی کند پیرش با دی گفت با ابرار و شی
 کن میرسد شریف با با کمال خود با شش پیر مضمون
 کلام چه در رایش در آورده و نه مرا میرسد شریف آن بحر و خار
 که بر جفت پیر و ان پاک او باد وصیت کرد گفت اندک دوری
 که باشد در قیامت جان تو شا جان ستورق اوقات خود
 که از حال کسی باید ترا یاد کلمه فی حفظه الهی برادر را بگو
 پنهان خوابی با کسی در میان نه اگر چه دوست مخفی باشد
 که مر آن دوست را در و ستان بسیار است و همچنین مسلسل
 و آایان گفته اند کل تبر جاد و زلا شین شاع یعنی هر چه
 در میان در لب غایب شد شایع شد که آرم خدای
 در این آب گل کوه تا توانی بکس باز دل کجا رفتی
 و هم التیمه غامی یعنی سخن چینی که در گفتن یا نوشتن مرا

در مذمت غامی و نهان است

یا اشاره روزترین صفات چیده است و لست عذاب
 خبر و اسرار این صفت است بلکه از کلام الهی استفاده
 کرده اند که غام اولاد حرام است و هر که حقیقت این صفت چیده
 را بفاسد میداند که سخن چین در بحث بدترین مردمان است
 ترین ایشانست میان دولس جنگ چون آتش است
 سخن چین در بحث میرم کش است که این دامن خوش و کر
 باره دل وی اندر میان کور بحث و غفل میان دو تن
 آتش از خستن نه عقل است خود را در آن سوختن بدترین
 افروغ سخن چینی عاید است یعنی غامی کردن در نزدیکی
 انا و بیم ضرر و زیست و گفتن باشد ماته سلطان طین و حکام و
 رؤسا کلمه فی ذم الشائسته شامت عبا رشت از آنکه
 مثلا بگوید که فلان بلا و یا فلان مصیبت که بفلان کس رسیده
 از بدی او مستند با آن شادی و سرور نیز باشد و از اخبار
 تحریر بابت است که شامت کنند از بدی میرود تا خود ترا

۳۲
بان مبتلا میگردد و دیگری او را شامت میکند پس عاقل
از حال خود این نیست در مقام شامت کسی بنماید چه
بیتاده در مقام بلند بر افتاده که پوششی مخند با
ایستاده و آمد زبای که هستاده کاش گشتجای کلمه
فی ذم المراد مراد وجدال عبارتست از اعتراف بر غیو غلها
نقص و خلل آن بقصد پست کردن آن شخص و افسار زیری
خود بدون فائده اخروی آن از اخلاق مذمومه است
و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که حقیقت ایمان
بنده کامل نمیشود مگر قیست که مراد وجدال را ترک کند اگر چه
حق با او باشد و شکی نیست که اگر این صفت مذمومه فوت
گیرد کار بجائی رسد که صاحب آن مثل شک درنده شود
که متصل را غلبه است با هر کس در افتد همیشه در پی است
که سختی از کسی بشنود و در انداختن و تصرف کند و بنال
او را کسیر و از آن لذت برد و خصمه را در جمعی که بعضی

از

در منت سخنی که نیست
از ضعف و العقول باشند که آن شخص را با این صفت خبیثه
کنند و گویند ظانی جدی یا حرف یا نفاق بدلی است
و لهذا عالم با ایل است که حرف با خسته او جا می باشد
او غلبه تواند نمود و چهار میسند اند که هر که با نادان تر از خود
مجادله کند تا بداند که دانا است بداند که با نادان است کلمه
فی ذم الاستخفاف سخریه و استهزاء کردن عبارتست از
نقل کردن گفتار و کردار و خلقت او صاف مردم بقول بالفعل
یا با اشاره و کنایه بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد
باعث آن باعد است یا تمکیر و خیر کردن آن شخص که با استهزاء
میشود و بسا باشد که باعث آن مجرد خنده اندن و بشا آوردن
بعضی از اهل دنیا باشد بجهت طمع در کشفات و نیوایشان
و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و او با اثر است
فطران است و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری نیست
ازی نیست کلمه فی ذم الافراط فی المزاح افراط در شوخی

و مزاج مذموم است و باعث سبکی و کم وفاری و موجب سقوط مهابت و حصول خواری مسیگرد و دلرانی میراند و لذا آخرت غفلت میآورد و بسیار باشد که باعث عداوت و دشمنی با بسیار زن و مخالفت دادن معنی کرده و لکن اگر افراط و شوقی نشود و توبه مفاسد نگردد و باعث نشادن ایمان بسرزو خندی نشود ممدوح است کلمه فی ذم لغیبه غیبت عبارتست از گفتن چیزی را در غیاب شخصی بقصد تنقیص آن که اگر بگوشت او رسد او را ناخوش آید و با نرا غیبه نباشد خواه آنچه بگوید در حق او گفتن میشود نقص در بدن یا در نسب یا در صفات و افعال او اهل او باشد یا در چیزی که منطقی و منسوب است با و چنانچه در حدیث نبوی علیه السلام است که فرمودند آیا میدانید که غیبت چیست چیزی است عرض کردند خدا و رسول او دانایانند فرمود است که یا دکنی برادر خود را بخیزی که او را ناخوش آید

مخفی عرض کرد که اگر آنصفت با او باشد بازده است فرمود اگر باشد غنیمت است و اگر نه بهتر آن است و غنیمت در میان غنیمت بکنایه یا تصریح بلکه بسیار باشد که گنایه بدر بار و در غنیمت شونده هم در حکم غنیمت گفته است و بداند که غنیمت عظمی مشکلات و با جمیع جمیع امت و صریح کتاب است حرمت آن ثابت است و از احادیث بسیار منتها شده که غیبت بدترین است از آن و بخورد حسنا ترا چنانچه میخواند آتش میزد و حق تعالی چهل شبانه روز نماز روز غیبت کننده را قبول نمیفرماید و حادثه غنیمت درین صفت خبیثه بسیار است و علاج آن رجوع است با آیات و اخبار که در غنیمت آن وارد شده پس از آن انکار و تامل کردن در اینکه اگر کسی غیبت ترا در نزد تو گوید چگونه آزرده و خشنود و میبوی و مقتضای شرف ذات آنست که راضی نباشی از برای غیر آنچه را که از برای

خود نمی پسندی و بعد از اینها متوجه زبان شدن و اهل
در سخنان است و عده سعی در قطع کردن مایه منش
غیبت است که غالباً یا غضب است و یا عداوت که
و یا حسد و یا محض مزاج و مطایبه و یا قصد خسر و استهزاء
و یا خسر و مباحثات و امثال اینهاست کلمه فی ذم
الکذب دروغ گوئی صفتی است که آدمیرا خوار و بی آبرو
و عشتبار میکند و سرایه انفعال و خجالت و سیاه روی
دنیا و آخرت است آیات و احادیث در جناب صفت
مبارک است و در حدیث نبوی علیه السلام است که هرگاه
مؤمنی بدون عذر شرعی دروغی گوید هفتاد هزار فرشته
بر او لعنت میکنند و از دال او بوی گندی بیرون آید
و بالاد و تا بر سر رسد پس لعنت کنند او را احمد عرش
و حق تعالی بواسطه آن یک دروغ گناه بخت ادر تا بر او
نویسد که آسان ترین آنکه مثل تشنگی کسی باشد خود را

کند و از اخبار دیگر مستفاد میشود که دروغگو ایمان
ندارد و روی او سیاه است و دروغ از شراب برتر است
و دروغ کلید خانه است که تمام خیانت در اوست و دروغ
بدترین ربا است و مورث فقر و فراموشی است و صورت
انسانیت را میکشد و دروغ گو بعد از بی مخصوص
قبر مقدس است و دروغگو مردش از همه خلق کمتر است
و با بحکم مفاسد دروغ زیاده از آنست که احصا شود
و طریق خلاصی از این صفت جنیه رجوع بآیات و احادیث
است که در مذمت اوست و هم تامل در آنکه دروغگوئی باعث
هلاکت ابدی و موجب سواری و خواری و مایه سقوط عزت
و بی اعتباریت و بی است در اسباب سواری و دروغ
آنچه در حدیث است که حق تعالی منرا موشی را با و کشته
است و نمیطلب تخمیر رسیده بعد که از امثال سار است
دروغگو حافظه ندارد و هم گفته شده که دروغ گفتن بضرر

در فضیلت برکت کوفی است

شیشم ماند اگر جراحت ملتئم شود نشان همچنان بماند چنان
برادران یوسف پیغمبر علیه السلام که بوجه دروغ موصوم شدند
براست گفتن ایشان اعتماد نماز قال الله تعالی بل نزلت
لکم انفسکم امر انصبر جمیل و بدانکه ضمه دروغ صدق
در است کوفی است که اشرف صفات حسن درین اخلاق
حمیده است قال الله تعالی اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود نظر کنید
بطول رکوع و سجود مردی را که آن چیزی است که بآن علوت
کرده اگر آنرا ترک کند از آن وحشت نماید و لکن نظر
نمایند برستی گفتار او و او این ادن او امانت الهی
افات اللسان پوشیده نماید که بسیاری از آفات از
غیبت و بهتان و دروغ و خسر و جدال و مراد و مزاح
و تکلم بفضول و فحش و غیره از مفساد زبانت و ضررین
بازسان زیاده از سایر اعضا است و آن بهترین آلات است
برای

در نیت افات لسان است

برای شیطان چنانکه گمراه کردن بنی نوع انسان پس هر که
آنرا مطلق العنان ساحت شیطان او را بادی و ملاکت نماید
و به منزل خندان و ملاکت کشاید لا جرم در حدیث نبوی
علیه السلام وارد شده که بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم
میکند زبانت و فرج و تفرقه موده که هر که محفوظ ماند از
شر شکم و فرج و زبان خود تحقیق که از همه شرور محفوظ است
و از جناب صادق علیه السلام منقولست که هیچ روزی نیست
مگر اینکه هر عضوی از اعضا بر زبان خطاب میکند و بگوید ترا
بخدا قسم می دهم که ما را بقداب نیندازی و در روایت دیگر است
که گویند حق با از خدا ترس هر چه اگر تو راست باشی ما هم
را هستیم و اگر تو کج شوی ما هم کج می شویم آری اکثر محنتهای
دنیوی و مفساد دینی منشاء آن زبانت زبان
بسیار سر برآورداده است زبان را عددی و فایده است
و خداوند آوایت زبان خواستنی است که زبانت عالم دیده

جائز است و درایت از درهای حکمت در حدیث نبوی است
 که من صمت بخن و در وصایای لقمن است بفرزند خود که اگر
 چنان بپزدی سخن تو نقره است بد آنکه سکوت طلاست و
 حضرت باقر العلوم علیه السلام فرموده که خراشیدن زبان
 و دوستان باز بانهایشان لال است پس بغیر زمین تا توانی
 خاموشی عادت کن و از فوائد آن غفلت منما و بدانکه نادانرا
 به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدستی نادان بخودی
 چون ندانی کمال فضل آن که زبان در دهان نگهداری
 آدمیر از زبان فصاحت کرد خور میسر را سکیاری
 کلمه فی دم حب الیه است حقیقت ریاست تخریب قلوب
 مردم و مالک شدن دلهای ایشان است آن
 از مملکات عظیمه است و در حدیث است که در کرک
 دنده که را کرده شوند در میان کوفته اند که ایشان
 آنها غائب باشد اینقدر آن کوفته اند و فاسد میگردند

که حب ریاست و جاه در دین مسلمان و برهمنی مغوری
 واضح است که این ریاست سورت بسی مفاسد عظیمه و منتهی
 خسارتهای دنیوی و اخروی است چه از باب ریاست
 و جاه و اثم بدف تبرکات معاندان و پیوسته از دست و غلبه
 خود بر اسان است هر لحظه و امن خاطرش در جنگ فکر مایی
 کاهی در فکر مواجب فخر و غلام و زمانی در سخن سودا و حاجی
 روزگارش شغل و خوش آمدگونی میر و پایان بهر میر
 و عمرش متعلق با این و آن با تمام مسایده او را در شب
 خوابی و نه در روز استراحتی و آرامی کلمه فی الخمول کنای
 و خمول شعبه است از زهد و از صفات حقه مقربین مومنین
 از علام اهل بهشت است و خدا دوست میدارد صاحب
 آنرا بلکه در بعضی روایات است که حق تعالی در مقام منت
 بر بعضی از بنده گان خود میفرماید که ایا انعام تو نکردم
 آیا ترا از مردم پوشیده نداشتم آیا نام ترا از میان مردم

در فضیلت کنگامی است

کم نکردم بی چه نعمت از این بالاتر که کسی خدا بخود در آید
و تعلیلی از دنیا قناعت کند و کسی در آید چنان
شب در آید بعد از عبادت خود با من استرحت بخوابد
و چون روز شود بخاطر حبس شغل خود در آید در این جهت
بوده جسد از اکابر دین و نف صالحین گنج شایسته گرفته
و در زادیه مخول نغیره و در آید و شد خلق را بر در بخود بسته
و از نزدیکی و جاه خود را دارسته نموده بودند شیخ سعدی علیه السلام
گفته لطیفه صاحب لیر گفته بدین خوابی که آفتاب است شایسته
که کسی در دوست گرفته باشد گفت از برای آنکه هر دو شش تن
دید کرد در منستان که محبوب است و محبوب بدیدار مردم
شدن عیب نیست ولیکن چندانکه گویند سر اگر
ریشتر را طاعت کنی طاعت نباید شنیدن ریش
نکته فی ذم الریاء ریاء از اخلاق فیمه و از فاسدات عیبه است
در کتاب سنت آیات و اخبار بسیار وارد شده

در فضیلت ریاکاری است

بر ذمت و عید بر آن در حدیث نبوی ص است که ادنی
ریاکر گشت نیز قسم موده که ریاکار را روز قیامت یکبار
نامزد میکنند میگویند ای کافر ای فاجر ای غدار ای خائن
تو فاسد را چه تو باطل شد ترا امروز در پیش من نصیبت بگیر
مزد خود را از آنکه عمل برای او میکردی اینجا عده کنند و نیز
فرمودند که بهشت تقلم کرد گفت همانا من حرامم بر هر که
ببخش ریاکار است کلید در دوزخ است آن نیاز که بر روی
مردم کداری در از اگر خرد حق میرود جاده است بر آتش
قسانند سجاده است و احادیث در ذمت ریای بسیار است
و کافی است در حیات آن که در هر عملی که داخل شود قیوای
قتل آن فعل باطل و از در قبول باطل است بعضی از علما و
که میباید اجالی از روی آن که فقر ابر خدا و رسول بسته بر آید
غرای حضرت سید الشهدا دارد و خافداه جایز و شریک اخلاص
را بردارد و چنان کان کند که نیای که بعضی که بر خود تن

در نیت ریا کاریست

و بصورتی که در آمد نیت مراد در یاد در گریه باشد و این را از
فضایل مخصوصه آنحضرت شمرده چه بالفرض در کبریا حضرت سید
الشهدا و علیه السلام عبادت در یاد و عبادات مثل قیام
در اوله و در یاد در معاللات بهیچ وجه جایز نیست و چگونه و شیوایی
احتمال دهد که وجود مبارک حضرت حنینی علیه السلام که تحمل
نمود آن همه مصائب با بجهت اساس احکام توحید و ات معتبر
باری تعالی و اعلا کلمه حق و اتقان مبانی دین مبسوط و حفظ
آن از تفرق بدعتهای ملحدین سبب شود برای جوار معالی
و اکبر مویقات که آن ریا و شرک اصغر است این خدا
الاختلاق کلمه فی ذم طول الامل قال امیر المؤمنین
علیه السلام ان اخوف ما خاف علیکم اثنان اباغ
الهموی و طول الامل طول امل عبادت از آرزوهای
بسیار و امیدهای دور و دراز و توقع زندگانی در دنیا
و سبب اندوخته نیست یکی جهل و غرور و جاهل غنما میکند

در نیت طول امل است

بر جوانی یا صحت مزاج خود و تعبید میدهد اندر مرگ و عجز
شباب و در حال صحت مزاج و غافل است از مردن و الطحال
و جوانهای شیشه و عود و عرض مرصهای ناکرمانی و در کمال
مفاجات دوم محبت بنیای دینه و انس لذات فانی است
چنانسان بادامیکه گرفتار این محبت و انس شد منارقت از آنها بر
گراشت نهاد اول او بیزیر بار فکر مردن ممسیر و در اگر
گاهی در دل او ظهور کند خود را بفکر دیگر میاندازد و اگر
اجتناباً بیاد آخرت بیفتد شیطان نفس آواره او را بوعده
فریب میدهد که هنوز تو ده اول عمری و حال چندی بکامرانی
و جمیع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی آنگاه توبه کن
و مهتبیای کار آخرت شود چون بزرگ شود که در حال جوانی
هنوز بجا است تا وقت پیری چون پیر شود که بیا نشاء الله
این مرز را آباد کنیم یا این چشتر را جهار گیری نمایم یا
این خار را تمنا کنیم بعد از آن دست از دنیا کشیم و بفرغت

در دست طول امل است

بال در گوشه مشغول عبادت شوم و پیوسته هر شغلی که
تمام میشود شغل دیگر پیدا میشود و هر روز امروز و فردا میکند
نه ناگهان با یکی برآمد و بخواهد مرد و این بچاره غافل است از
اینکه آنکه او را در عده نهند و امید به فردا هم با او است و
آنکه فرغت از حیالات و شغل های دنیا حاصل نخواهد شد
و فارغ کسی است که یکبارگی هست از آنها بردارد پس یکبارگی
بین او بگذرد و چنان ساکنی رسید دیگر فکر دنیا کردن او
در محنت و فریب شیطان است چه ایام لذت و کامرانی گذشت
و روزگار نشاط و شادمانی سرآمد و هر روز عصبی از
او کوچ میکند و بچاره از آن غافل در فکر باطل است
یا ایستاده الاربعین زرع قدوثی حصاده چه دوران عمر
از چهل در گذشت مزین دست و پا کاتب از سر گذشت
چه باد صبا بر گلستان دزد مجید درخت جوار از سر زد
از نیند ترا با جوانان چسبید که بر عارضت صبح سری بود

علاج طول امل است

در اینجا که فصل جوانی گذشت بگویم و بگویم که گاهی است
و علاج طول امل باید در گشت چه خیال مردان از میرا بگذرد
و در از دنیا بسیار میمانند و اندامین جنبه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بسیار باد آورد شکسته لذت ندارد و مردی که
هیچ خانواده نیست مگر آنکه ملک الموت شبانه روزی پیوسته
ایش را باز دید نماید پس ای جان برادر منی بگریستان برو
و بر خاک دوستان گذری کن و بر این مزار شان نگاه
و اعتباری نماند و فکر کن که در چه مدت بغافل و در غرور چه
خبر و صحبت هست نسیم ما قبل و دم بزم بگذرد بر تو خاک
بگوشش آدم نماند و دناک که زنهار و کرم مردی هسته تر
که چشم و باک بر سر رویند بر این خاک چندین صبا بگذرد
که هر ذره از دنی بگانی برد پس گشای احوال خود مایل کن
که تو نیز مثل ایشان خواهی گشت و عمرت بسر آید و علامت
مرگ از هر طرف ظاهر گردد و انصاف از محال است دست کشند

اعضای از حرکت بازمانده و عرق مرک بر جبین ظاهر
 شود و ملک الموت بامر پدیدار در آید و خواهی نخواهی
 چنانکه مرک بر جسم ضعیفت افکند و میان جسم و جانست
 عبدانی اندازد و دوستان و برادرانست ناله حسرت در
 مانت ساز کنند و احباب و یاران برکت گریه آغاز کنند پس
 بر مرکب نبوت سوارت کرده بزنند آن کورت در آورند
 و ترا در دشت آبا و کور تنها گذاشته و برگردند بر آن فوس
 خوری بر ایام حیات و زنده گانی و صحت و جوانی و فرغت خود
 در دیار که مغت از دست دادی و برای آخرت خود ذخیره نهادی
 در بان حالت مترغم باین مقال باشد در بیجا که بیامی در کار
 بر دید کل بشکند لاله زار بسی تیرد و بیا و اردی بهشت
 بیاید که ما خاک باشیم خشت تفرج کنان بر هوا و بوس
 گذشتیم بر خاک بیار کس که اینک از ما بغیب سازند
 بیایند بر خاک ما بگذرند پس از ما بسی کلمه بگویند

نشیند با یکدیگر دوستان کلمه فی مع الرضا و از رضا
 ترک اعتراض بر مقدرات الهیه است در باطن ظاهر و ظاهر
 فعلاً و صاحب این تیره پیوسته در بخت و لذت و سرور و
 راحت است چه تفاوتی نمیشد نزد او میان فقر و غنا و
 و غنا و غرت و دولت و مرض و صحت زیرا که همه را از خدا میداند
 و بواسطه محبت حق که بر دل او رسوخ کرده بر همه افعال او
 عاشق است و آنچه از او میرسد بر طبع او موافق است
 و میگوید عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد بود العجب من
 عاشق این هر دو ضد و صبر در ضار اس همه طاعتات
 از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
 شکفت دارم از کار مردم و سلم که خدا هیچ امر از برای او مقدر
 نمیکند مگر اینکه خیر است اگر ملک شرق و مغرب با او غنا
 فرمایند باز خیر است و در حدیث قدسی است که حق تعالی فرمود
 منم خدا اینک خیر من خدای نیست پس هر که صبر کند بر بلای

من در ارضی شود بقضای من و شکر نکند از برای انجای من
پس طلب کند خدائی سواى من و بد آنکه مرتبه رضا اثرات
محبت است و طریق تحصیل آن سعی در تحصیل محبت الهی است
بدوام ذکر و فکر و سایر چیزها بلکه موجب محبت الهی است
بعلاوه آنکه تدبیر نماید که از نارضاى او چه می آید و اگر است و بخواهد
او چه فائده میبخشد از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده میشود
و نه محبت تسلی قلب و تغییر اوضاع کارخانه هستی میشود و در
تشویش بر آئینده و تدبیر کار بجز تقصیر و روزه کار و دیدن بکاست
وقت فائده مترتب نمیکرد و باید طالب مرتبه رضا آیات و
اخبار که در رخصت مرتبه اهل بلا رسید ملاحظه نماید و بداند
که هر رنجی را که بخواهد در عقبه هر محبتی را را حتی در پیش است پس باید
نواهبای پروردگار خود چون مردان مرد بیابان بلا را بقدیم صبر
به چایید تا دوار بهیای این راه بر او آسان نماید چون بعضی که
سختی میامست و فصد و خوندن و او را میسر کرد و باید دانست

که رضا با دعا کردن منافاتی ندارد چه از جانب شریعت
بدعا ما موریم و خداوند عالم از ما دعا خواسته و آنرا کلیه عباد
و حاجات ساخته و گفتن اینکه دعا منافاتی با رضا است
صحیح نیست و شرح این مقام طولانی است کلمه فی شرح صبر
صبر مضطرب نگشتن در بلاها و مصائب است و ضد آن جزع
و بی تابی است که عبارتست از زان کردن غمان خود در مصیبت
و بلا بفریاد کشیدن آه و واد و ملا و ناله کردن و جامه دریدن
و بر خود زدن بلکه عبوس کردن و امثال آن که سبب کلی
آن ضعف نفس است و از برای صبر اقسام دیگر نیز هست مثل
صبر در معارک و جنگها که از افراد شجاعت است و صبر در حال
عقب که حلم است و صبر بر شقت طاعات و صبر بر تقصیرات
شوات غیره و فی الحقیقه اکثر اخلاق فاضله داخل در صبر است
و مرتبه صبر از مراتب رفیع است و حق تعالی بیشتر جزا ترا
نسبت بصر داده است و اگر در حاجات بهت را بآن متعلق

ساخته و در مقام و چند موضع از کتاب خود ذکر فرموده
و اوصاف بسیار برای صابرین ثابت کرده و از برای ایشان
صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده و مرثیه بودن خود را
با ایشان بایشان رسانیده و در احادیث نیز فضیلت بسیار
برای صبر دار شده و زاریت شده که نسبت صبر با پان
مثل نسبت سر است بدن و کسیر که سر نباشد بدن نباشد
همچنین کسیر که صبر نباشد ایمان نیست و طریق تحصیل مرتبه صبر
مراعات چند امر است اول بسیار بطاعت نمودن احادیثی
که در فضیلت ابتلاء در دنیا وارد شده و آنکه باز از هر چیزی
رفع در دنیا محسوس است یقین آنکه خبری نیست که در
بطلانی گرفتار نشود و دوم متذکر آن شود که زمان مصیبت
آنکه و وقت آن کوتاه است و غریب از آن متخلف شده
بخانه راحت و استراحت میرود بکنند این بود کار ثمر آن
نه بر بارد گردوز در چون شکر آید صبر و طهر سر در دست

فدینند بر اثر صبر نوبت طغیان بسم آنکه تا ن کند که صبری
و خرج چه فایده منجبت هر چه مضرت است میرسد و دنیا بی سودی
ندارد قابل تغییر نبود هر چه یقین کرده اند بکنند هیچ ثوابی نیز
ضایع و وقار را ساقط نمیکرد و اند چهارم آنکه ملاحظه کند
احوال کسانی که ببلای عظیمه از برای او گرفتار شده اند و بچشم آنکه
بداند ابتلاء مصیبت دلیل فضل سعادت است چه آنکه هر که
در این نریم مقرب تر است جام بلا پیشترش میدهد
ششم آنکه آدمیرا بواسطه ریاضت مصائب تکمیل حاصل
میشود و هفتم آنکه متذکر شود که این مصیبت از نزد حق تعالی است
که دوست ترین هر چیزی است نسبت باد و بخر خیر و صلاح
و در اینخواهد هفتم آنکه قناعت کند در احوال مغربین و ابتلاء
و صبر آنها را ملاحظه کند تا آنکه رغبت بصبر دستنداد
نفر و حاصل شود و بد آنکه مراد از صبر پمانست که
در محله افتد شد اما سوختن دل و جاری شدن اشک

در شکر نعمت است

که از محققان بیشتر است بده را از حد صبر بردن
 نظیر این مطلب که مریض بقصد و محاسنت راضی خوشنود است
 و لکن از درد و الم آن متأثر میشود کلمه فی وجه لکن شکر
 نعمت عبارتست از شناختن نعمت منعم و شاد بودن
 بآن و صرف کردن در مصرفیکه منعم بآن راضی باشد و شکر
 افضل منازل اهل سعادت و سبب دفع بلا و عیش
 زیارتی نعمت است و باین جهت امر در غیب بآن شده است
 قال الله تبارک و تعالی **لَا تَزِدْكُمْ لَكُمْ** و لکن
 کفرتم این غذای شدید اگر شکر کنید البته نعمت را بر شما زیاد
 میکنم و اگر کفران کنید بهمانا عذاب من سخت و شدید است
 و از این آیه شریفه و از اخبار معتبره معلوم میشود که کفران
 نعمت که ضد شکر است باعث عقاب و آذمی است در
 عقبی و موجب حرمان و سلب نعمت است و بنا بر این
 گفته و چه خوب گفته که **در استاذن** تا

در شکر نعمت است

و اذل موجودات سک و اتفاق خردمندان سک حق
 شانس به از آدمی ناپاس سکیر القیمه که فراموش
 نکرد در زنی صد نوبت سک و کرمی نوازی غله را
 بکمر چینی آید با تو در جنگ و چون معنی شکر صرف نعمت
 در مصرفیکه رضای منعم در آنست پس عینها از برای بده
 شاکر لازم است شناختن چیز یا دیگر رضای الهی در آنست
 و دانستن اموریکه مکروه و خلاف رضای او میباشد و شکر
 از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد و راهبکه بآن
 توان جمیع محوبات و مکروهات الهیه را یافت و طرف
 شرع مقدس است که جمیع آنچه رضای الهی است در
 آن با خلاف رضای اوست بیان نموده از اول
 بواجبات و محوبات و از دوم بمحرمانت و مکروهات
 تعبیر کرده پس هر که اطلاع از جمیع احکام شریعت مظهره
 در همه افعال خود نداشته باشد متکفل از ادای حق شکر

آنکه نیست بد آنکه طریق تحصیل شکر گذاری بچند امر است
 اول نظر کردن بپست تر از خود در امور متعلقه بدینا و بیالاتر
 از خود در امور دین دوم سطر آوردن مردگان و متذکر شدن
 اینکه نهایت مطلوب ایشان آنست که آنها را بدینا برگردانند
 تا در دنیا عمل خیر کنند پس خود را از ایشان فرض کند و چنان
 تصور نماید که مطلب او برآمده و بدینا برگشته است سیم آنکه
 یاد کند آنچه را که بر او روی داده از مصائب عظیمه و
 مرضهای مهلکه که امید نجات در آن نیست پس خلاصی
 از آنرا غنیمت شمرد چهارم آنکه هر مصیبتی که بر او وارد میشود
 شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن با او نرسیده و بر اینکه بلائی بدین
 او وارد نشده پنجم معرفت الهی و تفکر در صنایع الهیه و
 انواع نعمتهای ظاهریه و باطنیه که آنها را زیاده از آنست که
 احصا شود قال الله تبارک و تعالی و این نعمه و انعمه
 الله لا تحصونها خاتمه بد آنکه لازم است از برای طالب

پاکی نفس از اذ صاف روئیده و آرایش آن بصفات
 جمیله چند امر اول آنکه پیوسته مویطبت کند بر اعمالی
 که از آثار صفات حسنه است و خواهی نخواهی نفس را
 بر افعالی بدارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل
 آنست یا در صدد بقا و محافظت آن دوم آنکه پیوسته
 مراقب احوال و سئو به اعمال و افعال خود باشد و هر عملی
 که میخواهد بکند ابتدا در آن تأمل کند تا خلاف مقتضای
 خلق حسن از او سرزنزد و در هیچ حال از حال خود غافل
 نشود بلکه در هر روز و شب دقایق اعمال خود را کشوده سرا
 پایش را مرور نماید و تفحص کند از آنچه از او صادر
 شده اگر کار خوب کرده حمد خدا کند و شکر تو فیتیحا آورد
 و اگر کار بدی کرده توبه و انابه نموده و مدارک آن
 نماید سیم آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهویه
 یا غضبیه میشود مثلاً ششم و کوشد دل را باز دارد از دیدن

در تحصیل اخلاق حسنه است

۵۹

دشمنیدن و تصور کردن هر چیز که غضب یا شهوت یا هیجان
می آورد و بیشتر می آورد حفظ دل باشد از خیال آنها چاهم
آنکه فریب نفس خود را نخورد و افعال خود را حاصل بر صحت نکند
و در طلب عیوب خود استقصاد می بیند نماید و بظرف حق
در تحسین خفایای معاصی و برآید و چون پسری از آنها بر خود
در از آن آن می کند و بداند که هر نفسی عاشق صفات افعال
خویش است و این جهت اعمال و افعالش در نظر شرع
دارد و بدون تامل و باریک بینی عیوب خود بر نمیخورد
خوبست که از اصدافا و دوستان نقص معاصی خود نماید
و پیوسته مترصد باشد که دشمنان و معاندان او چه عیبی را
از او اظهار میکنند پس در صد دفع آن عیب از خود برباید
و بهتر آنکه دیگر از آئینه عیب نمای خود گرداند پس آنچه را
که از ایشان سر میزند تامل در حسن و قبح آن نماید و بقیع هر چه
بر خود بداند که چون آن فعل از او نیز سرزند تسبیح است و حسن

در تحصیل اخلاق حسنه است

۶۰

هر چه بر خود بداند که آن فعل از او نیز حسن است پس در از آن
قبایح خود گوشت و در کسب اخلاق حسنه سعی کند و بچشم آنکه اصحاب
از مصاحبت بدان و اثر را لازم داند و دوری از هم
نشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمارد و در صدور آن
باشد که مصاحبت کند با صاحبان اخلاق حسنه و بزرگان
دین زیرا که مجالست و صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد و
طبیعت انسان در ذلت و آنچه را که مکرر از کسی دید قهر افتد و میکند
پس فوج باید این نشست خاندان نوشتش کم شد
که صاحب کف دزدی چند بی یکان گرفت و آدم شد
بعلاوه اینکه هر کس که مجالست کند با اهل معصیت بدان در
عذاب ایشان شریک شود و آثار ایشان بوزن قال الله تعالی
ولا تکرهوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و آنچه آنکه بر تو معلوم
شود که مجالست با اهل معصیت چه اثر دارد و کجاست شرفی
که جامع است فواید عظیمه را در اینجا نقل میکنم و این سار را

در تحصیل اخلاق و تربیت

بآن ختم میبایم شیخ اجل اقدم ثقه الاسلام کلینی علیه السلام
 مرقد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
 فرمود که روزی عیسی علیه السلام عبور کرد بغیره که اهل تقریه
 و طیور و حیوانات آن تمام مرده بودند حضرت عیسی چون مرده
 های ایشانرا مشاهده کرد با حواریین سرمود اهل تقریه بعد از
 آنی هلاک شده اند زیرا که اگر مرکب خود بتفرقه مرده بودند
 یکدیگر را دفن میکردند حواریین که اصحاب خاص آنحضرت
 بودند عرض داشتند یا روح الله از خدا بخواه که ایشانرا
 زنده گرداند تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده که باعث
 هلاکت ایشان گشته تا ما را از اینکارها اجتناب باشد پس حضرت
 خدا را خواندند تا آنکه بخوان اهل تسویه را پس حضرت عیسی
 در وقت شب با لای طینی رفت و فرمود ای اهل تسویه
 ای مندا ایشان جواب داد که بسبب یا روح الله و کلمه من فرمود
 بگو چه بود اعمال شما در دنیا گفت عبارت طاعت

مفصلی بنما که آنچه این مرد را می
نقل کرد از حال ایل تنقیر یعنی
حال ایل زمان با خبرین است
بیای زنا نارس که بزم داریم
که آهلو شدند و احکامیست بایا
و بنا طولانی با غفلت بود
بیل و وضع شد که بیان شود پس
از بکمال خود حال ایل زمان
آوردند بر او معلوم فرمودند و
تعبیه کرده اند حکما حال را و
و غرور را و در دنیا باین
بیابانی بعد از این سرگشته
اند و جاه که میگویند
میکان طاری است می بین
چاه بود و خود را میان چاه
سوزد و کاه می بین چاه
و کاه و می بین چاه که
مقتدا را

نقل حدیث شریف

45

و دوستی دنیا با ترس کم و آرزوی طویل غفلت و استغفال
 بهود لعب فرمود محبت شما بدینا چه مرتبه رسیده بود
 گفت مانند محبت فصل بارش هرگاه رو میکرد با درخت
 و خوشحال میشدیم و هرگاه پشت میکرد با گریان و محزون
 می گشتیم فرمود عبادت شما از برای طاعت چگونه بوده
 گفت اطاعت میکردیم اهل معصیت را یعنی در هر امر باطلی
 که ما را بآن مامور میباشند اطاعت ایشان میکردیم فرمود
 چگونه شد عاقبت امر شما گفت شبی در کمال آسایش خوابیدیم
 صبحگاه جای خود را در آید دیدیم سر مود را ویه چسبیت
 گفت بچین سر مود بچین چسبیت گفت که بهائی است
 از آتش که پوسته برافروخته میشود بر ما را روز قیامت
 فرمود شما چه گفتید و چه جواب شما گفت گفتیم که ما را
 بدینا برگردانید تا زنده و ندیم جواب داده شدیم در مرغ
 میگوئید فرمود بچه سبب نود در میان ایشان امن سخن گفتی

[illegible]



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

صحبه و صفها بالاباحه بالمعنى الاخص لعدم الاتفاقى ايضا فحكمه بالعدم لانها تنافى المشرور عينه الوجبه للرجحان
اشد غرا به نعم قد يقال بناء عليه بعدم ثبوت هذا القسم شرعا وانما جاز عقلا واكن الحق عدم جواز كاخويه
عقلا وشرعا والله اعلم واما حصر الواجب فى التسعة المذكورة فاستقر ائى عند المصنف والمثبر وروى لا خلاف
فيه فى جانب الزيادة بل ولا فى جانب النقص كاقبيل بل قبل انه قد حكى الاجماع عليه جماعة من غرايى
المصالح اذ لم يترخص الزلزلة والايات وان حكى عن غير ما يضادك واما عدم التميز و غيره فطاسبه قلدس
خلافا وانما هو ادخال ابعدها فى بعض لاته اخصر وانسب والقضاء وصلوه الاحتياط قد يدخلى لان فى الاول
وقد يدخلى فى الاخير وقد يدخلى الاول فى الاول والاخير فى الاخير المناسب ظاهرا والآلة بالعدم
الاول اظهر والاخير فى الملزم المشرورع الذى هو بدمالكف فلا يندرج فيه شي من ذلك حتى لو ترك الاداء
عدم افاقت التركح وان كان اختياريا وهو جبال القضاء شرعا الا انه لا يندرج فى شبهة التذرع و لا يبعد سببا
مشرورا فاقام الله اعلم والغرض من هذا التقسيم انما هو حصر الواجب فى هذه التسعة لاحصر النعمه
الواجب فلا ينافى صرحه والندب لبعثهم الواجبةاها فى بعض الاحوال او صفها به كذلك كفى عباده المميز
الواجب فلا ينافى صرحه والندب لبعثهم الواجبةاها فى بعض الاحوال او صفها به كذلك كفى عباده المميز

